# سخن در سخن

## (معرفی کتاب ها)

مصطفی عمرزی

به نام آفریده گار بی همتا

# سخن در سخن

(معرفی کتاب ها)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹ شمسی

**مشخصات کتاب**

نام: سخن در سخن
(معرفی کتاب ها)
نویسنده: مصطفی عمرزی
زبان: دری افغانی
تایپ و دیزاین: م.ع
شمار صفحات: ۳۲۴
نوبت چاپ: اول
ناشر: صاحب اثر
سال: ۱۳۹۹ش
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

۱- سخن در سخن.....۱

بخش اول/ نوع نگرش درگیر

۲- افغانستان؛ اندیشه ی استاد روهی.....۵

۳- پتې توبې.....۱۰

۴- په وینو رنګ لاسونه.....۲۰

۵- تاریخ کمینه.....۲۴

۶- حکومت و حکومت اسلامی.....۲۸

۷- د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه.....۳۱

۸- درمسال له ختې.....۳۸

۹- دویمه سقاوی.....۴۴

۱۰- زنده گی سیاسی شهید محمد داوود.....۵۴

۱۱- فارسیسم؛ پدیده ی سیاه.....۶۰

۱۲- فرهنګ تعمیم مفاهیم قانون.....۶۹

۱۳- قهوه ی تلخ.....۷۳

۱۴- نجات څلی/ منار نجات.....۷۷

بخش دوم/ در زمینه ی چند فرهنگ

۱۵- ادب دری افغانی.....۸۳

۱۶- اشعار تُرکی مولوی.....۸۷

۱۷- تذکره ی شاعران پشتون.....۹۱

۱۸- تنها صداست که می ماند!.....۱۰۰

۱۹- خلاف برداشت های معمول.....۱۲۱

۲۰- د پردیسې نغمې.....۱۲۵

۲۱- د شاعر پسرلی.....۱۳۲

۲۲- دنیای شاه شجاع.....۱۳۵

۲۳- روح ملت ها.....۱۴۱

۲۴- کتاب های دری افغانی.....۱۴۵

۲۵- کتاب های روشنگر.....۱۵۱
۲۶- گدایی و مداحی.....۱۷۳
۲۷- ویارلي.....۱۸۱
بخش سوم/ تاریخی
۲۸- افغان ها به روایت اهل سنت ایران.....۲۰۳
۲۹- آیا شاه شوهر داشت؟.....۲۱۰
۳۰- این جا ایران شرقی نیست!.....۲۱۵
۳۱- بخارای مفلوک.....۲۲۳
۳۲- بر شماست که این واقعه را بازگو کنید!.....۲۶۴
۳۳- پشتون های هوتکی.....۲۶۹
۳۴- پشتونستان.....۲۷۴
۳۵- تذکر الانقلاب.....۲۸۱
۳۶- تصاویر دیدنی از بالاحصار تاریخی.....۲۹۴
۳۷- خاطرات استاد خلیلی.....۲۹۸
۳۸- خاطرات محمود «طرزی».....۳۰۷
۳۹- سیر افغانستان.....۳۱۱
۴۰- صور تاریخی.....۳۱۶
۴۱- معرفی مصطفی عمرزی.....۳۲۰

# سخن در سخن
(مقدمه)

در باب فرهنگ چاپ، انتشار و مطالعه ی کتاب، حرف های زیادی مبادله می شوند، اما قسمت معمول فحوای آن ها همواره یک نوع است.
ما با آسیب پذیری های رژیم های ایدیالوژیک که همه چیز را در انحصار خویش قرار می دهند، خیلی زود از روندی برکنار ماندیم که تا قبل از هفت ثور، جامعه ی ما را به سوی نهادینه گی تمام اصول مدنی، قانونمند جلو می بُرد.
با کودتای هفت ثور، کودتای همه گانی شروع می شود. این بدعت زشت که تمام امور را با قرائت یک گروهک یا جناح تمام می کرد، تا سقوط حکومت ملایان، آن قدر شدید شد که حالا هم وقتی نگرش انحصاری بعضی جناح های دخیل سیاسی بر مسایل کشور را بررسی می کنیم، نفی کُل مردم و مملکت با تمام ابعاد قرن بیست و یکم، هشدار دهنده است.
یگانه مُدل به اصطلاح فرهنگی حکومت کمونیستی یا «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان» که دوسیه های فساد جنسی و غیر اخلاقی اعضایش، بیش از کارنامه های کاملاً یک جانبه و کم ارزش آن می باشند، به گونه ای تا پایان رژیم های ایدیالوژیک، تقلید شده است.
منتها در حکومت ملایان، آن سنت تفت زده نیز به بهانه ی این که غیر اسلامی ست، جایش را به خلایی داد که با یک طرفه شدن عمدی جامعه ی افغانی، به گونه ای فاتحه ی فرهنگ را خوانده بودند.
به استثنای سال های اخیر، به ویژه در یکی- دو سال قبل که حرف و حدیث های کاپی رایت، حقوق معنوی و مادی صاحب اثر مطرح می شوند، اصلاً دولتی بودن های بیش از حد ایدیالوژیک و نبود امنیت

اقتصادی بازار کار فرهنگی، فرهنگ چاپ، انتشار و مطالعه ی کتاب در افغانستان را طوری وارونه ساخته که خودم از کسانی استم که خاطرات تلخ زیادی از آن دارم.
بازارده گی بیش از حد سالیان اخیر و رفتن دربست پول های کتاب به جیب ناشرانی که ۹۹ درصد با اصول نشرات آشنایی ندارند، سوا از بازار غیر قابل کنترول که ده برابر بیش از همه با چاپ و انتشار دزدی، کتاب می فروشد، نوعی از بی زاری نویسنده گان را نیز باعث می شود. عمده ی فعالیت های ما در عرصه ی تخلیق و انتشار کتاب، یا قومی اند، یا حزبی، یا جناحی، یا وجدانی و یا هم بر اساس تعصب. در چنین جوی که نیاز های مدام به مسایل نو، بازار کتاب، به خصوص دری ایرانی را نیز توجیه می کند، پرداختن اصولی به مقوله ی کتاب، آسان نیست. در این راه که «درک بیشتر، درد بیشتر می آورد»، جز روی آوردن به زمینه ی لایتنهای مجازی که بدبختانه در جانب افغانی، به قدری مهارگسیخته است که وارد آوردن زیان های شدید فکری به اولویت های ملی ما، از عمده ی نشرات مغرضانه ی بیگانه هم به حساب می آید، چاره ی دیگر نمی ماند.
چنانی که آوردم، با دور زدن کُل مشکلات و حساسیت های آگاهانه که از بد بدتر نشود، طیفی که وجدان دارند و آن را در قبال مردم، همیشه ملاحظه می کنند، از پا نیافتاده اند؛ هرچند خوب می دانم که سطح بی وجدانی های بعضی به حدی بلند رفته که با درک کار وجدانی بعضی، از توجه ی اساسی بالای مسایل فرهنگی، عمداً اغماض می کنند. گویا کسانی «خدایی خدمتگار» اند و این کار را تا اخیر انجام خواهند داد. این برداشت غلط، کارایی مقطعه یی دارد، اما همچنان تحمیق خودی نیز شمرده می شود.
فشار های مضاعف مادی، آهسته آهسته به تمام شریان های فرهنگی ما وارد می شوند. پرداختن به مقوله ی کار مفت فرهنگی، تا چند سال

دیگر، کاملاً از رواج می افتاد. این فاجعه که میدان را برای بیگانه گـان بازتر خواهد ساخت، به فجایعی منجر می شود که نهایت آن ها کاهش باور های ملی حفظ تمامیت ارضی ست.

در کتاب «سخن در سخن»، روی سخنم کتاب هاست. در این مجموعه که مانند بقیه، از قلم رایگان اعتقاد ملی تقدیم می کنم، هرچند پرداخته های مشخص وجود دارند، امـا سـعی نویسـنده مکتـوم نیسـت کـه وارد کردن آن ها در زمینه ی مجازی، این ذهنیت را القا می کند که حداقل با فضایی که ایجاد شده، خوب تـر اسـتفاده کنـیم. اگـر دنبـال چـاپ و انتشار چنین زحماتی باشیم، طی طریـق آن، ضـمن کاسـتن از نـان روی دسترخوان و دردسر درآمد هایی که ۹۹ درصد به جیب ناشر و دکاندار می رود، ممکن است زحمات ما مکتوم نیز بمانند.

بسیاری از کتاب هایی که پول آن ها تا آخرین رمق های فروش نیـز از کنار جیب صاحب اثر گذشته و به جیب دکاندار افتیده است، با وجـود ارزش های محتوایی، نایاب می شـوند! دسترسـی بـه سـافت کتبـی کـه دیگر بازار ندارند، یک ضرورت اجتناب ناپذیر است، اما بازارزده گـی به قدری ست که اجازه نمی دهد مفاد محتوایی آن کامـل شـود. توجـه مغرضانه به این که پس از چند سـال شـاید دوبـاره بـازار فـروش بیابـد، دست اندرکاران نابکار چاپ را که ۹۹ درصد اسناد قانونی چاپ کتاب را هم ندارند، حریص می سـازد تـا جلـو تکثیـر مجـازی را بگیرنـد. در چنین فضایی که در زمینـه ی مهارگسـیخته گـی، محـدویت اطلاعـاتی رونما می شود، باید اصرار کنیم تا حقوق معنوی ما بـا فراگیـری تکثیـر مجازی، پامال نشود. اصولاً در کشور ما، اقتصاد کتاب نه، بل معنویـات آن(توجه) می تواند کسانی را به جاه و مقامی برساند تا از مـدرک آن، درآمد پولی داشته باشند.

کتاب «سخن در سخن» که شـاید در افغانسـتان، اولـین نمونـه باشـد، بـا معرفی ده ها عنوان کتاب مهم، ضمن توجـه نویسـنده بـر سـنت معرفـی

کتاب، استفاده ی مجازی را لحاظ کرده است. این حقیقت نیز وجود دارد که ما چنانی که باید و شاید، زحمات فرهنگی را معرفی نمی کنیم.

من همواره متعجب می شوم که می بینم در کشور های غربی با تیراژ چند میلیونی کتاب نیز نویسنده گان آن ها حتی میان مردم می روند و با بحث با آنان، کتاب خود را معرفی و می فروشند. در کتاب «سخن در سخن» این عمد نیز جداً دنبال شده تا با اصرار معرفی کتاب ها، به خصوص آن هایی که خیلی مهم اند و مفاد محتوایی آن ها به صلاح ملی می انجامد، نگذاریم شبیه کتاب هایی شوند که فقط منوط به بخش ها یا طیف ها می شوند.

رویکرد من در مجموعه ی «سخن در سخن»، تنها تشریحی نیست. با انتقاد بر بعضی کتاب ها، این حقیقت را نیز از نظر نیانداخته ام که در زمینه ی منفی و غیر قانونی آن، فرهنگ هایی شکل می گیرد که مثلاً با چاپ و انتشار یک کتاب غیر مفید، ذهنیت های منفی را تعمیم می دهند.

مصطفی عمرزی
۱۳۹۹/۵/۱۵ش
کابل – افغانستان

بخش اول/ نوع نگرش درگیر

## افغانستان؛ اندیشه ی استاد روهی

(جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟)

مصایب افغانستان، سناریو های تکراری اند که در چهل سال اخیر، فقط در ادبیات، زبان و شیوه تغییر می کنند. پیوسته گی رویداد ها در تداخل حضور خارجی، به این فهم کمک کرده که هرچند تغییر رژیم ها صورت یافته اند، اما ناسازگاری با واقعیت های عینی، نسخه ها را در تعدیلات سیاسی به سراشیب می برند.

در پایان کورسوی کوچک امید، نومیدی در زمینه ی بحران دیگر، مردم را درمانده می سازد که بالاخره پایانی است یا نه؟ یک نسل ما با مفاهیم جنگ بزرگ شده اند. این عادت، در جامعه ای که جنگ را به خوی عادی مبدل می سازد، مصایب جنگ در کنار زنده گی تعریف می شوند. در حالی که عادت به این شرایط، روی رفتار تاثیر می گذارد، اندیشه از این حقیقت که مردم ما در کنار جنگ، چه به دست می آوردند و چه از دست می دهند، در آسیب های فراوان، شاید به این هول برسد که در چنین عادت، مسئله ی خانمان سوز جنگ، عادی شود.

مرور گذشته، اگر صرف تاریخ نباشد، در شمارش ارقام زیان ها، به این ضرورت سفارش می کند که برای آینده ی این مملکت، میزان خسارات را معین کنیم.

سناریوی تکراری در ادبیات نو که زبان مجموعه ای بیش از چهل کشور می باشد، به فهم ثبات، کمک نکرده است. تجربه ی تقابل با نوع جدید خارجی، در مسایل دامنه دار که از اقتصاد تا تمام امور وسعت دارد، در این عطف توجه که خارجی، همچنان محوری می

ماند، به این بینش می رسد که ریشه یابی مصایب، در شناخت مُعضلی که با خارجی مستمر است، اهمیت توجه بر یافته ها و پرداخته هایی را موجه می سازد که در طول بحران طولانی، طیف اهل خبره بودند.
کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟»، گوشه هایی از تبیین واقعیت هایی بود که در گستره ی تلخی هجرت، اهل مسئله را وامی داشت دنبال پاسخ هایی باشند که چرا پایان هر تجربه ی خونین، آغاز یک روش آرام نمی شود.
ملت افغان در چهل سال اخیر، بهای سنگینی برای تجربیات پرداخته اند. این، خصوصیت تجربه است که با بهای سنگین، دانش می شود، اما از این فهم، هنوز هم مشکل ما حل نمی شود.
کاندیدای اکادمیسین، زنده یاد استاد صدیق روهی، از نخبه گان علمی و فرهنگی ماست. استاد مرحوم در دیار هجرت، در قرابت به افغانستان عزیز، تا زمانی که به فرجام رفت، در حس مسوولیت وجدانی، کوشیده است. پیشینه ی علمی او در کابل، در کسوت نظریه پردازان طراز اول فرهنگ، روی آگاهی ها و تجربیاتی استوار بود که بدون شک در ارزشمندی آثارش شناخته می شوند.
کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟» در مرور تاریخی گذشته ای که پله به پله فقط به هم پیوسته گی مصایب می رسد، ارزش روشنگری هایی را بیشتر می سازد که بیست و یک سال پس از نشر این کتاب، کنشگران مسایل سیاسی و اجتماعی، نیازمند ریشه یابی واقعیت ها می شوند.
ارزش روشنگر هایی که در پیوسته گی تبیین ماجرای جنگ، تاریخی شده اند، پیش زمینه هایی بودند از درک واقعیت هایی که در آینده، زمان حال ما شدند. خلق رویداد ها در تنوع عناصر و پدیده های جدید، هرچند مسئله ی سوا نیز می تواند باشد، اما شناخت عناصر ستیز، به این

فهم کمک می کند که رویداد های خونین، به چه قیمت، تمام می شوند.

رد یابی واقعیت های تلخ که در گذشته ی چهل سال اخیر، همیشه در رُخ جنگ مطرح شده اند، اصل رسیدن به صلح را با این مفهوم وضاحت می بخشند که در جامعه ی مصاب به تحمیلات تنازع، در واقعیت سیاسی آن، تفسیر دوباره ی تاریخ از مجرای واقعیت هایی که در گذشته، تحلیل ماجرای جنگ بوده اند، ادارک حقایقی ست که با حساسیت بالا در برابر درگیری، معنی ستیز، تنازع، خشونت، تقابل و خصومت به بهای گرانی تمام شده است.

آسیب های ناشی از جنگ های تحمیلی و ضعف طرف های درگیر که جزو تحمیلات چهل سال اخیر بودند، مقوله ی شناخت تنازع در افغانستان را نیازمند بررسی جدی تحلیل تاریخی نیز می کند. در این مجموعه ی نوشته های استاد روهی در هشت تامل می خوانیم:

۱- جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟

۲- د افغانستان مساله: ستونزي او د حل لارې يې.

۳- په افغانستان کې سوله يو داسې رمز دی چې تصميم نه پيژني.

۴ – سوله او دموکراسی په افغانستان کې.

۵ – افغانستان: بشري حقوق او سوله

٦ – ستا له خيره مې توبه ده، ضرر مه رارسوه.

۷ – تا که می چلد بچلان!

۸ – دموکراسی او د فرهنگ د ودې مساله.

دقت بنیادین به مفاهیم مختلف، از جمله جنگ، صلح به مفهوم پایان جنگ، نیاز های حاکمیت واقعی مردم، آسیب های اختیار اغراض، هجو انگاره ی سوء استفاده و فرهنگ سازی برای بسط مفاهیم قدرت مردم، در گوشه هایی از پرداخته های مثالی از طیف نخبه گان افغان، در آن جا مهم می شوند که می بینیم سناریوی تکراری، فقط در زبان و ظاهر، تغییر کرده است.

مشابهت تاریخی در وقوع حوادثی که به اثر حضور خارجی، باعث تداوم تحمیل دیگر شد، ارزش بررسی تحلیل تاریخی را بیشتر می سازد.

در کتاب «جنگ داخلی ...»، قرائت تعدی بیگانه از افغانستان، بی شباهت به مجموعه ای نیست که با تجاوزی شوروی بر مردم ما ستم کردند. استاد روهی نوشته است:

«به قدرت رساندن جناح پرچم را نمی توان یک امر تصادفی دانست. به این ارتباط اسناد صریح موجود است. سازش پرچمی ها با بعضی قوماندانان جهادی نیز ادامه ی همان سیاست است. شمول جنرالان پرچمی در اردو، نشر بانکنوت ها برای یک حکومت غیر مشروع، فرود آوردن طیاره ی روسی توسط طالبان و امثال این ها، همه شواهد انکارناپذیر مداخله ی روس ها به طرفداری یک گروه می باشد.»

در سناریوی تکراری، تمام این عوامل واقع شده اند. مجریان تجربه ی تلخ تاریخی ارتجاع دوهم، شرکای حضور نو می شوند و تبانی بر سر قدرت، در تمام ساخت و ساز حاکمیتی اثر می گذرد که در اوج التهاب، گاه هراس از افت دیگر آن، همه را مشوش می سازد.

بازنگری به تحلیل تاریخی رویداد هایی که در افغانستان ما، تکرار تاریخ اند، کمتر از اهمیت درک مسایلی نیست که می دانیم در ارتباط به گذشته، زمان حال و آینده می شوند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «جنگ داخلی افغانستان، چه گونه پایان خواهد یافت؟» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=109lfnnit.pdf

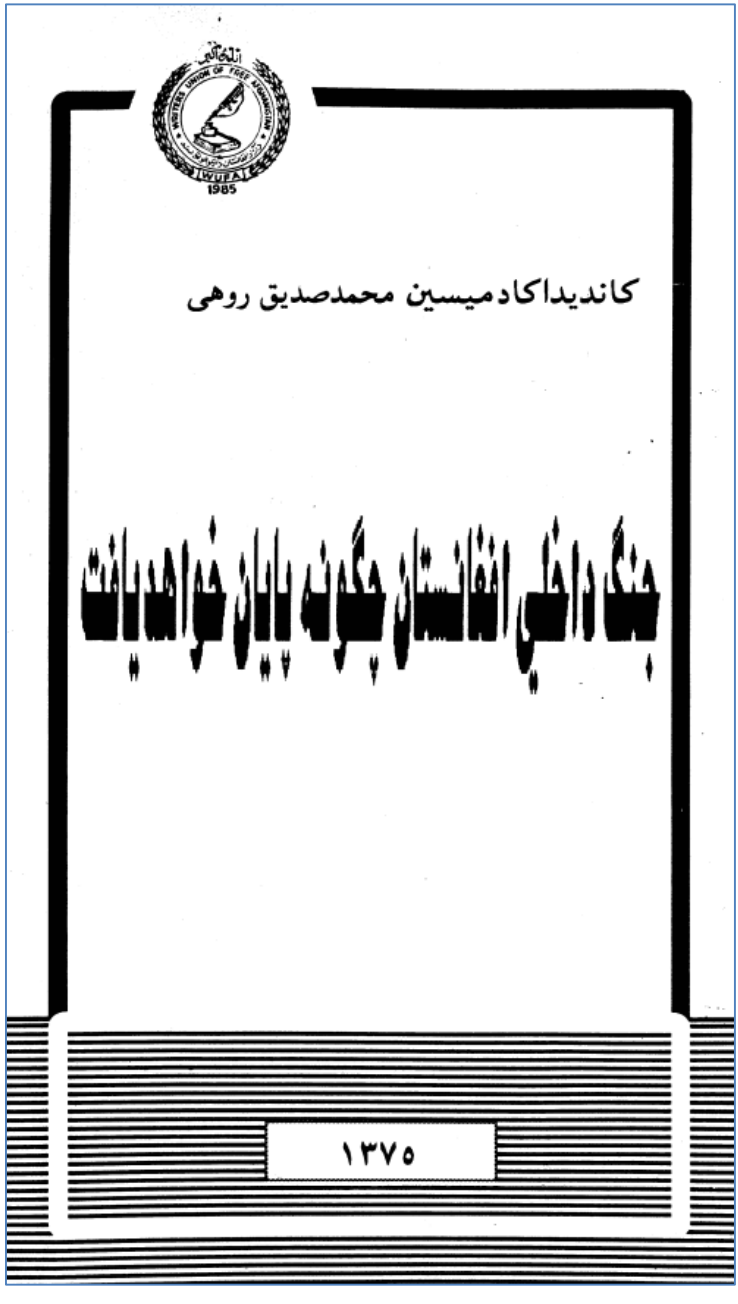
1985
کاندیداکادمیسین محمدصدیق روهی
جنگ داخلی افغانستان چگونه پایان خواهدیافت
۱۳۷۵

## پتپ توبپ

سال ها می گذرد تا از ورای راز های سر به مُهر، حقایقی بیرون شوند که در میزان قضاوت، تغییر وارد می کنند. تحلیل اواخر حکومت شهید داکتر نجیب الله، پرده از تبانی هایی برداشت که روس ها جای خالی خویش را با تشدید جنگ های قومی و فرقه یی پُر کردند.
سقوط یک کشور با اکثریت سرنوشت ساز آن در دامان گروه هایی که از تامین امنیت یک بخش کوچک پایتخت نیز قاصر آمدند، این حقیقت را از ورای راز های سر به مُهری بیرون کرد که سال ها پس از پایان تعدی، رنج های مردمان ستم رسیده، شماری را دچار عذاب وجدان کرده است.
افشای حقایق تلخ، اگر روزی هراس اخذ مسوولیت ها را در پی داشت، در گسست تاریخی که تحول دیگری را خلق می کند، نگرانی فراموشی، به تقلایی می انجامد که با ظاهر آن، نوستالوژی خاطرات غم انگیز، افزون بر روایت های ناگفته می شود.
تجاوز شوروی بر افغانستان، رویداد بی نهایت ناگوار است. حدیث آن، نه به معنی تکرار، بل تداعی آموزه هایی ست که در تحول جدید بازنگری به اشتباهات با هشدار مراقبت توام می شود.
کشور ما با تحول هشت ثور، وارد فاز جدید تاریخ شد، اما این ورود به معنی پایان تنازعی نبود که تحمیل کرده بودند. تقاص سرافنگده گی شوروی را سلفیان آنان که ظاهراً عداوت اخوانیستی داشتند، به معنی ایجابات سیاسی از جهاد و مردم افغانستان گرفتند. روسان با میلیارد ها دالر، ضمیمه ی خشونت ها و جنایت های نابخشودنی از گریبان مردم ما گرفته بودند تا در سرزمین به آتش کشیده ی شان به کیش بیگانه رای دهند.

رژیم کودتایی با حاکمیت های تحمیلی که عمر آن ها در گرو تعدی خارجی بود با فرسنگ ها فاصله از شعار های تامین اولویت های مردم با تحول دیگری محوه شد تا بخشی از مدعیان جهادی زاده ی تبلیغات شوروی در کسوت قهرمانان نو، عرضه شوند. امتعه ی جدید در بازاری که جغرافیای رسمی اش خیرخانه و کوه تلویزیون بود، کراهت ایده ای را بیشتر ساخت که ده سال با زور تفنگ به مردم ما تفهیم می کردند گذشته های پیش از هفت ثور بد بودند!

ما شاهد تاریخ سیاه کشور استیم. در این حضور دیدیم و احساس این نگرش در قضاوت ما به پیرامون به کسی اجازه نمی دهد تا خاین را به جای خادم تقلب کند. اگر از شوربختی ملت نبود تا در مقدارت آنان تحمیل، عنصر اصلی شمرده شود، نیاز نداشتیم با دروغ هایی زنده گی کنیم که با برچسپ های شرم آور رهبران و به اصطلاح قهرمانان، شهر های ما را داغان کنند. در شهر هایی با داغ های جنایت، کسانی ستوده می شوند که سهم شان در حریق زنده گی مردم، محسوس ترین پی آمد تجاوز روسان به افغانستان بود.

سال ها پس از جنایات هولناک، سیمای مردم قربانی و ستم رسیده، عذاب وجدان را مُسری کرده است. سریال زنده ی میلیون ها مردمی که قربانی تحمیل ایدیالوژی ها شدند، حتی ملحدان اتحاد شوروی را راحت نگذاشت.

نظامیان و سیاستگران شوروی که حالا روس شده اند، با خلق آثاری که شماری توفیق ترجمه به زبان های ما را یافته اند، راز های سر به مُهری را نیز گشوده اند که در اعترافات و ناگفته هایی شان، حقایق زیادی باعث رسوایی مزدورانی می شود که به نام حاکمیت خلقی به جان خلق خدا افتیده بودند.

چند کتابی از نویسنده گانی چون بوریس گروموف، الکساندر مایوروف و سردمداران دیگر جنگ در افغانستان، جلوتر از همه،

ماهیت رژیمی را افشا می سازند که تا پایان آن، سعی برای تبرئه ی رفقایی را به مشکل می اندازد که از حضور «قطعات محدود اتحاد شوروی»، بحث می کردند.
تجربه ی ناکام شوروی، به این معنی نیست که دست یابی به سهولت ها و امتیازات اقتصادی، پایان عذاب تعدی باشد. بازی های نو با هویت روسی، هنوز به معنی مرز های همسایه ی بزرگ شمالی، تلقی می شوند. نفوذ فرهنگی روس و وابسته گی اقتصادی کشور های آسیای میانه به روسیه، در این نوبت با نصب جاذبه های قومی که با هشت ثور، بذر نفاق اش را در افغانستان کاشته بودند، سامانه ی دیگری ست که سراغ ما می آید.
فکر می کنم بازنگری و بررسی تخلیقات خارجی، به ویژه عمال روس، بسیار مهم است. درگیری های داخلی که سعی می شود تحول بعدی را به نام موضع قومی شکل دهند، خاستگاه شوروی را نوعیت روسی می بخشند.
سنگینی جامعه ی جهانی در افغانستان و جاذبه ی قدرت های غربی که می توانند تعاملات منطقه ی آسیای میانه را علیه روسان برهم زنند، به این بینش اهمیت می بخشند که از منظر آثار روسی نیز وارد جزئیات شویم؛ اما شاهد عینی ماوقع چهل سال اخیر، ملت است. در جانب خود مسوولان و سردمدارانی را فراموش نمی کنیم که در تبانی با خارجی، هنوز مصروف آستان بوسی اند. این تغافل که از عنصر عذاب وجدان نیز تهی شده، اهمیت این امر را بیشتر می سازد که بایسته است با تعمیم حقایقی که از ورای راز های سر به مُهر تبارز می کنند، تسلیم گردابی نشویم که به نام مقدارت تحمیلی، پیرامون ما می سازند.
منابع زیادی وجود دارند که خارجیان، به ویژه روسان را به اعتراف و پوزش واداشته اند. در خاطرات گورباچوف، تجاوز شوروی به افغانستان، عملی شمرده شده است که مردم ما هرگز نمی بخشند. در

زوایای این حقیقت تلخ، روشنگری های دیگری نهفته اند که به ماهیت ایده ها برمی گردند.

ما در هفده سال اخیر درک کردیم که حتی مقوله ی مردمسالاری، اگر با اصالت های فرهنگی تیوریزه نشود، به نسخه هایی شبیه می شود که بعضی از آگاهان چپی در افغانستان قبل از هفت ثور، هشدار می دادند تحول اجباری یا مصنوعی که با شدت و پُرشتاب باشد، ناکامی محض شمرده خواهد شد.

در کتاب «پتې توبې» که ترجمه ای از کتاب «بچه های فلزی» سویتلانا الکسی جی ویچ است، نسخه ی دیگری از راز هایی افشا می شوند که با متغییر های فرهنگی، ایدیالوژیک و سفارشی، آگاهان را به حرف آورده است. آنان به دنبال کاروان تجاوز به جایی رسیدند که در ناکجا آباد حضور، ایدیالوژی های صادراتی، با پرچم ها و سمبول هایی تنها بمانند که در خشونت تحمیل این تجربه پنداشته بودند شدت سیاست ها از ضیاع زمان می کاهند. انقلاب به اصطلاح کبیر اکتوبر ۱۹۱۷م در روسیه، فقط تا آغاز جنگ دوم جهانی، جان ده میلیون را گرفت.

مترجم کتاب «پتې توبې»، سعی کرده است درک روسی را منتقل کند که از تجربه ی تحمیل ایدیالوژی در سرزمین های دیگران به حس غم انگیز می رسد. افاده ی منظور از کتاب «پتې توبې»، به معنای واضح شکست پرخاشی ست که در بازی های سیاسی، فقط کاربرد باز کردن جای پا را دارند.

در کتاب «پتې توبې»، گودال های همان «جای پا» را مشاهده می کنیم. در عمق و وسعت این تخریب، فاصله ی مردم، جغرافیای ویرانه است.

فهرست مطالب کتاب «پتې توبې»:

- سریزه
- څو خبرو
- د افغانی جګړی په...
- په دی ترڅ کې د تیر کال یوه کیسه

- جګړه، چاته مور، چاته میره ده
- د راستانه شوو عسکرانو د...
- ننی ورځپاڼې
- د وینو په ډکه، خوله را ږغیږی
- په کنډوالو کې د مرو...
- لکه ټپې څاروی
- ذوم او ناوې مې وویشتل
- افغانستانه! ته زمور کیهان یې
- مور یوازې دومره...
- افغانستان یو جنایی رومان دی
- رونړ سیوسیالیزم
- د مرګ هوس
- کرغیړنه جګړه
- پر څان تیل وپاشم
- مور باید تاوان ورکړو
- پوهیدل چې سنګساره به شی
- ګلالی دښمن
- یوه ګنټه تر امریکایانو مخ کې
- پلن څټې تورن
- په کابل کی د زیړی د...
- د خورمنو مینه
- دا جګړه د چا په ګټه وه
- یوه لمبه
- پر جنازه مې د اور بولی ورکړه
- د انسان وژنه تر څارو
- ملالی
- بایللی جګړه
- مستعمره شوی افغانستان
- مړ زوی یې د قبر نه راوویست

- د دی بادامی سترګې په خوب وینم
- د هوا کوترو ورشی زما
- په عملیاتو کې د افغانانو ملاتړ لرو
- هلته ویشتل او وژنه ده
- بهرنیان په افغانستان کې
- ده لنډ څنکدن غوښت
- دهقانانو به ورکول شوی...
- د مړو په تابوتونو کی د هیر...
- مرګ د بخت علامه ده
- ډیره یی وروشکول
- خپل زوی باید رانیسی
- د غوایی د انقلاب سپیدی
- ژوند غواړو
- د زاړه انجیل نه پوښتنې
- هلته مرګ، دلته غندنه
- پر مخ یې راتوکړه
- اتل او د بهادری سره په راشی
- روسی کمیس په غاړه ملګری لغمانی
- هغه مړ هلک لکه ویده
- تباه او خراب یی افغانستانه
- د دوی نه ښځی لنګی نه شی
- راسره وژاړی
- د دوزخ نه راوتلی
- آسانه مرګ او سخت وژل
- د یو افغان لیږل فضاته
- د واده په پیسو د قبر شنخته
- افغانستان زموږ دپاره پیغور دی
- ډیره مې ورپورته او...
- مرګ ښه دی که ژوند
- راغلی لیکونه او لند بیانونه

- د خپلو او پردو وژونکی
- ټیلفونونه
- د قبرو د سرشناختونه یادداښت
- جګړه تمامه نه ده
- پایلامه

یادآوری:
مترجم کتاب از نخبه گان دیوان قضا و تحقیق افغانستان است. سارنپوه استاد محمد اسحاق الکو در زمان ریاست جمهوری محترم حامد کرزی از اعضای فعال دستگاه قضایی و سارنوالی افغانستان بود.
بیشترین شناخت از استاد الکو، او را از بلندپایه گان مراجع قضایی و تحقیق معرفی می کند، بنا بر این، بُعد فرهنگی شخصیت ایشان که از نویسنده گان و مترجمان توانای افغان است، در سایه ی سهم گیری های کلان دولتی قرار می گیرد.
برای این که اهمیت ترجمه ی کتاب «پټې توبې» را بیشتر ساخته باشم، گزیده ای از زنده گی نامه ی استاد محمد اسحاق الکو را که به زبان پشتو، منتشر شده بود، با برگردان به دری نیز تعمیم می دهم.
یادآوری می کنم که کتاب «داوود خان در چنگال کی.جی.بی» که با نام مستعار هارون الکو(پسر استاد الکو) توفیق استقبال و مکافات یافت، ارزش کیفی کارنامه ی فرهنگی سارنوال پیشین افغانستان را ثابت ساخته است.
گاهشمار زنده گی و کارنامه ی سارنپوه استاد محمد اسحاق الکو:
نام و تخلص: محمد اسحاق الکو.
نام پدر: محمد اسماعیل.
زادگاه: ولسوالی ارغنداب ولایت کندهار.
آموزش های ابتدایی: مکتب شاه اشرف کندهار.
آموزش های لیسه: فارغ سال ۱۳۳۷ش مکتب حربی.

تحصیلات عالی: در سال ۱۳۳۷ش ورود به حربی پوهنتون.
تحصیلات عالی در خارج: در سال ۱۳۴۳ش سفر به جرمنی و در سال ۱۳۴۶ش با درجه ی عالی از بخش حقوق و اداره فارغ.
مسوولیت ها و وظایف:

- در سال ۱۳۳۸ش به حیث آمر بخش ضد جاسوسی ریاست ضبط احوالات صدارت عظمی گماشته می شود و تا سال ۱۳۴۲ش در آن جا ایفای وظیفه می کند.
- در سال ۱۳۴۹ش رییس سارنوالی تمیز جزای عمومی.
- در سال ۱۳۴۹ش رییس سارنوالی مرافعه ی کابل.
- در سال ۱۳۵۰ش رییس سارنوالی مرافعه ی ولایت بلخ.
- در سال ۱۳۵۲ش برای بار دوم رییس سارنوالی مرافعه ی کابل.
- در سال ۱۳۵۶ش رییس سارنوالی مرافعه ی ولایت غزنی.
- هنگام هجرت به پاکستان به حیث مترجم در بخش جلب کمک ها، تداوی مجاهدین، مهاجرین و عیادت آنان نیز خدمت می کند. در این جریان چند نوبت از راه کویته از سنگر های گرم مجاهدین، دیدن کرده است.
- پس از پایان موفقانه ی آزمون کمیسیون اصلاحات اداری با تصدیق شماره «۱۳۸۸۲» مورخ ۱۳۸۴/۱۸/۱۷ش و نگرش لیاقت، اهلیت و شایسته گی، دوباره وارد کار دولتی می شود.
- در سال ۱۳۸۳ش بر اساس برنامه ی «IOM» به لوی سارنوالی بازمی گردد و در بورد تدقیق و مطالعات این اداره، گماشته می شود.
- بر اساس تصمیم ریاست جمهوری، با فرمان شماره ۱۳۸۳/۱۲/۱۳ش به حیث معاون لوی سارنوالی، مقرر می شود.

- ولسی جرگه با تایید اکثریت آراء با تصدیق شماره «۸۴» مورخ ۱۳۸۷/۶/۱۰ش تقرر او را به حیث لوی سارنوال کشور می پذیرد.
- بر اساس حکم شماره ی «۷۰۵۱» مورخ ۱۳۸۶/۱۲/۹ش مقام ریاست جمهوری به حیث رییس کمیسیون بررسی قضایای محبوسین گوانتانامو، گماشته می شود.
- در زمان هجرت در آلمان، بر اساس حرفه در وزارت عدلیه ی شهر هامبورگ نیز کار کرده است.

ترک وظیفه و هجرت:

- در سال ۱۳۵۷ش در آخرین روز های ماه ثور، از ماموریت برطرف و زندانی می شود.
- در سال ۱۳۵۹ش هجرت به پاکستان.
- در سال ۱۳۶۰ش هجرت به آلمان.

سفر های خارجی:

پاریس، تهران، قطر، رومانیا، فنلند و در کنفرانس بین المللی سارنوالان در یونان سهم می گیرد. استاد الکو به حج بیت الله شریف نیز مشرف شده است.

آثار:

- داوود خان د کي. جی. بي به لوموکي. در سال ۱۳۸۶ش حایز جایزه ی مطبوعاتی می شود.
- د جهاد نغمې.
- پتې توبې.
- هغه شعارونه چې عملي نشول.

تفویض درجه و مکافات:

- بـر اسـاس فرمـان شـماره «۴۰۹۸» مـورخ ۱۳۸۴/۱۲/۵ش حـایز درجـه ی سـارنپوه و بـر اسـاس فرمـان شـماره «۳۶۲» مـورخ ۱۳۸۴/۲/۴ش فوق رتبه را اخذ می کند.
- بر اساس فرمان شماره «۳۰» مورخ ۱۳۸۸/۱/۱۵ش مقام ریاست جمهوری، مدال دولتی غازی محمد ایـوب خـان را بـه دسـت آورده است.

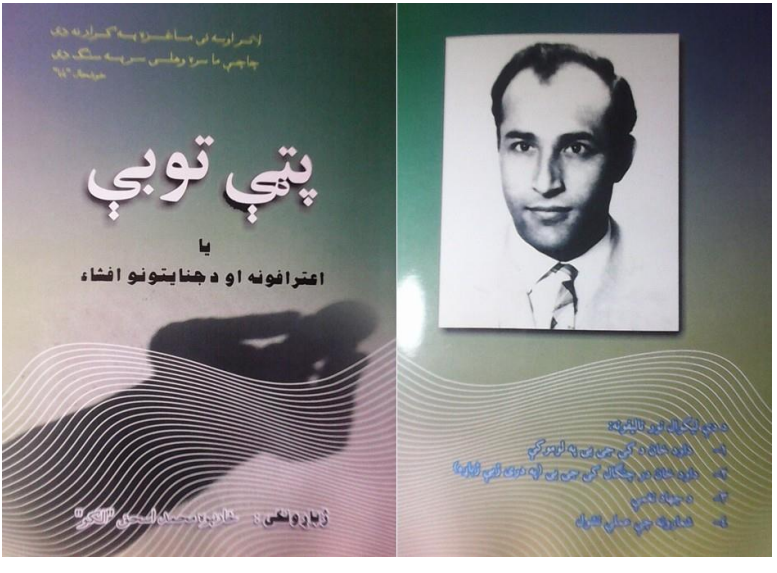

# په وینو رنګ لاسونه

سقوط حکومت کمونیستی، خلاف انتظار، نه فقط باعث نشد جنایتکارانی محکوم و محاکمه شوند که در ۱۴ سال با دوسیه های حجیم و عظیم جنایت، خیانت و وطن فروشی، حکومت کرده بودند، بل سناریوی از قبل تعیین شده که قرار بود یک جانب دیگر خاینان، اما با تفاوت مخالفان قبلی، قدرت را به دست گیرند، اکثر راس قدرت حاکمیت قبلی را فراری و بخشی را به نام شریک قومی، زبانی و منطقه یی تحلیل می برد.

خالی ماندن عرصه ی محاکمه ی خاینان، زمینه هایی را گسترده ساخت که بازیگران متهم و مجرم دیروزی در بقایای عمران و شگوفایی های قبل از هفت ثور، دنبال ساخت مشروعیتی برآمدند که دیدیم از تولید قهرمان ملی تا بابای صلح و شهید وحدت ملی، همه از چهره ی های شناخته شده ای بودند که هرگز و در هیچ محاکمه ای به خاطر جنایات، خیانت ها و ویران گری هایی که مرتکب شده بودند، محاکمه و محکوم نشدند.

نوع جدید کیش شخصیت، اما از بیت الخلای سیاسی بیرون شده است. تقدس آن در پس زمینه ی سقوط طالبان، حاکمیت های افغانستان را در تنگنای داعیه هایی که در جنگ های داخلی، ملک و مملکت را برباد دادند، «میراث معافیت از سزا» را به دنبال داشت.

در هرج و مرج کنونی، مجموعه ی درگیر در فساد، پیش از همه از مزایای «میراث معافیت از سزا» سود می جویند. در این عرصه، شخصیت سازی های کاذب از رهبران و قوماندانان جهادی عمدتاً غیر پشتون که با مهارت های دیکته یی، القایی و تقلینی بازی می کنند، با تحریف رویداد ها در کنار تکنوکراتانی به عذاب دایمی مردم مبدل شده اند که با انحصار قدرت، دست یابی به منابع مالی و راه اندازی

شبکه های گسترده ی فرهنگی و رسانه یی تا سیاه را سپید و برعکس بسازند، فرار از محاکمه با انواع توجیهات، فرهنگ شده است.
مردم ما شاهد اند که در موارد استثنایی محاکمه و اعدام افراد ناباب، چون رییس خدای داد و امثال او، خوانش قومی که گویا چنین عملی با عمد تضعیف یک قوم صورت گرفته، جرم و جنایت را وقایه کرده است. غیر از این، ساخت و ساز و ائتلاف های ننگین حکومتی به خاطر تمدید و دوام قدرت، بار ها مجرمان حزبی و غیر حزبی را فراری و ستر کرده اند.
اصطلاح «عدالت انتقالی» به نام یک بحث حقوقی، اما هرگز جنبه ی عملی نیافت. در واقع چهل سال مصایب تحمیلی که در آن ها ایدیالوژی های وارداتی، فرهنگ سازی شده اند و بر مبنای آن ها گرایش های مختلف قومی، زبانی و منطقه یی توجیه می شوند، تعریف جرم و جنایت را مشکل می سازد.
اگر از موارد مستقیم جرایم فزیکی بگذریم که عموماً به لحاظ فردی اعمال می شوند و شناخت متهم و محکوم در همین حدود باقی می ماند، جرایم فرهنگی، رسانه یی و سیاسی به نام احزاب، اقوام و شخصیت ها، مسایلی وانمود می شوند که گویا با نداشتن موثریت فزیکی، مهم نیستند.
فرهنگ سازی های عداوت، نفرت و ستیز، از عوامل اساسی تقابل فزیکی شمرده می شوند. ایدیالوژی های وارده، به فجایع هفت و هشت ثور تبدیل شدند. چپ و راست مایل به آن ها با تولید انبوه قوماندان، چریک و بی ریش، با کُل سازنده گی های مدنی، رفاهی و عمرانی وطن ما کار دارند.
بهتر است با بازخوانی مجدد، اما خیلی جدی، بنیادین و اصولی، دوسیه هایی را باز کنیم که به عمد بسته اند. جامعه ی ما به هیچ عنوان نمی تواند ثبات یابد که در بازار آزاد و پُر هرج و مرج آن، مدعای قومی،

جناحی، سمتی و زبانی، روی اولویت های ملی اثر بگذارند. بدبختانه دخیل بودن جنایتکاران جنگی در امور سیاسی، موازنه ی کشور را برهم می زند. حاشیه یی شدن اولویت های ملی به نام حقوق مدعیان طرف های جنگ که با وارد کردن اتهام و انداختن بار مسوولیت ها بر دوش طرف دیگر، کوشیده اند فرار کنند و در این تواری از نام قوم و زبان استفاده می کنند، مردم ما را درگیر عصبیت جناحی می سازد تا به نام قوم، دزد را دزد نگویند.

در زمینه ی تبیین جرم و مجرم، جلوتر از همه بازخوانی آثاری مهم است که با تعمیم و رسانه یی شدن آن ها آگاهی، قدرت تفکیک و تشخیص مردم را بیشتر می سازد. فهرست مطالب کتاب «په وینو رنګ لاسونه/ دست های رنگ شده با خون:

۱- د بشري حقونو د څار ټولنه
۲- پېژندنه
۳- د دغه ګزارش ځانګړې موندنې
۴- د عدالت ارزښت
۵- د ګزارش میتودولوژي
٦- تاریخي مخینه
۷- د کابل جګړه
۸- د کابل لویدیځ: وحدت، اتحاد او جمعیت
۹- د اسلامي ګوند توغندی او د شوبلو ډزې
۱۰- د بشري حقونو له قانون څخه سرغړونه
۱۱- د وحدت ګوند سړي تښتونې
۱۲- د بندیانو ځورونه
۱۳- د خلکو تري تم کیدنه
۱۴- شوکه او لوټماري
۱۵- له نړېوال بشري قانون ځخه سرغړونه
۱٦- جنسي تېري او جنسي ځورونې
۱۷- ب۱۹۹۲ز- اکتوبر۱۹۹۳ز فبروري

۱۸- ۱۹۹۳ز کال جنوري- فبروري، جګړې دوام لري
۱۹- پر افشار برید
۲۰- د توپچي ځواکونو بریدونه
۲۱- ځمکنی برید
۲۲- د بدن د غړیو د پریکولو لاسوندونه، د لوټماریو پېښې او...
۲۳- د افشار د کمپاین اغېزې
۲۴- له افشارو وروسته
۲۵- له بشري حقونو څخه سرغړونه
۲۶- د مجازاتو وړتیا
۲۷- د مشخص کسانو د سزا وړتیا
۲۸- وحدت
۲۹- اتحاد
۳۰- اسلامي ګوند
۳۱- جمعیت- شورای نظار
۳۲- جنبش
۳۳- په جرمونو کې د نورو هېوادونو لاسوهنه
۳۴- سپارښتنې
۳۵- افغان دولت ته: مدني چارې او سیاسي کار ګومارنې
۳۶- ملپاڼې
۳۷- منلیک

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «په وینو رنګ لاسونه» را رایگان دانلود کنید!:

https://www.ketabton.com/book/620

# تاریخ کمینه

حاکمیت حامد کرزی در تداوم نگارش تاریخ افغانستان در آینده، در تنوع، چند جلدی خواهد شد، اما دربرگیری تفصیلی آن، منوط به ماجرا های قسم معمول سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی نمی ماند. در این تاریخ، شگفتی هایی درج خواهند شد که همانند خطوط این قلم، تبیین کنند آن چه برای برپایی نظام می سازند، زمانی به افول می رود که اجزای استحکام آن، اشتباه محض برای به کار گیری مصالح است. اگر در بنایی که می باید از سمنت بسازند، گل بگیریم و حصار محافظ آن، گلکاری «پخسه یی» باشد، این دو شکل متضاد، اگر منظر مضحک می گیرند، در زمان پاسخ به نوسانات استعمال، به زودی به قواره ای مشابه می شوند که در نمونه ی این مقال، تماشایی شده اند.
دوسیه ی بعضی از اعضای کابینه ی رییس جمهور کرزی که با قید «باید لیسانس باشند» به اندازه ی بوروکراسی اداره اش، ضخامت دارد. این دوسیه ی ضخیم که بیشترینه در برگیرنده ی سوانح موتلفان او از جبهه ی به اصطلاح مقاومت می شود، هزینه های کرزی را برای اخذ رای تایید ولسی جرگه بیشتر می ساخت تا پس از توضیحات و توزیعات اسناد جعلی، خودشان را کور بگیرند و یاران رییس جمهور، در کرسی های وزارت ها جلوس کنند.
جلد کتاب «ضرار احمد عثمانی»، تصویری بود که دوستان از مدتی در فیس بوک منتقل کرده بودند، اما هموطنان در منظر طنز و خنده، توجه نمی کنند که این ضرار نظام در زمان اخذ رای اعتماد از ولسی جرگه، اگر ضرر مادی حاکمیت را چند برابر می ساخته، هنگام پخش اضرار مدیریت، در دفعاتی که به سه بار در وزارت های داخله، خارجه و مبارزه برضد مواد مخدر می رسند، در رخصتی های کنونی، در آخرین

اخبار سرچوک، گفته شده که به ولی نعمت اش در منزل او پرخاش می کند. ظاهراً ماجرا به بحث اصلیت و خباثت سقویان گیر کرده بود.
در پایین جلد کتاب، قید «دبدبه»، خیلی تاثیرگذار است.
کتاب «ضرار احمد عثمانی» در تاریخ حاکمیت کرزی، بدون شک از منابع مهم تعریف دست آورد های او شمرده می شود، اما در واقع آن چه از آن تجربه می ماند، نه آن رنگ تقلبی مصنوعات بود، بل سایه ی هیولاهایی ست که در قبول افراد معمولی، اما وزیر و رییس شده، بازمانده گان حاکمیت های بحرانی ما را در حضور و حصر درازمدت امکانات دولتی کمک کند چون فرزندان وزیران با «دبدبه» بوده اند، رشته ای از حاکمیت های افغانستان را به این ناف بسته و از ارگانیسم آن، شکل مملکت را به حامله ای مشابه بسازند که همواره در فشار است، اما این پندیده گی رفع نمی شود.
در واقع نشرات نوع آن چه در این مقاله مثال آورده ام، در بررسی چند بُعدی مسایلی که انواع دارند، فقط یک کار معمولی به معنی تبلیغات میان تهی نیست، بل از ارائه ی چنین تخلیقات، پی تعمیم فرهنگ هایی اند که پس از تجربیات حاکمیت های سقاوی و زمینه ای که بدون شک در حصر سقاوی سوم بود(حاکمیت کرزی و موتلفان) تقدیس افراد و کرداری به ظهور برسد که شماری از راه اندازی برنامه های توجیه حاکمیت های کلکانی، ربانی، هشت ثور، زیاده رویی ها و تعدی بیش از حد در امر ملی، می خواهند درز اجتماعی را با خالی نگه داشتن شقه های ناشی از بحران ها و جنگ ها به نفع وارثانی وقایه کنند که ثابت شد در دهه ی دیموکراسی وارداتی کنونی، اصول شراکت و اضرار افراد، همانند قانونی اند که اگر تدوام حاکمیت ها در تامین امنیت و قانون محوری- چنانی که حالاست، بماند- فرهنگ سازی ها از نوعی که از نشرات اضراری می سازند، جامعه ی زشتکاران، دزدان و خاینان افغانستان را در ردیف به اصطلاح عیاران خراسانی، در

مقاطعی دیگر که بدون شک در آخر این بار کج، به ثریا بلند کرده اند، در شکست و افتاده گی دیگر، به نفع مردمانی می کند که ملخ وار هجوم خواهند آورد و در قبال صاف کاری های حشراتی، مسوولیتی نمی پذیرند؛ زیرا جانوران موذی بر اساس ذات خویش خراب اند. آنان شعوری نمی خورند.

کمی باقی ست تا از زمان رویداد هفت ثور، به چهل ساله گی بحران برسیم. در زمینه ای که بسیار ایدیالوژیک شد و وحدت فکری مردم در گرایش های منافع شخصی و قومی، ازهم می پاشد، زاده گان هرج و مرج فکری که در هرچند سال عمر، در سایه ی انحراف فکری حاکمیت ها بزرگ می شوند، اگر در افت زیان های تعلیم و ناداری، حتی بزرگ و شکمی از عزا بکشند، در جراحت های فکری یک عمر مصیبت، بدون شک وارثانی می گذارند که از تمام زشتی های جوامع جنگ دیده سهم می برند و محال است در مستقبلی که دور نباشد، سعی ما برای ساخت و ساز مملکت از سیاهی های میلان به قوم، زبان، سمت و منطقه، اصل سیاسی(افغان) و اصل بشری(انسان) را مقدم بشمارد.

نگرش چند بعُدی و حرفه یی در شناخت نوعیت آن بهانه ای که باعث سطور این مقال شد، ثابت می کند حتی مضحکه ی ضرربار چنین نشرات(کتاب ضرار احمد عثمانی) در راه اندازی ابتکارات تبلیغاتی که ماحصلی جز بسط دروغ و ریا ندارند، بازار دیگری می شود که در آزادی بازار آزاد کنونی، اگر جا افتید، تشخیص خوب و بد افرادی که ممثل خواسته های مردم در حکومت شوند، نیازمند دانش و مهدی می شود که اگر ناداری اقتصادی ما بماند، ناچار پروپوزل خواهیم ساخت تا مصارف پروژه های تفکیک جعل و جاهل نیز جزو کمک های جامعه ی جهانی شوند.

عکس قضیه، کوتاه ترین تعریف تظاهراتی ست که در حاکمیت کرزی، اما در واقع ظاهرنمایی کردند تا در کمیت حجم بزرگ به اصطلاح سلسله ای از اولین های مدنی و فرهنگی افغانستان، کس و کسانی را فراموش کنیم که در ۱۴ سال گذشته رنگ کردند تا اصلیت های سیاه آنان برعکس شود. به فکرم «شیر مرغ»، مهمترین تولید کارخانه ی سهامی دالرخوران دوتابعیته و موتلفان شان بود.

یادآوری:

فرهنگ های دری، معانی مختلفی برای کلمه ی «کمینه» آورده اند. از جمله: کوچک ترین، ناچیز ترین و خورد ترین.

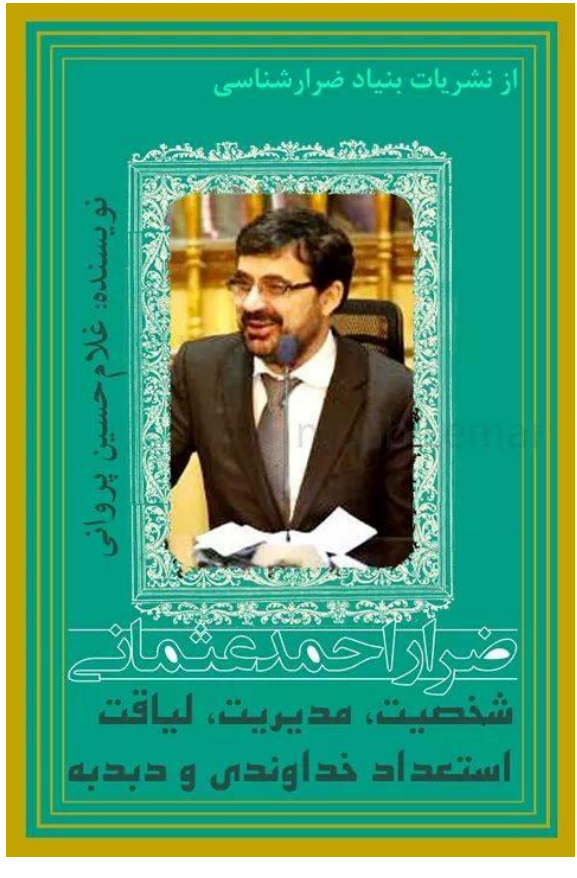

# حکومت و حکومت اسلامی

تهدید قرائت های سیاسی، احزاب و گروه های مختلفی را معرفی می کند که به خصوص پس از هفت ثور سال ۱۳۵۷ش در سقوط افغانستان، رقابت می کردند. در این میان مقوله ی حاکمیت اسلامی با ملوک الطوایفی تنظیمی به ناگواری هایی منجر شد که تقریباً در آستانه ی چهل سال، داعش را با چهره ی مخوف، تورید کرده است. به این دلیل، تحلیل علمی، منطقی و آگاهانه ی حکومت، به خصوص حکومت اسلامی، اهمیت به سزا دارد.

کتاب «حکومت و حکومت اسلامی»، از کوشش های آگاهانه ی یک عالم افغان است که در حاکمیت تنظیمی در شمار افغان های آگاه، سعی می کردند با تیوریزه ساختن مفاهیم حکومت اسلامی که از تجربیات تاریخی به ماوقع عینی می رسند، ساختار جدید حکومت در افغانستان را منطقی و قانونمند بسازند.

مرحوم استاد عبدالحی الهی، از چهره های شناخته شده ی جهاد افغانستان است. دکتور الهی از آن نخبه گان افغان شمرده می شود که داعیه ی ملی و اسلامی مردم ما را فراتر از جغرافیای حزبی تلقی می کردند. تالیفات و تخلیقات این طیف نخبه گان افغانستان در هرج و مرج سالیان جهاد و حاکمیت تنظیمی، چنانی که باید تعمیم نمی یابند. سال ها پس از آن زمان، بازخوانی ایدیالوگ های سیستم اسلام سیاسی منطقی که با رویکرد متفاوت در برابر گروه ها و احزابی قرار می گیرد که با گرایش به جنون خشونت، جوامع اسلامی را از مزایای فرهنگ تعقل، محروم می کنند، به حفظ نظام کمک می کند.

در کتاب «حکومت و حکومت اسلامی» که تعریف مقوله های حاکمیت در استحاله ی تجربیات تاریخی، صورت اسلامی نظام را تبیین می کند، توجه به خلق ایده هایی که از عینیت و تاریخ صادر می

شوند، به معنی درنظر داشت شرایط، مثال علمی و منطقی ست که چه گونه در شرایط حاکم بر یک کشور، در حالی که در زمان حال مستمر می شود، باید به نیاز های سیاسی، به خصوص اسلامی پاسخ داد؟
در حالی که با طرح های داعش و پیچیده گی های سیاسی منطقه و تنوع نسخه های خشن که با حذف و تحمیل، گویا از داعیه ی اسلامی دفاع می کنند، به مُعضلات افغانستان نیز می افزایند، در این جا باید به کوشش هایی افزوده شود که مرحوم دکتور الهی در هرج و مرج حاکمیت تنظیمی در شمار آگاهان افغان با خلق ایده های حقوق و سیاست از توافق مدنی و تاریخی، نسخه های معقول سیاسی می ساختند.
در افغانستان قبل از هفت ثور، تلاش ها جهت تبیین دینیات، روی اسلام سنتی تاکید می کردند. این کنش خوب، دولت های افغانستان از زمان سلطنت اعلی حضرت شهید محمد نادرخان تا پایان جمهوری شهید محمد داوود خان را از رهگذر تعمیم بهتر دینیات به معافیت سیاسی نیز رسانده بود.
پس از هفت ثور و در زمینه ی جهاد، تولید و تورید نسخه های متنوع که شماری در استخدام استخبارات منطقه بودند با دید نفی ارزش واحد های سیاسی، مردم ما را با منافع ملی در تقابل قرار دادند. داعیه ی دفاع از امت، به معنی زیان های شدید ملی، حکومت تنظیمی را به ارمغان آورد. در پی این سیاسی شدن ها، پدیده ی داعش در خشن ترین صورت در کمین است تا مزایای مدنی را درو کند. در چنین شرایط، یافت نسخه های افغانی تبیین دینیات اسلامی که تحت تاثیر فرهنگ های ملی باشد، امتیاز شمرده می شود.
در کتاب «حکومت و حکومت اسلامی»، مثال شورا در همسویی با فرهنگ «جرگه»، ارزش تالیفی را آشکار می سازد که روی اساسات فرهنگی جامعه ی افغانی، استوار است. مبحث شورا در کتاب مرحوم

استاد الهی، ابعاد تاریخی، حقوقی و مدنی آن را تحلیل می کند. در عناوین «مجلس شورا، وجوه ضرورت و نیاز به شورا، فواید شورا، ضایعات شورا، مبادی شورا در اسلام، قرآن و شورا، شورا و سنت، شورا در مورد غزوه ی بدر، شورا در مورد اسیران بدر، شورا در مورد انتخاب معرکه و میدان کارزا غزوه ی بدر، شورا در غزوه ی خندق، کیفیت شورا در زمان پیامبر بزرگ اسلام(ص)، شورا در خلافت های راشده، موضوعات شورا، چه گونه گی التزام به نتایج شورا، اوصاف و شرایط اعضای شورا، برخی اصول انتخاب اعضای مجلس شورا، وظایف و صلاحیت های شورا و انحلال شورا» از تلفیق مفاهیم تاریخی، قرآنی و سنتی، ارزش شورا یا در عرف ما اصل جرگه را وجاهت می بخشند.

تعقل برخاسته از کثرت ظرفیت های بشری، ارزش قرآنی شورا را در جامعه ی ما به نام اصل افغانی «جرگه» نیز ثابت ساخته است.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «حکومت و حکومت اسلامی» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12839

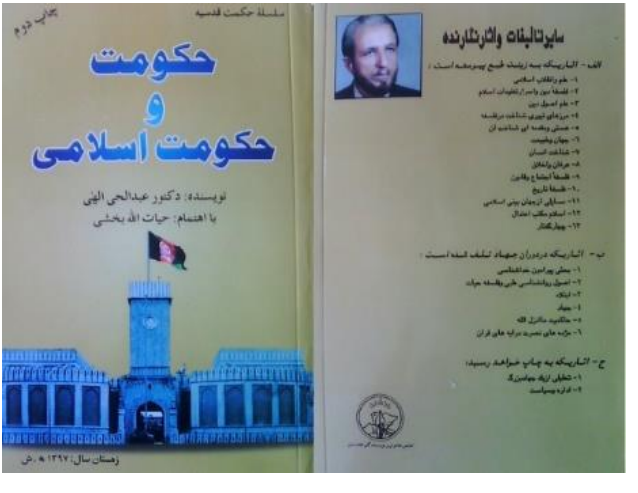

## د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه

دوسیه ی جنایتکاران افغانستان، تاریخی شده است. از ۷ ثور سال ۱۳۵۷ش تا دوام جنگ های کنونی، جنایتکاران به انبوه می رسند. در تنازع سالیان بحران، افراد زیادی بودند که به چنگ عدالت نیافتیدند، اما در خشونت های بی امان که در برابر مردم و رقبا به راه انداخته بودند، خود نیز نیست می شوند.

ایجاد فاصله از مردم، ویژه گی رژیم های کودتایی بود. این فاصله در میان حزب خلق محسوس تر می شود. رقابت درونی و ستیز با جامعه، دولت های پس از هفت ثور را به عمال سرکوب مردم، مبدل می سازند. سیستم دولتی با کنار کشیدن از مسوولیت های تامین نیاز های مردم، به دستگاهی مبدل می شود که پی اجرای ایدیالوژی های وارده، خودش را فقط مسوول کشتار و تهدید مردم می دانست. در این تراژیدی، جنایتکارانی زاده می شوند که از تجربه ی خونین کمونیسم در اتحاد شوروی آموخته بودند که گویا با شدت کشتار، بهشت آنان خلق می شود. این سنت بد تا حالا که از جنگ های فرسایشی بی رمق شده ایم، اصل مهم گروه هایی ست که همه پی اجرای ایدیالوگ های خویش، همچنان به کشتار و سرکوب مردم، متعهد مانده اند.

حکومت نحس تنظیم ها که گویا ارثیه ی رفقای وطن فروش را به ارث گرفته بود، با خشونت های بدتر از ترور ها و جنگ هایی که در روستا ها اعمال می شدند، به جان مردم شهری می افتند. مجاهدین در کسوت مجاهلین، مملکت را به پرتگاه تجزیه می کشانند.

پایان امارت خشن طالبان، نوع ستیز را به گونه ای رقم می زند که حاکمیت های کمونیستی در برابر تنظیم های جهادی داشتند. دولت- حکومت های محصور در شهر ها که با فشار مضاعف و ویرانگر، از تنظیم امور عاجز اند، از درون با عمالی خورد می شوند که با انواع

قواره های مجرمین، به ساختمان بد شکلی می مانند که از زباله و اشغال، درست کرده باشند.
تحولات بنیان برافگن و نبود فرصت های تامل، روی دوسیه های مجرمینی که در کشتار دو میلیون افغان و بی خانمانی میلیون های دیگر سهم داشتند، آن افغانان با احساس و باوجدان را تشویق می کنند که در مستند «د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه»، یکی شاید در کسوت یک افغان متضرر که ترجیح داده بی نام بماند، در این حسرت که قدسیت خاینان، آنان را ابقا کرد، اما میلیون ها مردم متضرر برای دادخواهی، ناگزیز بی نام درخواست می دهند. در این کتاب، به مردم تفهیم می شود که در هیاهوی سیاهکاران، بی جهت خواب های خوش نبینند!
به قامت دولت کنونی بنگرید! اکرام و احترام خاینان و جنایتکاران از هفتی و هشتی تا بقیه، در سرنوشت مردم حاکم شده اند. از ظهور ۷ ثور شوم تاکنون، این هرج و مرج سیاسی به این سوال پاسخ نمی دهد که سهم ۱۴ سال کشتار جبهات الحادی و جهادی و سال های مقاومتی، چه اندازه به رفاه، آرامی و صلح مردم کمک کرده اند؟
۸ ثور نحس در سگ جنگی های معمول تنظیمی، آن جنایتکاران کمونیست را کمک کرد که تا حمله ی امریکا به افغانستان، سالم بمانند. حضور رفقای خلقی با سیاهی ناشی از خاکستر جنگ های تنظیمی، گذشته ی آنان را ستر می کند.
به بهانه ی جنایت ها و خیانت های تنظیمی، جنایتکارانی که بانی و باعث هشت ثور و عمال آن شدند، در دیموکراسی وارداتی و تجربه نشده، امیدوار اند با نکوهش امریکا و جامعه ی جهانی، این بار با کارت های پاکستانی، ایرانی و کشور های آسیای میانه، جامعه را به چالش بکشند.
یکی عقب دیگر در دسته هایی که سال ها قبل به نام ملحد و اشرار، همدیگر را ذبح و اعدام می کردند، تقلا برای دست یابی به قدرت،

تخطی از اصول ایدیالوژیک را به جایی رسانده تا اعضای احزاب فی سبیل الله و انترناسیونال، به بدترین شوونیستان و فاشیستان قومی، مبدل شوند.

کتاب «د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه»، سعی ستودنی دیگر است که هرچند با نام مکتوم صاحب اثر، عرضه می شود، اما شاید رمزی از دادخواهی میلیون ها افغانی باشد که در گورستان های بی نام، تجربه ی دهشت و ترور از هفت و هشت، به زمان حال می رسد. جانیان رسته از عقوبت کردار زشت، در گورستان های بی نام هموطنان ما، اشک تمساح می ریزند!

جفای روزگار، دادخواهی ها و حق طلبی های مردم را شعار می سازد. اجندا های بیرونی را بی هیچ آزرم، از سوی مُهره های خویش بر جامعه ی ما تحمیل می کنند. بنا بر این، امید تضمین امن و رفاه از حاکمیت هایی که سراپا با جنایتکاران جنگی انباشته اند، سرابی بیش نیست.

اما نوستالوژی تراژیدی مردم به امیدواری هایی می افزاید که درک اجتماعی از ضرر و عاملان ضرر به این گسیل کمک کند تا افغانانی که این کشور را به ارث می برند، فراموش نکنند در نظامی که قادر به تامین اولویت ها باشد، جانیان و خیانتکاران را به جای خیرخواهان، عوض نمی گیرند.

افزون بر دوسیه های ناگشوده، دوسیه های گشوده ی جنایتکارانی که گاه در منظر یوم البدتر، شانس تقدس یافته اند، دیوان عدالت ملت افغان را بزرگ تر می سازند. ناگزیریم و بایسته است پروسه ی تفکر ملی روی ابواب ناهنجاری را باز بگذاریم.

تنازع خونین و خصومت های جاری به جانیان بیشتر می انجامند، اما درک اجتماعی این که اعتماد به عاملان بربادی در زمینه ای که سعی می شود گذشته های سیاه آنان ماست مالی شود، ما را دچار عقوبت

دیگر می کند، به این تفکر کمک کرده که هرچند در دایره ی فکری شماری از نخبه گان افغان می چرخد، اما وضوح می دهد آیا زمان عدم اعتماد کامل به چپ و راست دولتی، نرسیده است؟

کتاب «د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه»، اثر یک نویسنده ی مکتوم افغان است. شاید برای اهل سبک، پوشیده نماند که سعی خبره ای در زمینه ای که آگاهی های تحقیقی او با مفردات و مواد قانون در ویژه گی های ریفرنس بی شمار از جنایات عاملان ۷ ثور، به میزان دقت رسیده اند، او را معرفی کنند، اما آن چه مهم تر می نماید، خلق اثری ست که سعی کرده اند در هرج و مرج اجتماعی، جاه و جا تحریف نشود.

کتاب «د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه»، آدرس مشخص و ملموس ندارد. من از طریق لطف یک بزرگ ما، آن را به دست آورده ام. تبادله ی این کتاب در فضایی که منافع و هویت ملی را به حراج گذاشته اند، متاسفانه فقط در خلوت های ملی و مجازی(نت) افغانان حساس، وطنپرست و آگاه از درد مردم، صورت می گیرد.

فهرست مطالب کتاب «د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه»:

- پیلامه
- لومړی فصل
- عمومیات
- شمالي ستر ګاونډی
- د قانون نقض شوي مواد
- نړیوال جنایي دیوان(ICC)
- د رژیم د جنایاتو یوه نمونه
- د هدف ظروف
- ۱ – د افغانستان د خلق دموکراتیک ګوند
- ۲ – جاسوسی
- ستون پنجم

- د انقلابیانو ناوړه ګټې
- شکنجه
- دویم فصل
- د چنګاښ ۲۶ مه
- د سردار کاري دله
- کمیته مرکزي
- پر میوندوال توطیه
- د تحقیق هیات
- قضایي هیات
- د متهمینو د جملې
- د خلق ګوند وحدت
- خلقي ډله
- د پرچمیانو ډله
- د غوایي اوومه
- دریم فصل
- د جنګي جنایتکارانو اتهام نامه
- د سردار داوود او کورنۍ شهیدان
- د سردار د کورنۍ نور غړي چې ټپیان وه، لکه...
- د کودتا عمال
- څلورم فصل
- د لومړیو ورځو شهیدان
- د تره کي اداره
- د اردو تصفیه
- نامتو وژونکي
- د تصفیې دوام
- بې کفنان
- د مجددیانو د کورنۍ ښځینه بندیانې
- د رژیم ستر واکداران
- پر پرچمیانو برید
- بې ګناه ګناهکاران

- بې ګناه ګناهکارانو بله ډله
- د تره کي انقلابي محاکمه
- د وړي ۲۲ مه
- ملګری امین
- ملګری امین اداره او انقلابي اجراات
- شپږم فصل
- رفیق ببرک کارمل
- پرچمي اداره
- پرچمي شورا
- د ببرک کابینه
- د ملګري امین صاحب د پلویانو مجازات
- د ببرک ګوندی تغییرات
- د الله اکبر چیغه
- بې جرمه مجرمان
- پرچمي قضا
- د یابو بد لیدل
- یابو باید بدل شي
- د ببرک جنایات
- اووم فصل
- داکتر نجیب
- د نجیب اداره
- د نجیب د بې ناموسۍ یو مثال
- د کب ۱۶ مه ناکامه کودتا
- شهنواز تنی
- د جنګي جناياتو دوام
- اتم فصل
- د جناياتو جاج
- نهم فصل
- د ګورباچوف د تیښتې هلې څلې

- دوه ننگين پروتوکولونه
- د رژيم سقوط او د نجيب تېښته
- د نجيب جنايات
- لسم فصل
- د بري په درشل کې
- د مجاهدينو واکمني
- امارت اسلامي

یادآوری:
از طریق لینک زیر، کتاب «د جنگي جنایتکارانو اتهام نامه» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12759

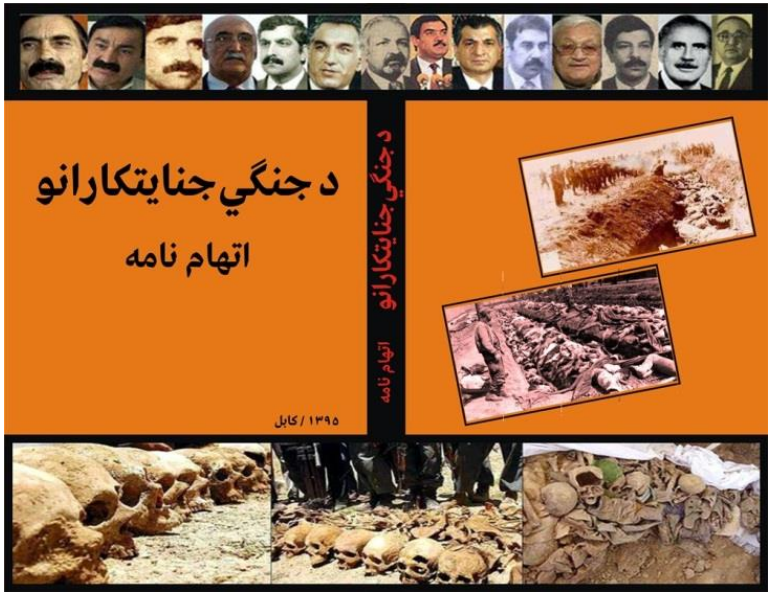

## درمسال له ختې

رویـداد هـای اخیـر پاکسـتان، ماهیـت برداشـت از قضـیه ی دیورنـد و مسئله ی میلیون ها پشتونی را متغییر ساختند کـه در هـر دو سـوی «لـر و بر»، کم و زیاد می شدند.
پس از ایجاد پاکستان، توده های کثیر قوم بـزرگ پشـتون بـا معاملـه ی تاریخی- سیاسی انگلیس با زعمای هندی و پنجابی، دچار فضای مکدر ناشی از تحمیل می شوند. قرار گرفتن مناطق پشتون نشین در جغرافیایی که به نام دین ساخته بودند، در شعاع احترام به این پدیـده، مـردم را در برابر برداشت های اعتقادی، به انحراف می کشاند.
پاکستان با ماهیت دینی در چندین مرحلـه ی گسسـت، امـا موفـق شـده است هژمـونی پنجابیـان را حفـظ کنـد. پـس از جـدایی بنگلـه دیـش و سقوط حکومت بهوتو، آرایش مذهبی به شـکل نـو، در فرصـت هـایی پرداخته می شود که بـا تجـاوز شـوروی در افغانسـتان، طـول منطقـه بـا حضور نیرو های به اصطلاح کافر، به فاصله از داعیـه ی بـزرگ قـومی می انجامید.
در چهل سال بحران افغانسـتان، رشـد افراطیـت دینـی، امـا در تخطـی و تعدی های آشکار، حافظه ی مردم را تکـان داده اسـت. در واقـع بهـای گرایش شدید دینی، اگر جبهه ی شوروی را لرزاند، جغرافیای وسـیعی از مناطق پشتون نشین را در خلای اقتصادی، فرهنگی و هویتی قرار می دهد. توده هـای کثیـر مـردم در دو سـوی خـط دیورنـد، در افغانسـتان، قربانی مصایب جنگ و در پاکستان، قربانی آرایش دینی می شوند.
پس از پایان حاکمیت شهید محمد داوود، طرح مسایل کلان قـومی در دو سوی دیورند، آسان نبود. تنظیم های وابسته ی جهادی کـه مسـتقیماً از سـوی اسـتخبارات پاکسـتان، مـدیریت مـی شـدند، بـا بـازی هـای منطقه یی، افغانستان را از رمق می اندازند. وابسته گی شدید جناح های

درگیر تا زمان حمله ی نیرو های امریکایی به افغانستان، بازی های پیچیده را به نفع پاکستان رقم می زند. بازی های دو سویه ی پاکستان، اگر سود های کلان داشتند، اما با حداقل های حاکمیت سیاسی در افغانستان، فرصت می سازند تا مردمان دو سوی خط دیورند با نارضایتی از بازی های دوگانه متوجه شوند که عقب مانده گی با عقب نگه داشته گی و مُهر منطقه ی ترور، پیش از همه بر حقوق انسانی آنان سایه افگنده است.

هرچه باشد، خیزش خیره کننده ی هزاران تن از پشتون های پاکستان، به این حقیقت، رنگ دیگر بخشیده که با شعار های «لر و بر یک افغان»، میلیون های مردم آن سو، گذشته ی تاریخی خویش را فراموش نکرده اند.

از زمان پیدایش پاکستان تا دوره ی فتور افغانستان(چهل سال بحران) در زمانی که حاکمیت مرکزی به چالش کشیده می شود، هرچند رنگ پشتونستان خواهی، کم رنگ نمی شود، اما وقوف به این حقیقت که پوتانسیل مدیریت این جریان عظیم، ناچیز است، هنگامی بیشتر می شود که رقابت های داخلی سیاسی، وارد فار تحریف شده اند.

هراس از پیوسته گی مردمان دو سوی خط دیورند، به فرصت طلبانی مجوز می دهد تا با قومی ساختن آن، منافع کلان افغانستان را به خطر بیاندازند.

در این شکی وجود ندارد که ظرفیت بشری پشتون های افغانستان پس از آزمون های دشوار تجاوز شوروی، حاکمیت تنظیمی و فشار های غیر موجه ی جهانی در ساخت و ساز یک نظام مشکل دار، آن قدر وضاحت دارد که بی نیاز از «آن سو»، تاثیرگذاری آن ثابت است، اما شیوه ی مدیریت و برخورد معقول که باید از سلوک رهبران پشتون منشه می گرفت، در گیر و دار افرادی که هرچند انتساب پشتونی دارند، اما با افکار و گرایش های مختلف، ثابت ساخته اند فرصت ها و منافع

را هدر می دهند، مسیری را که منتهی به تـامین اولویـت هـا مـی شـود، ناهموار سـاخته اسـت. در ایـن میـان، نمـی تـوان از نقـش افـراد ناباب، معامله گر و دسایسی نیز چشم پوشید که با بدنه ی سیاه کشوری بـه نـام به اصطلاح جمهوری اسلامی پاکستان، در برابر ما قرار دارند.
فرهنگ سازی ها در انحـراف افکـار عامـه، اگـر روی عوامـل مختلـف استوار است، روی افراد و نشانی هایی نیز تکیه می کند که بـا تمـایلات فردی و شخصی می توانند روی مسایل کلان، اثرات سوء بگذارنـد. در واقع در وجود تنگنای کنونی، پرداختن بـه مسـایل کـلان بیرونـی، اگـر مشکل نباشد، از عوارضی در امان نمی ماند که می بینیم عوامـل بحـران ساز در افغانستان به زودی به همه جای آسایش مردم، حمله می کنند.
خیزش و نارضایتی هـای پشـتون هـا در پاکسـتان بـا شـعار هـای رسـای «اتحاد و یک پار چه گی»، روی محاسبات مختلـف، اثـر گذاشـته انـد. مخالفان داخلی با خموشی، نظاره گر جریانی شده اند که نشان می دهد طرح خط دیورنـد، مسـئله ی کوچـک بـه اصـطلاح چنـد قبیلـه گـرای موظف نیست؛ هرچند سیاست های کژدار و مریز دولت های افغانستان، به ویژه پس از هفت ثور، از موثریـت پـی گیـری اصـل مسـئله، کاسـته است. با این حال، برخورد شعوری مردمانی که روی اصالت های قومی خویش تاکید می کنند، جلو کسانی را می گیـرد کـه بـه هـر نـام، نمـی خواهند واقعیت های انسانی شان را در نظر آورند.
بدون شک، تغییر معادلات ارضی در منطقه، اگر در سوی پشـتون هـای پاکستان باشد، می تواند برای افغانستان، موثر واقع شود، امـا اسـتفاده ی موثر در جو رسمیات با پاکسـتان، بحـران داخلـی و معضـلات ناشـی از تلاش های ذهنیت ساز، اگر با خـوانش تمـام جوانـب قضـیه بـه همـراه نباشـد، باعـث دفـع تسـهیلاتی مـی شـود کـه در عـدم شـناخت افـراد و اشخاص یا در وسعت این زمینه، طـرف هـای اعتمـاد را مشـکوک مـی سازد.

فکر می کنم دو سال قبل بود که دفتر مرکزی «انتشارات میوند» با «کتابخانه ی سبا»، هنوز در منطقه ی «باغ جهان آراء» در یک تعمیر قدیمی متصل ریاست فارمسی، قرار داشت. به اثر شناخت با مسوولان این انتشارات و نیاز های فرهنگی، همیشه به آن جا می رفتم. در یک روز ابری، با مردی مواجه شدم که برخلاف شهرت، بینش متفاوتی از دیورند و مسایل پشتون ها ارائه می کرد. این شخص، حین صحبت با الحاج نصیر عبدالرحمن، تحلیل هایی را می شمرد که در کتابی به نام «درمسال له ختی»(معبد گلین) آورده بود. پس از مصافحه ی معمولی با وی، از آقای عبدالرحمن پرسیدم: این کیست؟ او گفت که نامش جمعه خان صوفی ست و داماد سلیمان لایق(پرچمی- فارسیست) می باشد. جمعه خان صوفی پس از اندکی، جلدی از کتاب عجیبی به نام «نبرد افغانی استالین»، ترجمه ی عزیز آریانفر را گرفت و پس از سفارش به آقای عبدالرحمن که باید به پشتو ترجمه شود، راهش را گرفت و رفت. من کتاب «نبرد افغانی استالین» را نخوانده ام، اما همین که از اندیشه ی صوفی و محتوای کتابش آگاه شدم، حدس زدم که باید از کتاب هایی باشد که میانه ای با واقعیت های «لر و بر» ندارند.

جمعه خان صوفی، چند صد جلد از کتابش را به انتشارات میوند آورده بود تا به فروش برسانند. من تبصره یا نقدی نخوانده ام که این کتاب را به درستی معرفی کرده باشد، اما با سفارش دوستان، آن را خواندم. انگیزه ی من برای مطالعه ی این کتاب، زمانی بیشتر شد که دیدم مخالفان داعیه ی پشتونستان، آن را دست به دست می کنند. گوشزد دوستان و روایت های کارنامه ی نویسنده، در تورق کتاب، مرا به این حقیقت نزدیک ساخت که دستان باز عدو برای ستر واقعیت های انسانی، انبار فرهنگی نیز دارد. در عقب جلد کتاب «درمسال له ختی»، نوشته اند:

«دا موجوده لیکنه په اصل کې د لیکوال د ژوند واقعات دی او دیو عادي سړي د ژوند واقعاتو سره د لوستونکي څه دلچسپي کیدی شي؟

مگر نوموړي چـون کـه د دواړو ګاونـډي ملکونـو تـرمنځ د تعلقـاتو پـه نازکه مرحله باندې افغانستان تـه تللـی دی او د افغانسـتان لـه خـوایې د پاکستان په ضد په فعالیتونو کې برخه اغستې ده، د افغانستان او پاکستان ګړکیچونـه یـې راسـپړلي دي، د مـداخلتونو شـاهد پـاتې شـوی دی، د پاکستان په مقابل کې د افغانستان ناتوانـه دریـځ او مـبهم موقـف یـې د واقعاتو په بهیر کې برسیره کړی دی، کردارنو په فعالیتونویې رښا اچـولې ده، د افغانستان پیښې یې د نزدې نه څارلي دي، منطقوي کردارونـه یـې په ګوته کړي دي، د ثور انقلاب راتګ یې د بلې زاویې نه کتلی دی، د داوود خان د رژیم په ضد د کودتاو د هڅو ذکریې کړی دی او پـه دی هکله د شوروي رول یې بربنډ کړی دی، د خلق او پرچم پـه ګډنـویې د یو سیاسي جلا وطن په حیث لیکل کړي دې، د پاکستان او افغانستان د چپیانو د راوبطو څرنګوالي ته یې ګوته نیولې ده، د افغانستان او پاکستان د ګوندونو په رول باندې غږیدلی دی، ناکامی او کامیابی یـې پـه داګـه کړي دي، د اینده ګانو دپاره او خصوصاً د هغوی دپاره چې په دغه لاره تلـل غـواړي یـې درس پریښـودی دی. دا د یـو ناکامـه عاشـق د عشـق داستان دی. دغه او داسې نور ډیر څه به په دې لیکنه کې ولولئ.»

پس از مطالعه ی کتاب، تصور این که نویسنده، فقط آدم ساده ای بوده باشد که در تضاد درگیر در نوشته اش اما به همه جـای دسترسـی دارد، روایت درست از دست دراز سیاست هایی نیست که با این نمونـه، مـی توانند رُخ مخالفان را ترسیم کنند.

به هر حال، سر نخ هایی از این اخبار که ترجمه ی به اصـطلاح فارسـی این کتاب با نام «فریب ناتمام» از سوی عوامل پشتون ستیز، روی دسـت است و حتی پیش پرداخت خرید چند صـد جلـد آن از سـوی حلقـات والی پیشین بلخ(عطا) صورت گرفته، یقین مرا بیشتر سـاخت کـه شـرح معمولی کارنامه ی کسانی که مدعی ساده بـودن اسـتند، کـاری دور از خرد می باشد.

تبیین ماجرا های کتاب «درمسـال لـه ختـی» در وب سـایت «راه پـرچم» (شاخه ی پرچمیان حزب دیموکراتیک خلق که بـه پشـتون سـتیزی نیـز

معروف اند) پرده از واقعیت هایی برداشت که عوامل داخلی+ عوامل پاکستانی می کوشند با بسط ذهنیت پاکستانی به نام پشتون، حتی اولویت های انسانی ما را تعریف کنند.
تعریف نویسنده ی کتاب از قلمی که خود می نویسد، جمع آن چه خبره گان می گفتند، نمونه ای از فرآورده های طرف هایی را معرفی می کند که با دست باز، به اصطلاح در زیر گلوی ما، مانع می شوند.
این که خیزش های روز های اخیر، چه زمانی پایان می یابند، حرف دیگر است، اما شعور جمعی مردمی که بر اساس ارزش های قومی شعار می دادند، طرف های ما را ناگزیر می سازد با تهیه ی نسخه های نو، از فرصت ها استفاده کنیم. شناخت عوامل عدو در اختیار مشی درست، کمک می کند.
مطالعه ی کتاب «درمسال له ختی» را در اختیار سلوکی سفارش می کنم که با آن، نیاز ها برای درک جوانب مخالف و موافق، روی محاسبات اساسی تاثیر می گذارند. تورق نشرات فرهنگی ای که در زمینه ی زبان و تبار ما در پاکستان نشر می شوند، فقط حاوی خاطره و قصه نیستند. کتابی با تمام جوانب شک، در بیش از ۷۰۰ صفحه، آدرس نشراتی خاص، تعیین بهاء به ارز کشور های مختلف و تاکید روی «ناپذیری»، رخی ست که در این نمونه ها در مقوله ی به بزرگی داعیه ی مردمان دو سوی خط، در برابر ما قرار دارد.
پیام ها و فشار ها، دو اصل مهم سیاست های کشوری ست(پاکستان) که در مقدارت ما «با یک نقطه، فیل قیل می شود!» به هر حال، این، یک مثال فرهنگی بود!

مصطفی عمرزی

# دویمه سقاوی

تکرار تاریخ، اما با گسترده گی، تراژیدی پایان نیافتنی مردم ماست. با سقوط طالبان، هرچند حاکمیت جدید که بیشتر مدنی خوانده می شود، در تنوع زمینه ها فرصت های زیادی را در برابر مردم ما قرار داد، اما سیستم سیاسی با شبیه سازی های متاثر از عناصر بحران، آینده ی کشور را با خطر مواجه می کند.

کودتای ننگین هفت ثور که هشت ثور را می توان نهایت نتیجه ی آن شمرد، تنها یک تحول کودتایی سیاه نبود، بل برآمد آن باعث تداخل جبری در افغانستان شد؛ هرچند این تداخل، هرگز نتوانسته طبیعت کشور را بنیادین آسیب بزند، اما توانسته بحران را در زمینه ی جغرافیای مردم ما طولانی بسازد. به این ملحوظ، ضایعات مادی و معنوی اکثریت کشور(پشتون ها) که در خلای جبری فکری، صورت می گیرند، مانع می شوند توده های تاریخ ساز و کشورساز نتوانند با نوستالژی دولتداری، چنان عمل کنند که در سه سده ی پسین، با وجود عوامل سیاه استعمار و فقر فرهنگی ارتجاع(سقوی اول) کشوری را که پایه گذاری کرده اند و تمام کمال مدنی، عمرانی، انکشافی و رفاهی جدید و گسترده ی آن، مدیون کارروایی های خود شان است، به درستی مدیریت کنند. در این میان، پوشیده نیست که شاید بسنده گی، شامل تمام آن ها نباشد، اما محدویت های مالی افغانستان و جراحات ناشی از استعمار و ارتجاع، آن ها را توجیه می کند.

ما در تمام سده های پسین کشورداری، از منابع و سرمایه گذاری هایی نیز محروم بوده ایم که از دل طبیعت، بیشتر باعث رونق کشور های نفت خیز یا پیوسته به تجارت دریا یا با ماحصل توریسم مذهبی، رونق زنده گی ایجاد کرده اند.

به هر حال، چهل سال اخیر، به ویژه از رهگذر حضور خارجی که در زمینه ی ستیز سیاسی، دست پرورده گانی را اعزام کرده اند که خلاف عرف تحصیل، پس از تحصیل، چنانی که وطلایه ی شوروی، متشکل از کسانی بودند که در آن کشور، اما شست و شوی مغزی شدند، سرنوشت ما را به بازی گرفتند. در واقع عامل خارجی با استخدام عامل داخلی، مُعضل دایم در عذاب ماست.

در این میان، عدم تعهد ایدیالوژیک، میزان اعتبار بر چپ و راست سالیان بحران را به قدری کاسته که حتی منطق رفاه جهش اجتماعی و رفاهی سوسیالیسم و امپریالیسم که هرکدام روی مولفه هایی استوار است نیز در حد مذمت های مکتبی، در حد بالا نفی می شود.

عدم تعهد بر اعتقاداتی که در آن ها انسانیت، اصل است، به ویژه جریان چپ افغانستان را به خیانت هایی واداشت که در حد فراکسیون بازی های مذموم، خود را فروختند.

تجاوز شوروی، خیانت آشکار رفقای پرچمی(بدنه ی اکثراً غیر پشتون) به رفقای خلقی(اکثریت پشتون) بود. این تداخل یا تجاوز آشکار، در زمینه ای که از قبل با قرائت های نادرست از تاریخ، به گونه ای افغان ستیزی را نیز نهادینه ساخته بودند(باور های مبتذل کشور های آریانایی و خراسانی) عوامل بیگانه، به ویژه مهمانان ناخوانده(بقایای ناقلین آسیای میانه) را به خیانت ها و جنایت هایی واداشته که در هر فرصت تجاوز خارجی، با فراموشی ارزش های انسانی، سعی کرده اند با وارد کردن جراحت به توده های اکثریت، ولو چند صباحی با گند و هرج و مرج، اما حکومت کنند.

با سقوط طالبان، تکرار تاریخ با گسترده گی هایی که با دهان باز (رسانه یی) توجیه می شدند، بیش از همه اکثریت مردم افغانستان(پشتون ها) را در عمل و بیان، با رکاکت هایی مواجه می کنند

که در زمینه ی فرهنگ سازی های آن ها قسم مُعضلات کنونی ما خیلی بدتر از گذشته شده اند.
هنگام تجاوزی شوروی، حداقل پابندی ها به مسئله ی انسان باوری و مدیریت رسانه یی، اجازه نمی داد فرهنگ قباحت تنقید، به گونه ای باشد که باعث درز های شدید اجتماعی شود؛ هرچند ماموریت های رسمی جهت طرح «ملیت ها» به جای «اقوام»، تضعیف رسمی اکثریت(پشتون ها)، مدیریت جنگ در مناطق پشتون نشین تا با تداوم آن، باور های افراطی مذهبی و قومی که در حد نفی خارجی مدیریت می شدند، به مردمانی آسیب بزنند/ می زنند که افغانستان را به زور و کیاست خودشان برپا کرده بودند.
استراتیژی ایجاد مُعضل با تعهد ناپیمانان چپی و با افزودی راست غیر متعهد ملی که با عدم تنقید گذشته ی جهادی، فقط به رضای خارجی، دل بسته است، مردم ما را در حالی که همانند پیکره ی بی سر، فاقد رهبری ملی و قومی بودند، به چند دسته گی هایی می کشاند که در کشوری به نام افغانستان، سعی کنونی، حتی مدنی، به گونه ای به حاشیه کشاندن آن هاست. جالب در این است که در این زمینه، قباحت سیاسی و فرهنگی، به قدری رشد می یابند که در قبال تنقید یا دهن گنده گی ها بر اکثریت، اما تلاش و حتی تعصب می شود تا افرادی و اشخاصی مشروع شوند که از دوسیه های جمعیت و شورای نظار تا وحدتی، جنبشی و غیره، از نقش های علنی تا ستون پنجم، فقط عوامل تخریب، تخریش و نفاق ملی بوده اند.
کافی ست بار دیگر، اما تمام عیار فقط چهار سال حاکمیت ننگین سقوی دوم را بررسی کنید تا متوجه شوید که مشارکت به اصطلاح غیر پشتون ها در افغانستان، چه قدر بر رونق، اقتصاد، رفاه، عمران، استقلال سیاسی و مالی ما انجامیده است؟ کوتاه نگرشی به آن، آشکار می سازد که از عوامل اساسی عقب مانی و ایجاد فرهنگ تن فروشی سیاسی

چهل سال اخیر، مشارکت احزاب و گروه هایی ست که نه فقط از خاستگاه و پایگاه قوم و مردم خویش دور شده اند، بل با سربازگیری های اجباری و بی خانمانی اقوام خودشان نیز به افغانستان، خیانت ها کرده اند.

چه قدر دلگیر و باعث عذاب است که در درب و دیوار های کابل، توحشی تقدس می شود که روزی تمام بازی گرانش در چهار سوی پایتخت، موضع گرفته بودند و بدون کمترین اندیشه از این که سه صد سال دست آور های یک مملکت و یک ملت را برباد می دهند، مردم را می کشتند و در ویرانی های خانه های شان، قبرستان می ساختند، اما در این تراژیدی، هنوز به کسانی توهین می کنند که هرچه تخریب شده اند، ساخته و پرداخته ی میراث سیاسی آنان بودند. به دنبال همین نتیجه، می خواهم بگویم که حافظه ی تاریخی ما، به ویژه اکثریت این کشور(پشتون ها) بسیار ضعیف است. بدتر از همه فرهنگ سازی های عمدی، به قدری روی اذهان و روان مردم ما تاثیر گذشته اند که حتی جرات نمی کنند به گذشته ای مراجعه کنند که بازخوانی آن، بدون شک ریشه های مشکلات کنونی را تبیین می کند.

ما در یک جنگ نابرابر و غیر عادلانه، با تمام دنیا می جنگیم و بدتر از همه، تعدادی به نام هموطن و شریک دسترخوان، از عقب، خنجر می زنند.

اگر روزی فقط کمی به ناهنجاری های کنونی جغرافی خویش تامل کنیم، پنهان نمی ماند که نه فقط از زمان ستیز با استعمار پیر انگلیس، بل با میراث تجاوز شوروی(هشت ثور) نیز فرهنگ های شومی برجا گذاشته اند که بیگانه گان داخلی از طریق آن ها سعی می کنند برای سیطره ی سیاسی، حتی با توجیه حضور خارجی و با کنار گذاشتن تمام اصول انسانی مکتب های چپی و راستی(رفاقت و برادری) به فاجعه ای دامن بزنند که هرچند به زیان ما تمام شده، اما عواقب آن ها دامان

کسانی را می گیرند که در برگ ریزان آن، دسته دسته و گروه گروه فهرست می شوند تا تمام اوصاف زبان به اصطلاح فارسی نیز از وصف شان، قاصر شوند.
تنها در ۱۸ سال اخیر، آن قدر خورد و بزرگ عوامل بحران کشته، معیوب، بی خانمان، آواره، بدنام و بی عزت شده اند که با کثرت جمعیت آن، به مصیبت دیگر می ماند که مغرضان با باطن سیاه، برای تبار ما، تمنیات بد کرده بودند/ می کنند.
تمام احزب و جریان های سیاسی غیر پشتون در وابسته گی به خارجی، محرز می سازند که داعیه های چپی و راستی و عدالت اجتماعی آنان چه قدر غلط است. اگر این داعیه ها عوارض جانبی نمی داشتند، هراس از ترک نیرو های خارجی، خواب هیچ کس را خراب نمی ساخت.
تکرار تاریخ، ما را ناگزیر می کند به تاریخ برگردیم. ۱۸ سال از چاپ دوم و ۲۱ سال از چاپ اول کتاب سیاسی «دویمه سقاوی/ سقوی دوم» می گذرد، اما در همین مدت، جز خوانش تفاسیر و تعبیر منتقدان آن که بیشتر از خاینان چهل سال اخیر اند، نپرسیده ایم که دلایل اصلی مخالفت با این کتاب چیستند؟
چاپ اول کتاب سقوی دوم را مرحوم محب بارش به دری افغانی برگردان می کند، اما به نام برادرش، وداد بارش، منتشر می شود. برخلاف تبلیغات شوونیستی جمعیت و شورای نظار که همه جا را فراگرفته اند، به جز چاپ متعدد و کثیر دری افغانی آن، چاپ های پشتو، محدود به تیراژی اند که صورت گرفته است. چاپ اول پشتو ۵۰۰ جلد و چاپ دوم آن ۲۰۰۰ هزار جلد می باشد.
من تقریباً پس از یک سال کندوکاو که تمام مراکز فرهنگی پشتون ها در شمال و جنوب، شرق و غرب را در برگرفت، انتظار داشتم بر اساس تبلیغاتی که ادعا می کردند «چند میلیون جلد کتاب سقاوی دوم در دو سوی خط دیورند، پخش شده اند»، در حالی به دو نسخه ی این

کتاب(چاپ اول و دوم) دست بیابم که از نگاه صحافت و چاپ، به میزانی فقیر بودند که درک عامه ی اکثر پشتون ها از آن ها کاستی داشت.

تقریباً اکثر خواننده گان پشتون در افغانستان، این کتاب را نمی شناسند. می پندارم نشر نخست آن که در زمان جنگ های داخلی صورت گرفته بود و ماشین جنگی طالبان، دمار از روزگار تنظیمی های فاسد و قهرمانان کذایی شان درمی آورد، این کتاب را به خصوص در جبهه ی عقب نشینی یا موضع اعضای باند و شر و فساد، معروف ساخته باشند.

می گویند مرحوم مسعود، نسخه ای از چاپ اول کتاب سقوی دوم را در جمعی از مردمان اقلیت ها نشان داده و برخلاف حقایق تحلیل آن، وانموده که توطئه ای درکار است. یعنی می خواهند حذف را به گونه ای راه بیاندازند که باعث حذف سقوی اول شد.

از عوامل دیگر تکفیر و طرد کتاب سقوی دوم در جغرافیای پشتون ها، بهانه ی نفرت قومی از آن است. این نفرت، ماهرانه با تبلیغات گسترده، جلو کتابی را گرفت که در بطن خیانت های تجاوز شوروی به افغانستان و عمال آن، نخستین تحلیل ها و حقایقی را آشکار می ساخت که اگر تلخیص کنیم، ۱۸ سال اخیر، نسخه ی نو آن است.

تکفیر یک جانبه ی نسخه ی پشتو، در حالی که دری افغانی را به ده ها بار نشر کرده اند/ می کنند، خود تراژیدی دیگری ست که چه گونه سعی می شود اکثریت مردم را از اخذ معلوماتی محروم کنند که در پیوند به منافع آنان نیز منتشر می شوند.

من تمام جریان فرهنگی افغان ستیز ۱۸ سال اخیر را به خوبی متوجه بوده ام/ استم که حتی ایجاد یک روزنامه، رادیو و تلویزیون به زبان پشتو را قبیح عنوان می کردند؛ زیرا طبیعی ست که بازتاب برداشت پشتون های فعال سیاسی و فرهنگی، حقایق ناگفته ی زیادی را آشکار

می سازد که تنها بخش اندک آن می تواند مشروعیت خاینانی را زیر سوال ببرد که شماری قهرمانان کذایی استند.
مرحوم محب بارش نیز با برگردان دری افغانی کتاب سقوی دوم، هرچند تلویحاتی به تعییر خودش از اغراض نویسنده، نویسنده گان یا ناشران کتاب سقوی دوم داده است که نمی دانیم اصالت ترجمه ی او با نسخه ی پشتو، تایید می شود یا نه، اما از دست تنگی، به قدری خاموش می ماند که با فراموشی حافظه، مثلاً نویسنده یا نویسنده گان سقوی دوم را فقط ریشخند می کند که چرا در وصف بعضی، کلمه ی «خیل» را به کار بُرده اند.
تنها در دره کوچک و کم جمعیت پنجشیر، ده ها منطقه از علاقه داری «درخیل» که محل بود و باش ساپی های درانی قوم پشتون است و جنرال دین محمد جرات با تمام نزدیکان او در آن جا نام دارند، تا علاقه داری های «بخشی خیل»(نورستانی ها که محمد یونس قانونی به آنان منسوب است)، «ملا خیل»، «عبدالله خیل» و غیره، تعجیل منتقدانی را آشکار می سازند که فقط با بهانه ی ستیز قومی، جلو منطق کتاب سقاوی دوم را گرفته اند.
من از این کتاب، دفاع نمی کنم و نه مورد علاقه ی من است؛ زیرا استراتیژی آن(جا به جایی قومی یا مهمترین بخشی که مذموم وانمود شده) خلاف فرهنگ تعمیم مفاهیم مدنی ست. بخشی از این کتاب به این می ماند که شاید بعضی از روستازاده گانی که در تجربه ی «خلقی» زنده گی خویش، طعم تلخ خیانت رفقای پرچمی را چشیده بودند، بدون توجه به اصل عدالت اجتماعی که اگر گسترده شود، رفاه اجتماعی، همه را به احترام وامی دارد، برنامه ریزی کرده باشند!
چرا هجرت می کنیم و به ساده گی امریکایی و اروپایی می شویم؟ پاسخ، مشکل نیست؛ زیرا در آن هویت ها آسایش زنده گی، تضمین شده است. بنا بر این، بی نیاز از وضع طرح های قرون وسطایی، اگر

جاذبه ی زنده گی در افغانستان، بیش از کشور های همسایه شود، شک نکنید که بدترین شوونیستان تاجکستانی و ایرانی نیز افغان می شوند. هزاران تای آنان در روسیه، اروپا و امریکا، به مراتب بهتر از کشور های زادگاه خود زنده گی می کنند و به آن خوش اند.

نحوست تجاوز، سراپای جامعه ی ما را فراگرفته است. تکرار تواریخ مکدر، بخش اساسی این نحوست است. بنا بر این، بازخوانی ریشه های مشکلات، ما را ناگزیر می کند به گذشته هایی بنگریم که اساس بدبختی هایند.

اما ۲۱ و ۱۸ سال پس از دو چاپ ناچیز کتاب سقوی دوم، بازنگری اساسی به محتوای این کتاب، به شناخت بهتر تکرار تاریخ، کمک می کند. مصایبی که با تجاوز شوروی بر مردم ما تحمیل شدند و در هشت ثور، به فاجعه ی ملی مبدل می شوند، با وسعت و در برگیری بیشتر، ما را احاطه کرده اند. به نام آزادی بیان و رسانه، روسپی گری های نوع ستمی با دهن گنده گی های گونه ی فارسی- خراسانی، خیلی هشدار دهنده اند. این ماجرای شوم، خیلی قبل از ۱۸ سال اخیر، شکل گرفته است. همان تحلیلی که در کتاب سقوی دوم ارائه شد، اما هنوز سعی می شود به بهانه ی سلایق، حقایق آن کتمان شود؛ زیرا بقایای خاینان نیز فرصت یافته اند(به اصطلاح نسل دوم مقاومت).

فهرست مطالب کتاب سقوی دوم/ چاپ دوم:

۱- لومړی سقاوی ته یوه کتنه
۲- په حاکمیت کې محکومیت
۳- اقلیت د اکثریت په رول کې
۴- کارمل: پېژندنه او د شخصیت شننه
۵- پرچموالي: پښتو او پښتانه
۶- د ډاکتر نجیب الله حاکمیت او د پښتنو محکومیت
۷- طاهر بدخشی او د ستمیانو جوړښت
۸- ((برابر ملیتونه)) او د هغه تعبیرونه

۹- دويمه سقاوي
۱۰- ربانی د کارمل په فکري او د بچه سقاو په عملي رول کې
۱۱- مسعود د يو اتل په څيره کې يو ګوداګی او د دويمی سقاوی يو اساسی لوبغاړی
۱۲- د هيواد اقتصادي ويجاړي او د پيسو انفلاسيون
۱۳- ټولنيز حالات
۱۴- قومي، سيمه ييزه او ژبنی کينه
۱۵- د هيواد فرهنګ ته اړول شوي زيانونه
۱۶- اقليتونه، سياستونه او سازشونه
۱۷- د درېمې سقاوی د مخنيوي او د افغانستان د ملي يووالي او ځمکنی بشپړتيا د ساتنې په باب، څو وړانديزونه...

یادآوری:
از طریق لینک های زیر، هر دو چاپ اول و دوم کتاب «دویمه سقاوی»(نسخه های پشتو) را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12888
https://www.ketabton.com/book/12889

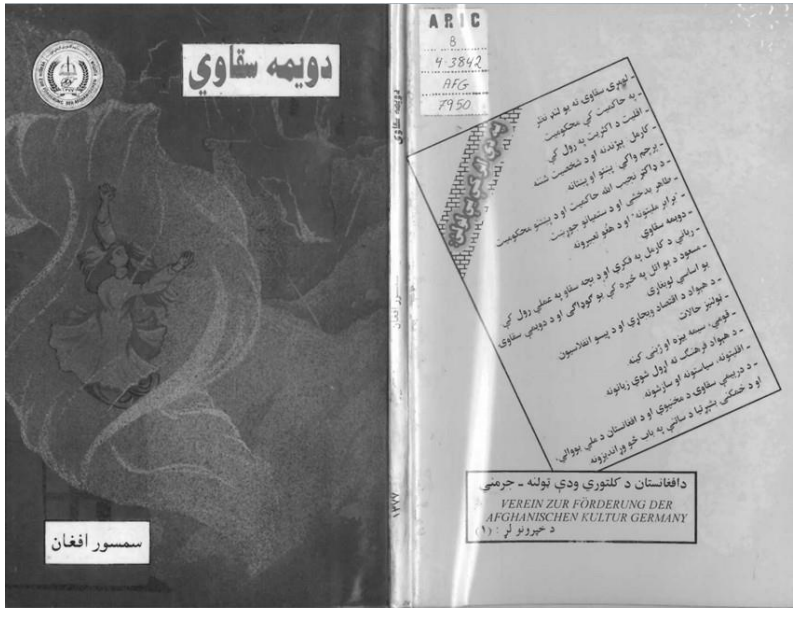
دویمه سقاوي
سمسور افغان
ARIC
B
4-3842
AFG
7950
دافغانستان د کلتوري ودې ټولنه - جرمني
VEREIN ZUR FÖRDERUNG DER
AFGHANISCHEN KULTUR GERMANY
د خپرونو لړ : (۱)

دویمه سقاوي
(د ئویو سندونو له مخې له ئویو زیاتونو سره)
سمسور افغان
۱۳۷۹ل-۲۰۰۱م کال
په دې کتاب کې یې لولئ:
لومړۍ سقاوۍ ته یوه کتنه.
په حاکمیت کې محکومیت.
اقلیت د اکثریت په رول کې.
کارمل: پېژندنه او د شخصیت شننه.
پرچمواکي: پښتو او پښتانه.
د ډاکټر نجیب الله حاکمیت او د پښتنو محکومیت.
طاهر بدخشي او دستمیانو جوړښت.
"برابر ملیتونه" او د هغو تعبیرونه.
دویمه سقاوي.
رباني د کارمل په فکري او د بچه سقاو په عملي رول کې.
مسعود د یو اتل په څېره کې یو ګوډاګی او د د ویمې ...
د هېواد اقتصادي ویجاړي او د پیسو انفلاسیون.
ټولنیز حالات.
قومي، سیمه ییزه او ژبنۍ کینه.
د هېواد فرهنګ ته اړول شوي زیانونه.
اقلیتونه، سیاستونه او سازشونه.
د درېیمې سقاوۍ مخښوی او د افغانستان د ملي یووالي...
اورنۍ لسیزه(د ۱۳۷۰-۱۳۷۹ل. کلونو مهمې پېښې).
د افغانستان د کلتوري ودې ټولنه - جرمني
VEREIN ZUR FÖRDERUNG DER
AFGHANISCHEN KULTUR E.V
د خپرونو لړ(۱)

# زنده گی سیاسی شهید محمد داوود

«زنده گی سیاسی شهید محمد داوود از آغاز تا انجام»، نام یک کتاب سه جلدی در ۱۳۰۰ صفحه است. استاد سید عبدالله کاظم در یک تالیف جامع، نقش سیاسی مردی را توصیف کرده که مردم ما به او احترام داشتند/ دارند.

شهید سردار محمد داوود در خانواده ی معزز اعلی حضرت شهید نادرخان، پروده شده بود. نقش پسا نادرخان اکثر بزرگان خانواده ی او تا کودتای خونین هفت ثور، ارمغان ستودنی داشت که چه گونه در پیوند های تنگاتنگ با ارزش ها و درک روحیات جامعه، اتخاذ رویه کرده بودند و عام مردم ما با استقبال از آن، در بیش از ۴۸ سال، افغانستان را به گونه ای متحول ساختند که اکثر زیربنای های اقتصادی، حقوقی و سیاسی آن به تشهیر کامل بین المللی رسیدند.

با حرمت به کار پُر ارج استاد کاظم، اما در معنی آن، می خواهم تبیین کنم که کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داوود...»، نوعی از آن فرهنگ سازی های مثبت است که باید با مراجعه به محور ها و دوره های سازنده گی، جامعه ی افغانی را در برابر «ایدیالوژی های وارداتی» وقایه کنیم. جمله ی معروف شهید محمد داوود خان، هرچند در تعمیم معنی، بسط نیافت، اما سال ها پس از شهادت او، بغرنجی را معرفی می کرد که مردم ما با فشار آن ها در چهار راه حوادث، قدرت تفکیک را از دست داده اند.

من طی بیش از یک دهه کار فرهنگی گسترده، در کُل فرصت های فرهنگی و رسانه یی کوشیده ام با ارجاع به ثبات تاریخی افغانستان، بی نیاز به کیش شخصیت، اما به آن بزرگان وطن بپردازم که خوانش سیاسی شان، پیش از همه، یک مجموعه ی عظیم مدنی، عمرانی، قانونی و رفاهی مردم را آشکار می سازد.

چهل سال پس از هفت ثور، اگر هنوز هم مهم ترین میراث مدنی ما با زیربنا های معارف، اقتصاد، عمران و قانون به دوره های سلطنت و جمهوریت برمی گردند، نیاز به تامین ارتباط با گذشته هایی که در آن ها مردم ما با کار، به ارجحیت اولویت های ملی می رسیدند، ارزش فرهنگ سازی هایی را آشکار می سازد که به باور من، استاد سید عبدالله کاظم با کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داوود...» به آن پرداخته است. افاده ی این حقیقت، شاید در خط مستقیم یک کتاب حجیم، شناخته نشود، اما معنی پرداخته هایی که به یک عمر کارنامه ی یک خادم وطن رسیده، بهتر از این نیست که بدانیم در آن گذشته، پیوند های مردمی که در زمینه ی حاکمیت ملی، مستقل و غیر وابسته در سه سده ی پسین شکل گرفته بودند و از جنبش مشروطیت، به آزادی های دهه ی دیموکراسی رسیدند، یک فرهنگ ستودنی کُل افغان ها اعم از پشتون ها، تاجک ها، اوزبیکان، هزاره گان و سایر اقوام این کشور است که در تنازع تاریخی ضد استعمار، شعور درک اولویت های ملی را در فرصت های کار، بازتاب داده بودند.

من کتاب «زنده گی سیاسی شهید محمد داوود...» را نه فقط تبیین تاریخ یک خادم وطن می دانم، بل سعی جهت آن فرهنگ سازی های موثر می شمارم که عام مردم ما پس از ۴۰ سال تجربیات تحمیلی ایدیالوژی های وارده، اما با اشد، ضرورت دارند به گذشته هایی مراجعه کنند که اولویت هایی آنان را بی لحاظ چپ، راست، کشور های همسایه و منافع بیگانه، تعریف می کردند.

بازسازی فکری، مهم تر از بازسازی فزیکی ست. در هرج و مرج کنونی که توجیه سیاست های بیگانه، جزو کار مدنی، فرهنگی و رسانه یی شمرده می شود، کار بنیادین بازخوانی ارزش ها، محک خوبی ست تا امثال کتاب های «زنده گی سیاسی شهید محمد داوود...» را بخوانیم و معنی آن ها را تعمیم دهیم.

ثبات فکری ما در گذشته های قبل از هفت ثور، وجود دارند. هر نوع اثری که به خصوص بی میلان به چپ و راست، تاریخ افغان ها را تبیین کند، محتوای آن با جوهر اصالت ها مراجعت به خود را به نام انسانی که در یک جغرافیای واحد و مشخص، تجربه ی موفق، با عزت و با جسارت تاریخی دارد، به عزت نفس بیشتر می رساند.

مردم ما در منجلاب چهل سال بدبختی هایی سیاسی، راه گم کرده در بحران ایدیالوژی ها به این دلیل نیز بی رمق اند که از کارنامه ی سیاسی گذشته گانی که افغانستان را با مجموعه ی خوب آن میراث گذاشتند، دور نگه داشته شده اند. افزون بر عقب نگه داشته گی سیاسی، تحریف تاریخ ما در چپ و راست الحادی و اخوانی، حتی خوب ترین کار های مدنی، فرهنگی و سیاسی ما را از مایه می اندازد؛ زیرا برکنار از منافع ملی ما، در ناکجاآباد دیگران/ بیگانه گان، ختم می شود.

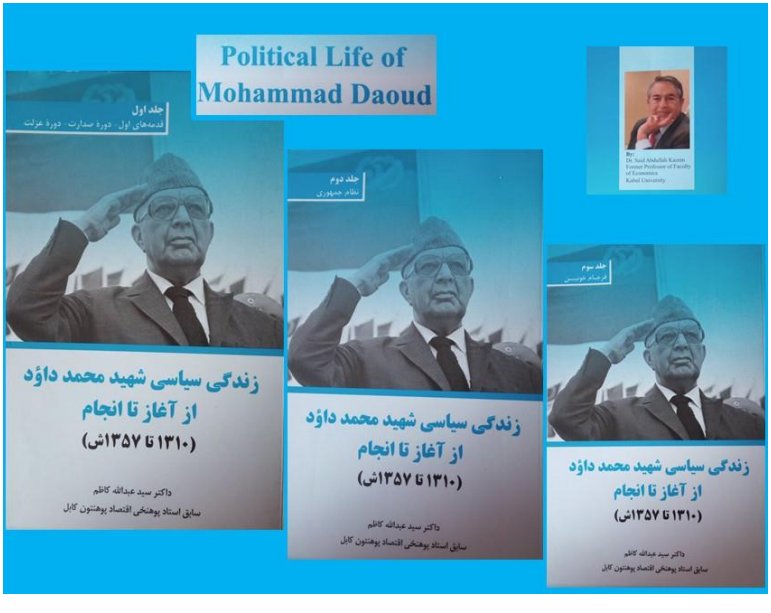

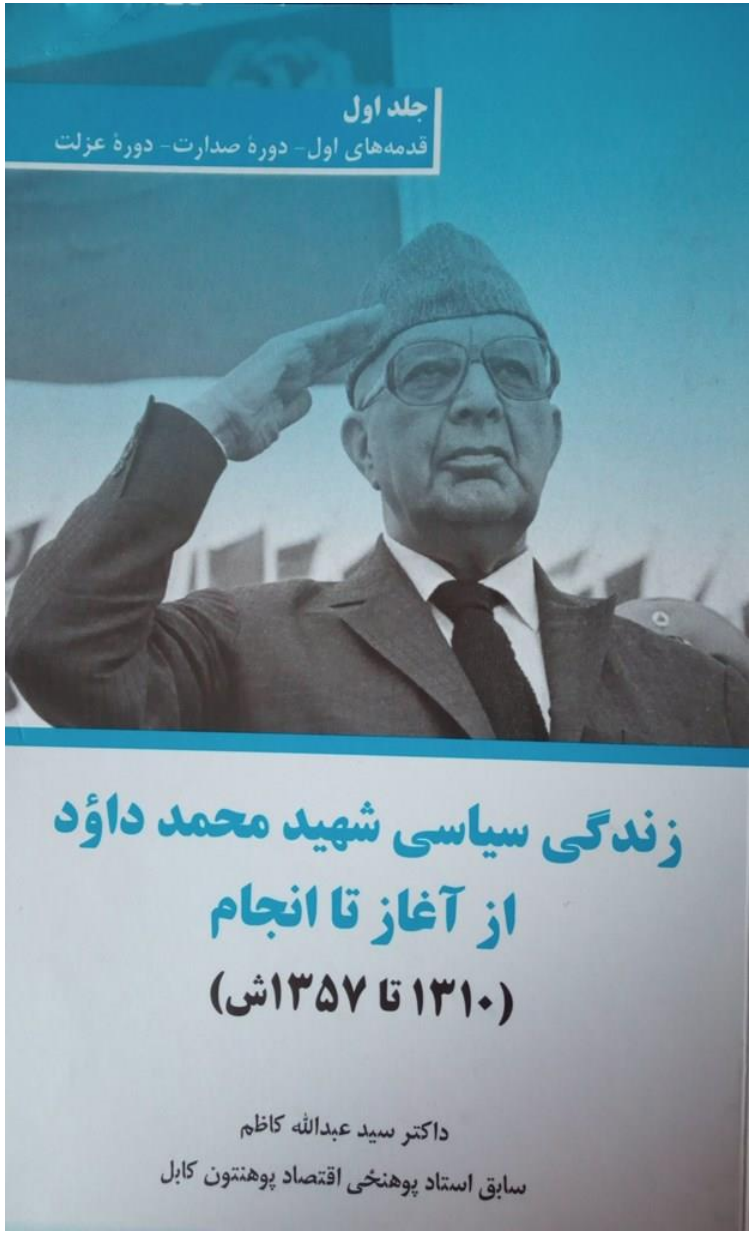
جلد اول
قدمه‌های اول- دورهٔ صدارت- دورهٔ عزلت
زندگی سیاسی شهید محمد داؤد
از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ش)
داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

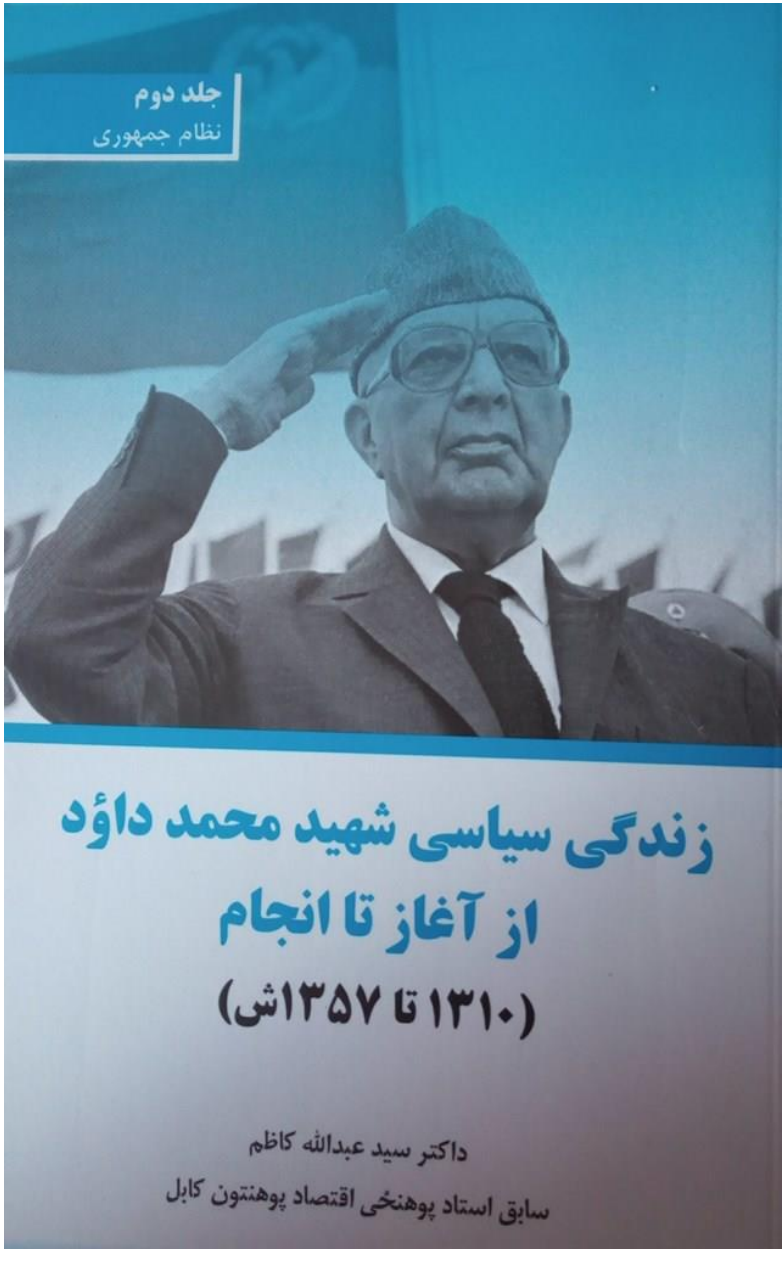
جلد دوم
نظام جمهوری
زندگی سیاسی شهید محمد داؤد
از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ش)
داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

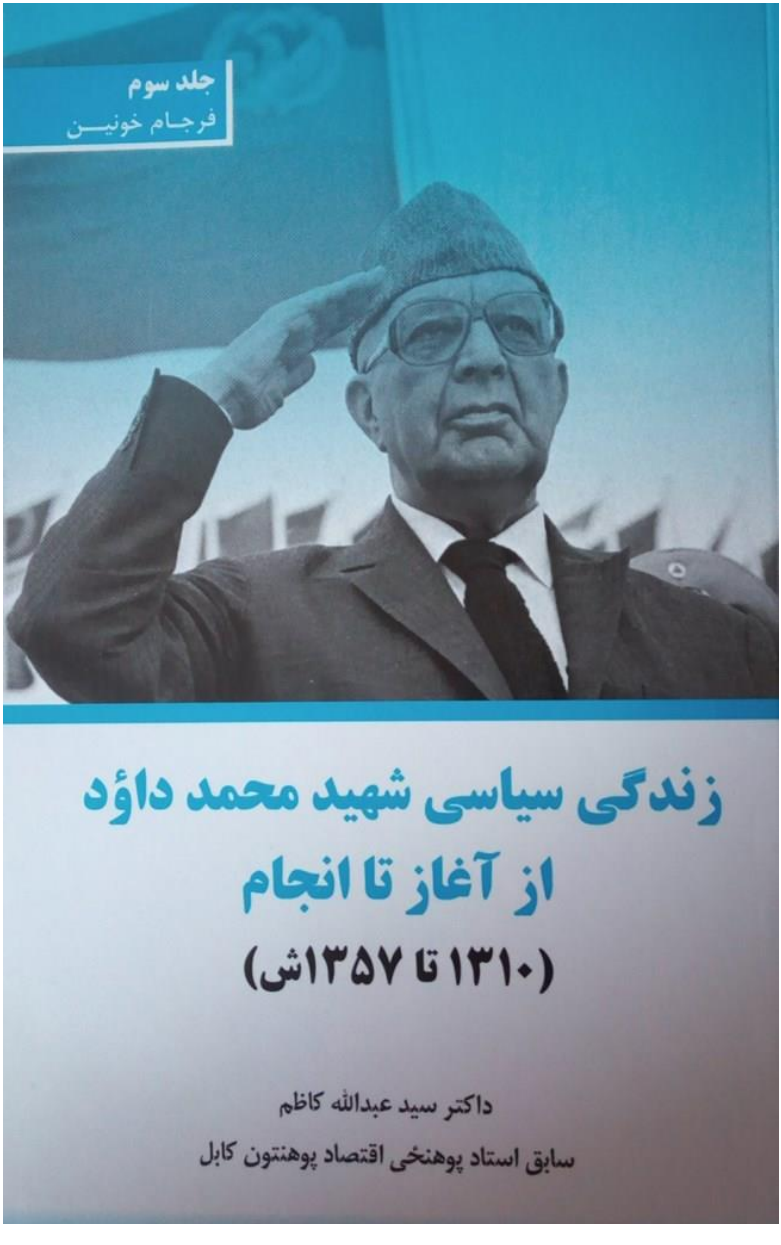
جلد سوم
فرجام خونین
زندگی سیاسی شهید محمد داؤد
از آغاز تا انجام
(۱۳۱۰ تا ۱۳۵۷ش)
داکتر سید عبدالله کاظم
سابق استاد پوهنځی اقتصاد پوهنتون کابل

# فارسیسم؛ پدیده ی سیاه

پدیـده هـای فکـری پـس از پیـدایی الفبـای آغـاز و پایـان، بیشـتر در مجموعه ای از مکاتب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، شناخته می شـوند. مکتب سیاسی «فارسیسم» در یک قرن قبل در جغرافیـای همسـایه ی مـا در یک تحول تاریخی استعماری، از هویت پارس یا فارس در عجایـب جعل و جهل ساخته می شود. دگرگونی تاریخی بر محـور یـک اقلیـت گمنام، مستلزم تمهیدات، زمینـه هـا، اجنـدا و تـاریخی بـود کـه پـس از خلقت سیاسی فارس، باید ابعاد معنی آن را در نظر می گرفتند.

فارسیسم از آغاز در بستری به زور استعمار نضج گرفت که در زمینه ی واضح عربی، ترکی، کردی، بلوچی و ده ها هویت قـومی تـاریخی، بـه وصله ی ناجور، شباهت می یافت.

نظام زورسالار بنیانگذار سلسـله ی پهلوی(رضـا خـان میـر پـنج) کـه از حمایت انگلیس ها برخودار بود، به چماقی مبدل می شود که با دریافت ذهنیت های ضد اقوام در برابر واقعیت هایی که بیشتر در تبلور تـاریخ، فرهنگ و مدنیت ایران، غیر فارس بودند، فارسیسم را در چند بُعد ستیز برای سیطره ی سیاسی به معنی می رساند.

ضرورت برای عمق تـاریخی کـه نیـاز هـای ریشـه یـی فـارس در یـک جغرافیای غیر فارسی را برآورده کند، از مهم ترین مولفه های فارسیسم در ظهور و تقابل است. بر اساس این مولفه، در عجیب ترین ساخته ها و جعلیات، رقم ۲۵۰۰ را از مجموعه ی نیمه سـاخته ی تخـت جمشـید در ولایت فارس ایران که در جوار فرهنگ و تمـدن قـدیم ایلامیـان، بـاقی مانده بود در منشاآت دیگر در ذیل این تـاریخ نوشـتند کـه بـالاخره در بیش از نیم قرن تسلط حاکمیت پهلوی به تنوع صد ها جلد کتابی برسد تا صورت کنونی پدیـده ی فارسیسـم را بـه هیـولایی شـبیه سـازند کـه هرچند میان تهی، اما ظاهر منظم دارد.

مجوز حضور در رسمیات تاریخی و فرهنگی ایران، فارسیسم را نه فقط به مکتب هویت ایرانی مبدل می سازد که هرچند جعلی، اما با صدور آن در جغرافیایی که از شباهت های آن در ساخت فارسیسم استفاده می شود(زبان، تاریخ، اقوام، دین) این پدیده ی را در بررسی مکتب های سیاسی جهان سومی، بسیار مهم ساخته است.

افغانستان ما با دارایی های کهن مردمانی که دیگر وجود ندارند، دوره ی حضور و فرهنگ اسلام و مسلمانان، نقش نسبتاً خوب تُرکی و بالاخره تاریخ سازی های بسیار مهم پشتون ها، در تنوع و رنگارنگی مردمانی که پس از هزاره ی اسلامی در سایه ی این فرهنگ به چیزی رسیده اند، در شعاع فارسیسم، به محلی نیز می ماند که در اوج بحران کنونی، بایسته است بدانیم مجوس گرایی با ثقلت ناشی از معنی و منظور، بر جامعه ی ما تحمیل شده است.

وجوه اقتصادی نفت ایران که در دهه های ۴۰ و ۵۰ به تغییراتی در جامعه ی ایرانی منجر می شوند، توان ما برای رقابت فرهنگی را در حالی دچار چالش می کنند که ستیز منفی با حفر تاریخ عمیق(عتیقه) میزان آسیب پذیری افغانان را بیشتر ساخته اند.

همسویی در پذیرش جعلیات آریایی، خراسانی و تعیین نام هایی از این دست در طبقه بندی تاریخ رسمی، موضع افغانان را برای وضاحتی که می بایست در عمق تاریخی نام های افغان و افغانستان تجلی می کرد، به مجوزی به فارسیسم می بخشد که با صدور انبوع جعلیاتی که چیز هایی در قرائت تاریخی آریایی و خراسانی داشت، به منبع مورد استفاده ی ما برای برداشت هایی نیز مبدل می سازد که اگر تایید افغانی فارسیسم در برداشت های خراسانی و آریایی در جامعه ی فرهنگی ما شکل گرفته، می توان صورت دیگری از فارسیسم را نیز دریافت که سوگمندانه در جو رقابت های منفی با ایران، در سلایق به خصوص مورخان ما،

گلچینی از داده هـایی یافـت مـی شـوند کـه مـثلاً بـرای بـزرگ نمـایی خراسانی، فارسی یا مجوسی، کتب ایرانی را غنی یافته بودند.
فارسیسم، پدیده ای ست که با هویـت فـارس، وسـعت منـافع ایرانـی را غایه می سازد. افغانستان ما، هرچند با ارقامی در حـد ۲ یـا ۳ درصـد در شـمال شـرق و تـداخل عنصـر بـه اصـطلاح فارسـی زبـان، جغرافیـای متراکمی برای فارسیسم نمی گذارد، اما مـذهب تشـیع، سـاحه ی نفـوذ فارسیسم را بیشتر می سازد.
با وجود این که فارسیسم بـا سـاختاری از مجموعـه ی پـیش از اسـلام، نوعیت دینـی خـاص یافته(زردشـتیگری) امـا نسـخه ی پـس از انقـلاب اسلامی، شیعه را متممی می داند که هرچند مقطعه یی، ولی در پیشرفت آن موثر می باشد.
تجربه ی حکومتداری نو در اجندا ها و سیاست های جامعـه ی جهـانی در افغانستان، میزان آسیب پذیری ما از فارسیسم ایرانی را به چنـد برابـر افزوده است. درب هـای بـاز، فضـای آزاد، آزادی هـای مهارگسـیخته، عدم مهار فعالیت های رسانه یی مغرض، احزاب وابسته، تشیع و ضـعف های آشکار حکومت، تریبون و لادسپیکر های فارسیسم را به شدت بـه کار انداخته اند.
موضع گیری اکثر جناح های به اصطلاح فرهنگـی مجـوس/ فـارس در تعمیم مفاهیم فارسیسم که از شباهت ها ساخته اند، در رشد جریان های بسیار افغان ستیز، ضد افغانستان و حداقل برای هـراس سیاسـی، آنـان را در گرو کاربرد ادبیات تجزیه و گسست قرار می دهد که بـدون شـک، نقش فارسیسم ایرانی در آن ها، پُر رنگ است.
چنان چه آوردم، متاسفانه همسویی ما در برداشت های تاریخی، رقابت منفی و استفاده از منابع نشراتی ایرانی، به ستون پنجم یا مُعضل دسـت و پاگیری مبدل شده که امر مبارزه با زدودن فارسیسم را دشوار می سازد.

در حالی که نیاز به تدوین تاریخ واقعی افغانستان با عمق تاریخی افغانی، ریشه یابی کلمه ی افغان را تا ۲۰۰۰ سال در تحول لغوی و آوایی در منابع ایلامی به نام «آپگان» در منابع هندی به نام «آپاگانه» و در منابع چینی به نام «آپوکین» به قدامت می رساند و پس از حضور فرهنگ اسلامی، صورت افغان آن در تعمیم زبان عرب و دستور عرب، مولفه ی مهم عمق تاریخی ماست، تواریخ جعلی- رقابتی با کلمات نامفهوم آریایی، ایرانی، جغرافیای بی سر و ته خراسانی و رواج افسانه های میان تهی و کودکانه ی شاهنامه یی، منابع سخیفی اند که از نصاب مکاتب تا پوهنتون ها و مراکز علمی و فرهنگی، به گونه ای به فارسیسم مجال داده اند از رهگذر اندیشه های اقشار تحصیل یافته در ادامه ی بحث های تاریخی و فرهنگی ما، غیر مستقیم، حضور بیگانه را تضمین و اصالت های ما را به نفع دیگران تحریف کنند.

به متن، بحث ها و رویکرد های جریان معروف «ستمی» در افغانستان، توجه کنید! طرح آنان برای تغییر، تجزیه، فدرال، عدم تمرکز، تقرب به بیگانه و همسویی با ایران و حتی کشور فقیر و نادار تاجکستان، روی مجموعه ی برداشت هایی استوار است که در نیم قرن قبل، با اشتباهات و مشی غلط فرهنگی خود ما، آریانا و خراسان شدند و در ایران با تولید انبوه کتاب که با قید ۲۵۰۰ سال، پی سجل هویت فارس و پارسی ست، بیش از همه، چنانی که در ایران در زمینه ی عربی، ترکی، کردی، بلوچی و ده ها قوم دیگر درگیر توهم و جهالت خود است، عین این موضوع، منتها با این تفاوت که چون خوشبختانه ظرفیت های بشری فارسی در افغانستان، توان فزیکی ندارند تا سیطره ی فارسیسم را بر جامعه ی اکثراً پشتون، ترک، هزاره و بیش از ۹۵ درصد غیر فارسی اعمال کند، در افتراق فکری، تشدید بحران، جعل، توهین و رواج خصومت های قومی، فرهنگ سازی می کند و حضور آن در تمام

جناح های سیاسی فارس زده مانند احزاب جمعیت، شورای نظار، ستم ملی، گروهی از شیعیان و به اصطلاح فعالان مدنی، موج می زند.
چند سال قبل، در یک کردار کم نظیری فرهنگی، کتابی درکابل به نشر رسید که الحق و به درستی ماهیت پدیده ی سیاه فارسیسم را افشا و رسوا می سازد. این کتاب با نام «دادنامه ی آذربایجان» یا «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» از سوی هموطنان ما به نشر می رسد و خیلی زود باب طبع حق طلبانی می شود که از دروغ ها و جعلیات خراسانی-فارسی، بی زار بودند.
کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» در خوب ترین نوع، اندیشه ی ملاحظه بر فارسیسم را تقویت می کند. هزار نسخه ی چاپی آن به زودی نایاب می شود؛ اما فشار گروهک های فارس زده و ستمی، قضیه ی نشر دوباره ی این کتاب را پیچیده ساخته است. از سوی دیگر رکود اقتصادی ناشی از چند سال اخیر، مانع می شوند بازار های کتاب، این کتاب را دوباره داشته باشند. بنا بر این و برای این که امر مهم ذهنیت سازی های روشنگر بسط بیشتر بیابند و منابعی در دسترس باشندکه به درستی کمک می کنند آلوده گی های فکری ضد افغانستان، از چه منشاآتی سرچشمه می گیرند، خوشبختانه یافت نسخه ی پی.دی.اف کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»، سطح دسترسی به این کتاب را پایین نمی آورد.
متن اهدای کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»:
«برای تمام اقوامی که قربانی زبان به اصطلاح «فارسی» و «فارسیسم» شده اند؛ پدیده هایی که با توطئه ی استعمار اروپایی، فرهنگ اسلامی را به نام «عرب»، حضور پُرشکوه ترکان را در ترویج فرهنگ و تمدن به نام «وحشی» و سهم مردم منطقه را به نام قوم «فارس» یا «پارس» دزدیده اند و از ساخت و ساز این دزدی، تفکری را بروز می دهند که در چهره ی کریه، فاصله ایجاد می کند؛ تنفر می زاید و وانمود می کند

دار و ندار منطقه در گرو میراث مردمی ست(پارس) که در زاغه های ویران آنان، نماد های یهودی و نوساخته های جعلی استعمار سایه افگنده اند و در روزگار تعقل(امروز) برای مردمانی که اصلیت آن ها را تشخیص داده اند، کمیدی های شوم هستند.

فهرست مطالب کتاب «بررسی تحلیلی پان فارسیسم»:

۱- نامه ای از سر درد

بخش اول: تعریف ها

۲- نام «پان ایرانیسم» یا «پان فارسیسم»؟

۳- علت ابداع یک نام جعلی برای «پان فارسیسم»

۴- تفاوت مضمونی میان «پان فارسیسم» و «پان ایرانیسم»

۵- تعریف «پان فارسیسم»

بخش دوم: حکمت ظهور

۶- پان فارسیسم به مثابه ی محصول ساخت غرب

۷- پشتوانه ی نظری «پان فارسیسم» در غرب

۸- پیش تاریخ مسئله

۹- رنسانس

۱۰- تفکر نژادی دوران روشنگری

۱۱- شرق شناسی

۱۲- ایدئولوژی استعماری قرن ۱۹

۱۳- زمینه ی سیاسی ظهور «پان فارسیسم» در ایران

۱۴- اهداف استعمار از ایجاد «پان فارسیسم» و «پان ایرانیسم»

۱۵- مبانی نظری «پان فارسیسم» و ارتباط آن ها با...

۱۶- همکاری در دو سوی دیوار

بخش سوم: پان فارسیسم در حاکمیت

۱۷- کودتای ۱۲۹۹

۱۸- نمایش در دو سوی پرده
۱۹- تاریخ سازی برای آینده گان

بخش چهارم: ماهیت «پان فارسیسم» در تیوری و در عمل
۲۰- تفاوت های عمده ی «پان فارسیسم» با دیگر...
۲۱- پان فارسیسم به مثابه ی یک ایدئولوژی تجاوز
۲۲- نژادپرستی
۲۳- برخورد با تاریخ بعد از اسلام
۲۴- ابزار، شیوه ها و نیرو های تحقق «پان فارسیسم»
۲۵- قانونگذاری
۲۶- ممنوعیت های غیر قانونی
۲۷- سوء استفاده از تاریخ
۲۸- جنگ روانی برای کاهش پرستیژ زبان های غیر فارسی
۲۹- نابودی دو ضربتی زبان های غیر فارسی
۳۰- طرح های فاشیستی صرف
۳۱- سیستم تحصیلات
۳۲- تهدید
۳۳- نگاه مقایسه یی به شیوه های نابودی زبان ترکی در ایران
۳۴- عوامل خارجی در تفکر دولتی- ایرانی
۳۵- فرهنگ کُشی به جای نسل کُشی و کوره ی فرهنگ سوزی...
۳۶- «وحدت ملی» یا پاکسازی قومی؟
۳۷- عرب ستیزی
۳۸- بیگانه در خانه ی خود
۳۹- پان فارسیسم و مسئله ی مشروعیت آن
۴۰- اشکالات جدی در متدولوژی بحث مسئله ی ملی ایران
۴۱- رابطه ی تاریخ با حقوق شهروندی مردم
۴۲- ارتباط آذربایجانی های دو ساحل شمالی و جنوبی ارس

۴۳- کثرت تجار ترک در بازار تهران و در میان...
۴۴- چون با ممنوعیت زبان مادری، کسی لال نمی شود...
۴۵- سناریو های وحشت
۴۶- رابطه ی حقوق شهروندان با امکانات مادی جامعه
۴۷- ارتباط تاریخ با قوانین امروزی جامعه
۴۸- ستم ملی، ستمی چون ده ها و صد ها ستم دیگر
۴۹- مسوول شناختن رهبران دولتی به قصد تبرئه ی سیستم...
۵۰- سرمایه دار ترک بهتر است یا کارگر فارس؟!
۵۱- زمان و کمیت اهالی در جهان بینی پان فارسیستی
۵۲- پان فارسیسم در ناخودآگاهی مردم

بخش پنجم: برخورد نیرو های مختلف جامعه با «پان فارسیسم»
۵۳- موضع روشنفکران فارس
۵۴- در غربت: ادامه ی وضعیت حاکم در داخل
۵۵- جریانات سیاسی در برخورد با امر دیموکراسی فرهنگی...
۵۶- الف. مخالفت:
۵۷- ب. سکوت:
۵۸- ج. مصادره به دالان «مسئله ی اصلی»:
۵۹- د. تایید:
۶۰- هـ. سپاه ابلیس:
۶۱- آثار درازمدت سیاست «یکدست سازی فرهنگی» در ایران
۶۲- پان فارسیسم از دیدگاه قربانیان آن
۶۳- حفظ زبان مادری چون زبان گفتاری
۶۴- مقطوع النسل کردن خود!
۶۵- آپارادی سنللر سارادی!
۶۶- پان فارسیسم و فردای دور و نزدیک ایران
۶۷- سخن آخر

## ۶۸- تصاویر، نقشه ها و اسناد تصویری

یادآوری:
از طریق لینک زیر، کتاب «دادنامه ی آذربایجان» یا «بررسی تحلیلی پان فارسیسم» را رایگان دانلود کنید!
https://www.ketabton.com/book/12534

# فرهنگ تعمیم مفاهیم قانون

معروف است که «ندانستن قانون جرم است!» اما در افغانستان، چالش های ایدیالوژیک که پس از هفت ثور، تحولات ناهنجار سیاسی را در پی داشتند، برداشت از قانون را در حاشیه ی زنده گی افغان ها طرد کرده است.

طرف شدن حاکمیت ها و به تبع آن ها واقع شدن قانون، برداشت عامه ی مردم ما از قانون را بیشتر منوط به رعایت باور هایی می سازد که سکتاریسم سیاسی بر سیستم، تحمیل کرده است.

تحولات پی در پی حکومت های ایدیالوژیک که در بستر تخاصمات خوب و بد، یکی جای دیگر را می گرفتند، در این قلب، مفاهیم اسیاسی قانون را در هاله ی ایدیالوژی ها پیچانده اند.

تقابل حکومت با اکثریت مردم با محک «یا خوب یا بد، معتدل، بی طرف و غیره نداریم»، از اوان کودتای خونین هفت ثور، قانون را در منظر عام، به مجری ایده هایی مبدل ساخت که از منشای آن، فقط باید باور های ایدیالوژیک، تطبیق می شدند.

سقوط حکومت کمونیستی در زمینه ی مخالفانی که کاملاً در جهت آن در حرکت بودند، قانون را در یک نوسان دیگر، به معنی پذیرش سنتی و اجباری مذهب در دینیات درآورد. در این بینش، روح قانون که از پیوند های طبیعی مردم و تجربیات آنان در بستر زنده گی منشه می یابد، قربانی برداشت های خاصی شد که بسیاری حتی جزو اسطوره های شبه جزیره ی عربستان بودند.

سقوط یک حاکمیت منحط در هرج و هرج سیاسی و نظامی که در جهالت نیمه مذهبی نیز دست و پا می زد، قانون را در زمینه ی صاف و همواری پهن کرد که برداشت های خشکه مذهبی آن از جهش و

درک تجربیات آدمی، کاملاً عاجز بودند. چند روحانی نشسته در برج عاج، افغانستان را در ۱۴۰۰ سال قبل عربستان، همچنان تماشا می کردند.
قانونمداری در افغانستان با حاکمیت آهنین اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان(رح) به مفهوم اعاده ی نظم و حیثیت دولت، در حالی که از سنت تایید مذهبی بهره می بُرد، مردم را مجاب کرده بود که تبعیت از یک سلسله مقرراتی که روی همه، همگون تطبیق می شوند، یک نیاز غیر سیاسی نیز می باشد.
تعمیم مفاهیم مدرن قانونی در حاکمیت شهید اعلی حضرت امیر حبیب الله خان(رح) و بالاخره تدوین انبوه نظامنامه ها در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله(رح) به یک جهش مدنی مهم مبدل شد.
در طول سلطنت های شهید اعلی حضرت نادر خان(رح) و زنده یاد اعلی حضرت شاه محمد ظاهر(رح) قوانین افغانستان با الهام از روحیات جامعه، به اندازه ای خوب و مفید تمام شدند که جامعه ی قانونی دهه ی دیموکراسی را می توان ماحصل آن ها شمرد.
رعایت تمام موازین اخلاقی و انسانی در قانونمداری افغانستان، حتی پس از ریاست جمهوری شهید محمد داوود خان(رح) که متمایل شد، میکانیسم رسیده گی به تمام امور اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغان ها را بی اغراض ایدیالوژیک، سامان می بخشید.
تا کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش قانونمداری مدرن افغانستان در سامان دهی توسعه یی، رفاهی و عمرانی افغانستان، یک اصل مهم شمرده می شد؛ اما دو دهه پس از کودتای هفت ثور، در دوره های ریاست جمهوری حامد کرزی، نیاز به اجرای قوانینی که روحیات بشری- مدنی را لحاظ کنند، بار دیگر مفاهیم قانونی غیر ایدیالوژیک را مطرح کرده اند.
پس از تصویب قانون اساسی سال ۱۳۸۲ش ولی چالش های نظامی و ایدیالوژیک که از بقایای تجربیات سیاه سیاسی باقی مانده اند، مفاهیم

قانونی را تهدید می کنند. آن چه در این میان، افزون بر عدم تضمین ثبات سیاسی ست، عدم تعمیم معانی قانون می باشد.
آگاهی عامه از مفاد قانون، نه فقط به قانونمندی و قانونمداری بیشتر می انجامد، بل در برابر بسا از ناهنجاری ها، سد می شود. مثال های زیادی وجود دارند که عامه ی مردم به دلیل ندانستن قانون، آسیب دیده اند.
پس از هفت ثور تا سقوط انحصارات ملایان، شکستن حریم شخصی، هرچند در برابر ایدیالوگ های نظام ها عمداً رعایت می شد، اما عدم آگاهی مردم از حداقل های آن چه به نام مقررات منتظمه منظور می شدند نیز قربانی گرفته است.
در یک مثال، دوستی تعریف کرده که با سوء ظن، با مسوولین حوزه ی امنیتی مواجه شده اند، اما با اشراف از قانون، خواهان حُکم ستره محکمه می شوند؛ زیرا می دانستند که بر اساس قانون، ورود بدون مجوز حتی مسوولان حکومتی به حریم شخصی(محیط خانه) غیر قانونی ست. در چنین موارد و در شرایطی که تبعیت از قوانین حکومت های غیر ایدیالوژیک، صراحت دارند، آگاهی های قانونی به مردم کمک می کنند ضمن حفظ وقار اجتماعی، در برابر ناهنجاری هایی که گاه به منظور سوء استفاده واقع می شوند، وقایه شوند. به این منظور، تشریح و تبیین قانون، به ویژه خوانش تاریخی غیر ایدیالوژیک و سیاسی آن، اهمیت قانونمداری را بیشتر می سازد.
«له دی کتاب نه مې مراد د قانون تفسیر نه دی، بلکې د یوې لنډې کتنې اقدام مې کړی او د دې تر څنګ په دې خاطر چې ټولنیزو قوانینو ډېرې مرحلې طی کړې، نو د مادو اړوند مې چې کوم کلتوري او تاریخي معلومات په لاس کې وو، هم ورسره ضمیمه کړل چې- زما غوندې- د حقوقو طالب العلمانو لپاره په زړه پورې شي.
کوم قوانین چې په ننني نړۍ کې همدا اوس په چلښت کې دي، ډېرې ډول ډول لوړې او ژورې یې تېرې کړې او د عدالت، برابرۍ او ډموکراسۍ په منظور انقلاب او نهضتونه منځته راغلي چې ځینې ځپل

شوي او ځينې بيا لاسته راوړنې لري. زمورږ په هيواد کې يې د مشروطه خواهانو نهضت او د ويښ زلميانو غورځنګ، ښه مثالونه دي.» (اساسی قانون ته لنډه کتنه، محمد اسحاق الکو، چاپ انتشارات میوند، سال ۱۳۹۸ش، کابل، مقدمه ی مولف، صفحه ی الف)

لینک دانلود رایگان کتاب «اساسی قانون ته لنډه کتنه»:

https://www.ketabton.com/book/12830

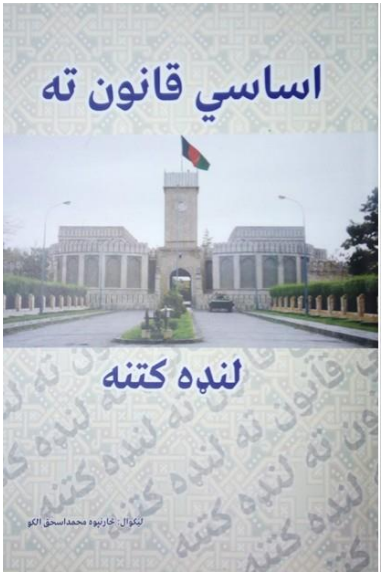

# قهوه ی تلخ

تقابل قومی با توجیه اولویت ها و اغراضی که همواره در فرصت های بحران به وجود می آیند، بعضاً گونه ی کار فکری- فرهنگی ما را در عادت صدور ادبیات سیاسی، اما از مدرک خاطر راس زعامت که در پیچیده گی نظم عامه در شرایط متاثر از جنگ و صدور بحران قرار دارد نیز تنوع می دهد. این تنوع از آغاز ۷ ثور سال ۵۷ تاکنون به انبوهی هم می ماند که در مرحله ی اوجش در حدود دو دهه ی پسین، به سرحد افتضاح، بی شرمی و دیده درایی رسید.

از بخارایم، اصیلاً تاجکستانی‌ستم
شهروند مشهد و شیراز، ایرانی‌ستم
رستم و سهراب و فردوسی، منم کاخ بلند
رودکی‌ام، جامی‌ام، اشعار خاقانی‌ستم
مادر بومسلم و زایندۀ کاووس و کَی
مخفی‌ام، فرزانه و سیمین، کاشانی‌ستم
مرز را بردار آقا! آشنای سابقم
بوی جوی مولیانم، صلح و پیمانی‌ستم
دردهایت، دردهایم، رنج‌هایت، رنج‌هام
سرخ‌تر از خون تو، لعل بدخشانی‌ستم
خانه‌ام تقسیم در جغرافِیای پارسی‌ست
کابل و کولاب و تهرانم، خراسانی‌ستم
انتحاری، انزجاری، انفجاری نیستم
ناخلف باشم اگر گویم که افغانی‌ستم

***

من از ایرانم ولی در شهر تهران نیستم
از دوشنبه هستم ور تاجیکستان نیستم

زخم های کابلم در پیکر زخمی تان
لعل خونین دارم اما در بدخشان نیستم
آبشاران خجندم در سرود رودکی
راه می پیمایم و مرداب لرزان نیستم
از شجاعت رستم و از سربلندی هندوکش
وارث کاخ بلندم، خانه ویران نیستم
دست هایت را بده یار سمرقندی من!
سخت می مانم کنارت، سُست پیمان نیستم
ناز پروردهء بخارایی، کنار من بمان
از چه می پنداریم بیگانه؟ مهمان نیستم
جان خود را در ازای خال هندویت دهم
ترک شیرازی! من از ارزان فروشان نیستم
آشکارا از خراسان باز می گویم سخن
همچو خفاشان گهی پیدا و پنهان نیستم
خانه ام گسترده و هویتم شهنامه است
من دلیل این چنین دارم که: افغان نیستم

اشعار نجیب بارور از شاعران شوونیست تاجک/ فارس/ مجوس را نمونه آوردم که چه گونه در «قهوه ی تلخ» سید داوود یعقوبی، پاسخ می گیرند و از این حیث، توده های حقیر که فقط از یک نشانی متروک، در مغز استخوان این کشور، تحمیل شده اند، در دروغ ترین نظامی که به اصطلاح مردمسالاری ست، نای بیگانه می شوند؛ اما وقتی در تعجیل به این وقاحت، بحث فارسیسم، نقد باستان گرایی و توبیخ سقاوی را مطرح می کنیم، شماری که هنوز در ظاهر جاده ها و شهر ها گُم گشته اند، مُهر می زنند که متعصب استیم.

سید داوود یعقوبی در شمار دوستان آگاه ما، نویسنده ای ست که تلخیص جسامتش به قول طنزش ۱۲ کیلو است، اما این نویسنده ی ۱۲

کیلویی، حافظه ای دارد که در سالیان گذشته، هرچند با قبول هتک حرمت(چند بار لت و کوب) نیز مشکل کم وزنی اش مفهوم می شود. با این حال، جسارت او در بیان واقعیت ها، بار ها بی آبرویی گروهک هایی را رسانه یی و نشراتی می کند که هرچند با حضور بیگانه، اما خیال کرده اند تاریخ آزادی ما از رستن آنان از سوراخ نشین های به اصطلاح مقاومت، آغاز می شود.

حامیان ارتجاع در حالی که فراتر از چهار آسیاب را نمی شناسند، اما می خواهند مدیون بمانیم که نظام ما در مغز استخوانش از فضایلی بهره می برد که در غیر رسمیات فرهنگی، ذخایر فکری آن شوونیست، بسیار خجل و شرمسار می سازند که هرچند هنوز از اُبُهت گذشته گان خویش حیثیت داریم، اما همت نکرده ایم در یک روب تاریخی، بار دیگر از فصل های سقاوی در واقعیت های افغانی خود، ترک اعتیاد بی خیالی و بی فکری کنیم.

سید داوود یعقوبی که عمری به پاس ارادتش به فرهنگ، در درازنای کار چند دهه یی حرفه یی در ایران نیز گذرانده، اما زبانش هرگز «زبون» نمی شود، در کتاب «قهوه ی تلخ»، تجربه ی اندیشه ی این فرهنگی ۱۲ کیلویی، اما بزرگ اندیش را در فی البداهه ی شعر، در انواع نخستین سروده های او نیز مفهوم می شویم. سید داوود یعقوبی به شاعر شوونیست این جا، اما هرجایی، پاسخ می دهد:

یهودم، گبرم، نصاری ام، ایرانی نیستم
پدر سوخته و نسل مغول، بربری نیستم
با کود انسانی ات بارو نکن این سرزمینم
من سُچه افغانم و کود انسانی نیستم
سوخت پدر من و تو، تخمه سگ ایرانی
بی هویتم بی مسلکم، تهرانی نیستم
قصه ای بیش نیست ایران و تاریخش

افغانم، مازندرانی نیستم
امروز یک شنبه است از افسانه ای دوشنبه مگوی
اشرار و تنظیمی و بسمه چی نیستم
پیکر کابل، زخمی کرد لشکر تهران و خجند
کابلی ام کابلی ام تاجیکستانی نیستم
بنگر تو این دخالت ایران و نوکرانش
وارث طاق ظفرم، اهل شهنایی نیستم
وطنداران! دست ها را بگذارید هم
ازبکم، هزاره ام، لیک سمرقندی نیستم
می مانم کنارت ترکمن و ایماق عزیز
اهل پول و ریال و تومان و جاسوسی نیستم
به خال هندویت چه، به الماس نفروشم وطن
همچو خفاشان تهران، پیدا و پنهانی نیستم
شهنامه، قصه و داستان مفت فردوسی ست
از مولانایم ، لیک فردوسی نیستم
جاسوس! برو به دوشنبه و تهران
همه هستم و لیک آن چه تو می دانی نیستم
هرچه بگویی هستم ولی مگو ایرانی
اسراییلی ام، یهودی ام، نوکر خامنه یی نیستم
آشغالی! برو جمع کن خاک و اشغال تهران
محمودم، مسعودم والله من اشغالی نیستم!

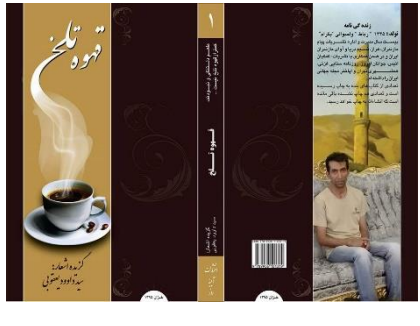


مصطفی عمرزی

## نجات خلی/ منار نجات

احیای یادگار تاریخی «منار نجات»، چند معنی یافت. نخست این که افغان ها، گذشته های پُر افتخار خویش را فراموش نمی کنند. دوم این که آثار تاریخ سازی های بزرگ، به معاهده ای می مانند که رابطه ی تبار ما را در گستره ی جغرافیایی افغانستان، گره زده اند.
با سقوط ارتجاع اول، اجماع ملی هموطنان به اهمیت فرهنگ سازی هایی معطوف شد که منار تاریخی و ملی «نجات»، ارزش فزیکی آن ها را تضمین می کرد.
در نخستین روز های حکومت کمونیستی، عقده های سرگشاده ی وارثات ارتجاع که زیر نقاب رفیق و انقلابی در واقع شوونیسم عقب مانده ی مجوس را نیز پنهان کرده بودند، به نمادی حمله کردند که نه تعبیر دروغین آنان از حرکت ضد پرولتاری بود، بل خواستند مرئوسان مجنون را که تبار و مملکت را فدای شعار ها و توطئه ی شوم دشمن کرده بودند، از دیرینه ای منحرف کنند که ذهنیت تاریخی آنان برای حفظ و پاسداشت ارزش های والای تبار ما بود.
کودتای خونین در جویبار خون، یکی پی دیگر از گریبان کودتاچیان می گرفت، اما بیشترین سهم گور و گورستان، نصیب کسانی می شد که تشویق می شدند گذشته ی خویش را تکفیر کنند.
با همت افغانان وطندوست و آگاه، حافظه ی تاریخی ملت ما که پاسدار واقعی ارزش هاست، پی یافت رشته های گسسته ای که فقط با زور بیگانه از منطق تاریخ ما بُریده بودند، اهمیت بازخوانی و بازنگری یک اثر مهم تاریخی، به شعف و شور همه گانی رسید.
با آغاز طرح ها و ایده ی احیای مجدد منار نجات، کاندیدای اکادمیسین، استاد محمد اعظم سیستانی که از مفاخر حوزه ی تاریخ و

تحقیق افغانستان است، با کتاب «منار نجات»، به استقبال احیای یک بخش مهم تاریخ ما رفت.
استاد سیستانی در کتاب «منار نجات»، تاریخ را جمع بسته است. در این اثر، منار نجات، نقطه ی عطف آن اجماع ملی افغانان شمرده می شود که تا کودتای منحوس هفت ثور، آغاز دوباره ی سال های رو به جلو ملت ما می شناختند.
فشار مضاعف ایدیالوژیک در دامنه ی جنگ فرسایشی، ملت را از چند جهت تضعیف می کند. زیان های فزیکی که باعث ویرانی های گسترده می شدند، مردم را در این وادی نیستی، به انهدام فکری نیز می کشانند؛ هرچند در حاکمیت های کمونیستی، تعریف دهقانی رویداد های تاریخی به پس منظر مردم نظر می کرد، اما توجیه خیزش و جهش تاریخ به نام پرولتاریا یا کمون، در یک ریای تاریخی، گذشته ی پیش از هفت ثور را با مُدل کمونیستی، حذف می کند.
این که سال ها پس از سقوط سلطنت و نخستین جمهوری غیر ایدیالوژیک، درک عامه از رژیم ها، به قناعت پذیرش مدل هایی رسیده که به اثر فرهنگ ها و زمینه ها شکل می گیرند، می تواند ابواب تاریخ انحرافی حاکمیت هایی را تبیین کنند(پس از هفت ثور) که در واقع کوشش های مستمر برای تضعیف اکثریت مردم افغانستان بوده اند.
گسست تاریخی مردم از منطق تاریخی که فقط تا پیش از هفت ثور، درست می نمود، آنان را در چپ و راست افراطی و ناکام، به جلو پرتاب می کند. سقوط اقوام در جناح ها و گرایش ها، پیش از همه اعضای فعال جهادی و حزبی تبار ما را آسیب می زند که با مُدل های چپی و راستی، در واقع از سوی غیر همتباران، به بازی گرفته شده بودند.

وقتی ارتجاع دوم شکل گرفت، فاجعه ی خلای تاریخی، رونما شد. حذف تاریخ اکثریت به نام آل یحیی و دوره زدن تاریخ با نشانه رفتن به جناح خلق، در فرهنگ سازی های علنی عدو، به پای تبار ما می زند. رفقای خلقی که در گیر و دار رفقای خاین پرچمی و تجاوز شوروی در میدان مانده بودند در حد بی نهایت استعمال، به حاشیه هایی کشانده می شوند که قرار بود جناح اخوانی آنان نیز تحریف شود.

تا زمان سقوط حکومت طالبان که گونه ی دیگری از ارتجاع روی کار شد، خلای حافظه ی تاریخی، باعث تبارز افراد و اشخاصی می شود که اهم آنان، کسب مشروعیت در برابر مشروعیت تاریخی ما بود. بنا بر این، ساخت دلقک های تاریخی با حمله به تاریخ افغانستان، جبهه ی دیگری گشوده که در کنار تنازع نظامی، تنازع فکری را اهم می سازد.

استاد سیستانی در کتاب «منار نجات»، از اصطکاک اجتماعی حذر می کند و از جمع اضلاع تاریخ، رشته می سازد تا ذهنیت عامه در پیوست تاریخی، فاصله ای را بکاهد که به عمد در تاریخ، ایجاد کرده بودند.

در کتاب «منار نجات»، تبیین یک اثر تاریخی، ابواب دیرینه ای را می گشاید که روزی در اجماع ملی ساخت منار نجات، تحریک ملی افغان ها به حاکمیت مقتدر مرکزی و چاره ساز کمک کرده بود.

تا روشنگری های تاریخی کتاب «منار نجات»، خاطره ی من از این اثر تاریخی، تداعی رویدادی بود که رفقای خلقی با سفارش پرچمی، یادگار تاریخی افغان ها را ظرف نصف شب، معدوم می کنند و در فردای روز روشن آن، بخشی از تاریخ پُر افتخار ما، جاده ی هموار و بی نامی بود که تا فاجعه ی هشت ثور، مردم را در مسیر تاریخ بی نشان، به تعب و درمانده گی می رساند.

صورت حال فرهنگی منار نجات، کتاب «منار نجات» است. محتوای این کتاب، عامل پیام تاریخی بسیار مهم است. نماد تاریخی منار نجات، روایت مهم دارد. ما از پیرامون خویش، از عوامل و عناصر مختلف،

انگیزه می گیریم. آبده ی تاریخی اجماع بزرگان ما، عامل ذهنیت حفظ مملکت و اقتدار ملی ست.

***

در کتاب «نجات خلی»(آبده ی نجات) پوهاند دکتور استاد محمد اسماعیل یون، راوی دشواری های احیای ارزشی هایی ست که در خلای تاریخی رونما می شوند. مشوقان امر ملی احیای آبده ی نجات، به تلخی دریافته اند که حافظه ی آسیب دیده ی تاریخی، هسته هایی را حذف می کند که حتی در اجتماع تبار، اغماض می شوند.

چند طیف سیاسی با یک نسل بحران، نیازمند آموزه هایی اند که اگر در تبیین تاریخی واقع نشوند، مُعضل احیای یک ارزش تاریخی، بار ها استاد یون را تلخ کام ساخت که بازخوانی و بازنگری تاریخ واقعی نیز دشوار می نماید.

در کتاب استاد یون، روایت نو اجماع ملی را می خوانیم. تفاوت این روایت با اثر تاریخی استاد سیستانی، حول مردمانی ست که نماینده گان توحید فکری نیستند. اگر احیای نمادی از افتخارات ما، مُعضلی باشد که استاد یون مشروح می سازد، در جایی ایستاده ایم که متکای مطلوب تاریخی نیست.

احیای اثری به اهمیت «منار نجات»، هرگز به درکی منوط نشد که تنی چند از فرهنگیان افغان می کوشیدند تداعی اجماع ملی گذشته گان ما، مردم را در برابر ستیز و هتاکی فرومایه گانی بیدار بسازد که در منظر خارجی، سیاهی لشکر می شوند.

در کتاب «نجات خلی»، میکانیسم اجتماعی ساخت و ساز ارزش هایی تبیین می شود که اگر در خلای تاریخ واقع شوند، با وجود اهمیت، از ایجاد ذهنیت هایی قاصر می مانند که برای تحفظ ملی، بی نهایت مهم شمرده می شوند.

کتاب «نجات خلی»، در روال عادی ماجرای احیای آبده ی تاریخی، اما به تحلیل جنبی و محتوایی مسئله ای می پردازد که چه گونه فاصله های تحمیلی تاریخ، وحدت و اتفاق را آسیب زده اند.
چند دسته گی گروهی، حزبی و جناحی که حتی به کلیت تباری قایل نمی شوند، ما را از فرصت های زیادی محروم می کنند که شانس های طلایی احیای اقتدار ملی اند.
یادآوری:
از طریق لینک های زیر، کتاب های «منار نجات»(اثر کاندیدای اکادمیسین استاد محمد اعظم سیستانی) و «نجات خلی»(اثر پوهاند دکتور استاد محمد اسماعیل یون) را رایگان دانلود کنید!
https://www.ketabton.com/book/12541
https://www.ketabton.com/book/1136

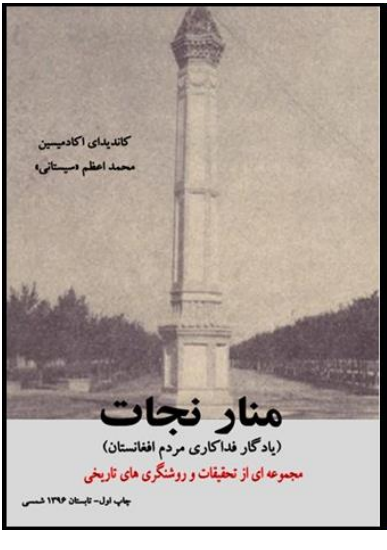


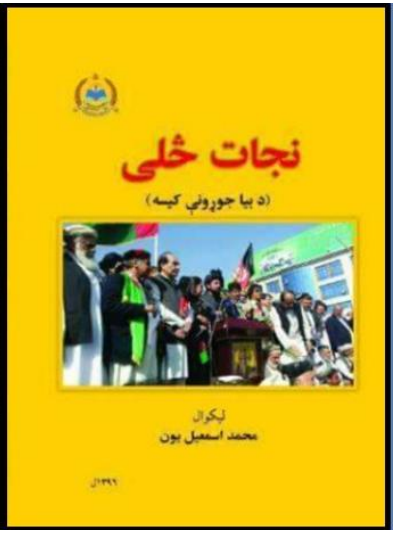

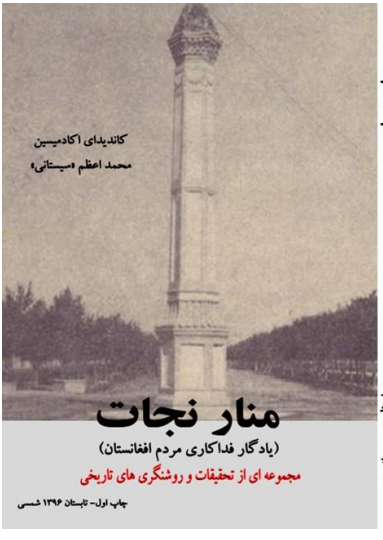


**مختصری از کارنامهٔ استاد سیستانی:**

عضو پیشین اکادمی علوم افغانستان؛ در تاریخ و جامعه شناسی، مناسبات زمینداری و مالکیت ارضی، آثار زیادی دارد که شماری عبارت اند از:

۱ –مالکیت ارضی و جنبش های دهقانی در خراسان قرون وسطی؛ چاپ اکادمی علوم افغانستان.
۲ – سیستان، سرزمین ماسه ها و حماسه ها در ۴ جلد؛ چاپ اکادمی علوم افغانستان.
۳ –مساله، اصطلاحات ارضی در افغانستان دهه ۷۰ قرن ۲۰؛ چاپ کابل.
۴ –مردم شناسی سیستان؛ چاپ اکادمی علوم افغانستان.
۵ –مقدمه ای بر کوه‌نمای نور و پیامد های آن در افغانستان؛ چاپ سویدن.
۶ – دو نایبه، سیاسی –نظامی افغانستان در قرن ۱۹؛ چاپ ایران.
۷ – رستاخیز قندهار و فروپاشی دولت صفویه در ایران؛ چاپ پشاور.
۸ –علامه محمود طرزی، شاه امان الله و نقش روحانیت متنفذ؛ چاپ پشاور.
۹ –سیمای زن افغان در تاریخ افغانستان؛ چاپ کابل.
۱۰ – آیا افغانستان یکتا نام جغلی است؟؛ چاپ پشاور.
۱۱ –ظهور افغانستان معاصر و احمدشاه ابدالی؛ چاپ پشاور.
۱۲ –سرگذشت سیستان و روه هیرمند؛ چاپ کابل.
۱۳ –نقش تاریخی وزیر فتح خان در دولت سدوزایی افغانستان؛ چاپ پشاور.
۱۴ –حبیب الله، کی بود؟ عیاری از خراسان یا دزدی از کلکان؛ چاپ کابل.
۱۵ – وضعیت حقوق زنان افغانستان، از عهد امانی تا حامد کرزی؛ چاپ کابل.

کاندیدای اکادمیسین
محمد اعظم «سیستانی»

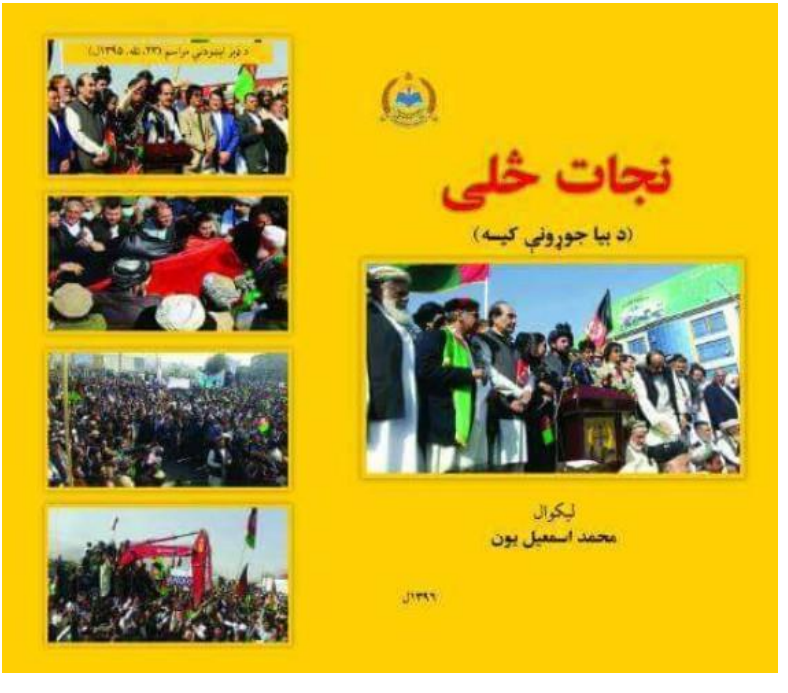

بخش دوم/ در زمینه ی چند فرهنگ

## ادب دری افغانی

اداره ی دارالتالیف وزارت معارف افغانستان، از مهمترین مراجع طبع و نشر کتاب در افغانستان بود. تا پایان حاکمیت کمونیستی، موسسات طبع و نشر کتب دولتی، همچنان انحصار نشرات طباعتی تعلیمی و مختلف را برعهده داشتند. در این میان، وزارت معارف با اداره ی دارالتالیف، محل تجمع اکثر فرهنگیان، فضلا و ادیبان افغان، شمرده می شد. بسیاری از نخبه گان فرهنگی ما، مانند علامه حبیبی در وزارت معارف افغانستان، به ویژه در بخش های فرهنگی، طبع و نشر کتاب، کار کرده بودند.

آن چه در اداره ی دارالتالیف وزارت معارف افغانستان به نشر می رسید، با تایید جمع کثیری از فرهنگیان، ادیبان و فضلای افغان از اقوام مختلف صورت می گرفت. سلسله کتاب های نشراتی وزارت معارف در کنار نصاب درسی و تعلیمی، تا زمانی که ادارات ممثل نشراتی مربوط وزارت اطلاعات و کلتور، به فعالیت های بیشتر، موظف می شوند، نشرات ارزشمند ادبی، تاریخی، تحقیقی، معلوماتی و دینی را در بر می گرفتند.

گسترده گی و کیفیت آثار منتشره ی وزارت معارف افغانستان با دقت نگرش و توجه به ارزشمندی آثار و ابتکار صاحبان اثر، مجوز نشر می گرفت. یعنی آن چه از آدرس وزارت معارف، به ویژه اداره ی دارالتالیف این نهاد، طبع و نشر شده، همه با تایید و تصدیق کیفیت آثار بود. بر این اساس، هیچ کتابی بدون تایید و تصدیق همه گانی بزرگان فرهنگ و ادب افغانستان، صورت نمی گرفت.

کتاب «ادب دری افغانی»، طبع و نشر اداره ی دارالتالیف افغانستان است. می توان گفت نام و محتوای این کتاب با توجه به لوایح و طرزالعمل های وزارت معارف، تایید و تصدیق بزرگان افغان، تاریخی شده است.

شناخت هموطنان و فرهنگیان از کتاب «ادب دری افغانی»، این نام و اصطلاح را مورد توجه دوباره قرار داد. شمار زیادی از افغانان علاقه مند در خارج و داخل با توجه به ابتکار هموطنی که کتابش ۴۱ سال قبل، ذهنیت یک ابتکار ادبی را نهادینه ساخته بود، استفاده ی مصطلاحاتی را ضروری می یافتند که در شرایط کنونی برای تحفظ ارزش های افغانی، به تمام جنبه ها و جوانب آن، نیاز است.

بدون هیچ تبصره و نظر، کتاب «ادب دری افغانی» را معرفی می کنیم. به یقین، چنانی که دیرینه ی این ابتکار، هموطنان را تشویق کرد با اشتراک گذاری آن، ارزش های ملی را اپدیت کنند، معرفی کُل کتاب و لینک دانلود رایگان آن، در این روند، ارزش توجه مردم را رسمیت می بخشد.

ذهنیت خلق آثار ادبی، در جایی که با تایید نهاد های معتبر به همراه می شد، در نمونه ای که معرفی شد، به یقین که از بحث های کلان ملی، نشات یافته است؛ زیرا وزارت معارف افغانستان با طرزالعمل ها و لوایح و بدون تایید اکثریت فرهنگیان، فضلا و ادیبان افغانستان، مجوز طبع و نشر نمی داده است. بنا بر این، تمام کتب منتشره ی وزارت معارف، به ویژه تا سالیان قبل از کودتای هفت ثور، با گونه ای از رعایت کیفیت و ابتکار، مجوز می یافتند.

مشخصات کتاب «ادب دری افغانی»:

نام: ادب دری افغانی

مولف: محمد حسین راضی / لیسانسیهء ادبیات

ناشر: د پوهنی وزارت / د دارالتالیف ریاست

د لمړی طبع شمیر: کابل- ۱۳۵۶ / ۵۰۰ جلد

فهرست مندرجات

- باب الاسد و النور... از صفحهء ۱ الی صفحهء ۲۷
- از مقدمهء قدیم شاهنامه یا مقدمهء شاهنامهء ابومنصوری... از صفحهء ۲۸ الی صفحهء ۲۹
- رویای ناصر خسرو... از صفحهء ۳۰ الی صفحهء ۳۲
- از تاریخ بیهقی... از صفحهء ۳۳ الی صفحهء ۳۷
- از تاریخ سیستان... از صفحهء ۳۸
- اندر صاحب خبران و تدبیر های کار ملک کردن... از صفحهء ۳۹ الی صفحهء ۴۶
- الهی نامهء خواجه عبدالله انصاری هروی... از صفحهء ۴۷
- در چگونگی شاعر و شعر او... از صفحهء ۴۸ الی صفحهء ۵۱
- حکایت حلواگر... از صفحهء ۵۲ الی صفحهء ۵۴
- دیباچهء گلستان سعدی... از صفحهء ۵۵ الی صفحهء ۶۱
- قصیدهء شکوائیهء رودکی سمرقندی... از صفحهء ۶۲ الی صفحهء ۶۳
- بهار بلخ... صفحهء ۶۴
- ناله ی چنگ... از صفحهء ۶۵ الی صفحهء ۶۶
- در وصف فتوحات یمین الدوله سلطان محمد غزنوی... از صفحهء ۶۷ الی صفحهء ۶۸
- از دیوان فرخی سیستانی... از صفحهء ۶۹ الی صفحهء ۷۱
- آزرده کرد گژدم غربت جگر مرا... صفحهء ۷۲
- شبی گیسو فروهشته بدامن... از صفحهء ۷۳ الی صفحهء ۷۶
- در ستایش سلطان محمود... از صفحهء ۷۷ الی صفحهء ۷۸
- ناله از حصار نای... از صفحهء ۷۹ الی صفحهء ۸۰

- مکن در جسم و جان منزل که این دون است آن والا... از صفحهء ۸۱ الی صفحهء ۸۲
- ای ساربان! منزل مکن جز در دیار یارمن... از صفحهء ۸۳ الی صفحهء ۸۴
- بشنو از نی چون حکایت می کند... از صفحهء ۸۵ الی صفحهء ۸۹
- در نصیحت و ستایش... از صفحهء ۹۰ الی صفحهء ۹۱
- قصر امل... صفحهء ۹۲
- سفید شد چو درخت شکوفه دار سرم... از صفحهء ۹۳ الی صفحهء ۹۴
- دل آسوده... صفحهء ۹۵
- داغ بی تمیزی... از صفحهء ۹۶ الی صفحهء ۹۸
- لغتنامه... از صفحهء ۹۹ الی صفحهء ۱۰۸
- فهرست ترجمهء عبارات عربی این کتاب... از صفحهء ۱۰۹ الی صفحهء ۱۱۲


یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «ادب دری افغانی» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12543

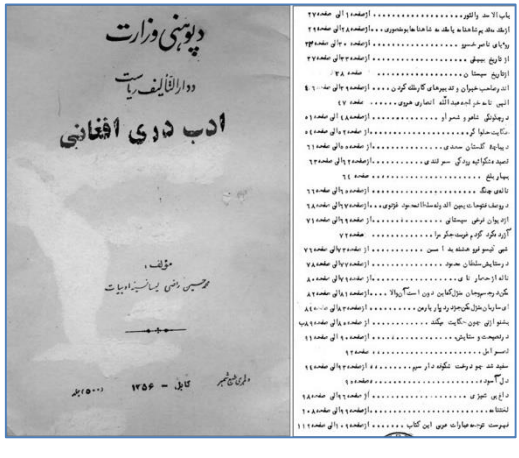


مصطفی عمرزی

# اشعار تُرکی مولوی

برداشتن سرپوش «فارسی زبان»، فاز دیگری ست که در تاملات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ما رونما می شود. بر این اساس، ریشه یابی هویت ها و حذف ستر آن ها، مبرمیت تلاش هایی را نشان می دهد که در خصوصیات دیموگرافی- اتنیکی، در کنار بیان تنوع اقوام در افغانستان، اصالت ها و فرهنگ ها را تشریح می کند.

احساس می کنیم روشنگری های یک دهه ی پسین، رخوت رسمیات را با بیداری و شگفتی، برهم زده اند. کسب امتیاز سیاسی روی وارونه های حقیقت، بی عدالتی های محض برای اقوامی بود که با استحاله ی بشری، از امتیاز تکلم به زبان مادری، محروم شده بودند.

خوشبختانه کنش های منفی در برابر واقعیت های تنوع قومی و فرهنگی افغانستان، ماجرا را به گونه ی دیگر نیز تعریف می کنند. در واقع مخالفان کثرت گرایی و تنوع قومی، کسانی اند که با رواج ظاهری زبان به اصطلاح فارسی، در علایق بزرگ نمایی آن، کوشیده اند با ستر هویت ها، موازنه ی سیاسی و اجتماعی، به گونه ی واقع شود که حداقل در چهل سال اخیر، هرچند به نفع یک اقلیت کوچک بود، اما نتوانستند از این توهم، به حقیقتی برسند که نهایت تحفظ آن، انحصار دولتی ست که فقط با فشار مضاعف خارجی، به دست آورده بودند.

دعاوی درج هویت ها و ماهیت شعاری اغراض، مردمانی را بیدار ساخته اند که مشاهده می کنند به نام متکلم زبان، اما اصل هویت آنان تا ارزش های تاریخی نیز تحریف می شوند.

کم نیستند متحجران فرهنگی که به نام به اصطلاح فارسی زبان، به مصادره ی هویت ها و ارثیه های تاریخی دیگران می پردازند. بنا بر این، روایت های تاریخی و تالیف ماحصل فرهنگی ما، شبیه طول و

عمق تواریخ سراپا مجهول و مبهم آریایی، خراسانی، فارسی، در دایره ی یک گروهک کوچک تحلیل و خوانده می شوند.
رویداد های ماه های اخیر و نضج فعالیت های متنوع قومی از قوم کوچک گوار در کنر تا ترکتباران دری گو، اعتراض سادات، همه و همه نشان می دهند که فهم مسئله ی هویت و اصالت، به هیچ کس اجازه نمی دهد به نام متکلم زبان، حقوق آنان حذف شود.
تقسیم قدرت بر اساس سهمیه بندی قومی، هرچند تضاد صریح در برابر شایسته سالاری بود، اما دیری نپایید که توده های مختلف مردم را به هیجان و تحرک آورده است تا با تبارز اصل هویت قومی که با موضوع متکلم زبان، تفکیک می شود، از حقوقی بگویند که شاید دروغ نباشد در مثالی سال هاست به نام فارسی زبان، از آنان گرفته شده اند.
بی عدالتی های محض، آشکار می سازند مردمی که گویا در امور دعاوی عدالت اجتماعی، پیشتاز اند، اما تجربه نشان می دهد با آرایش فارسیستی، می خواهند همه را حذف و حقوق شان را بخورند.
گفته می شود در لویه جرگه ی قانون اساسی، پس از آن که شماری از فرهنگیان پشتون و تُرک، طرح رسمیت زبان ترکی را پیشنهاد کردند، ملا برهان الدین ربانی، در حالی که می کوشید به اثر باور های جناحی، محور هزاره گی، ترکی و تاجکی ضد پشتون ها بسازد، محیلانه به اطرافیانش می گفت، علناً مخالفت نکنید، اما هرگز هم امضاء نکنید! تجلی این حقیقت، زمانی مسلم شده است که دسته های عظیم اقوام افغانستان، افغان ستیزان را متوحش ساخته اند که می بینند منافقت ها با درج هویت قومی، کاملاً به زیان شان تمام شده است.
در این فرصت، نمونه ای از یک تلاش فرهنگی را معرفی می کنم که تابو های فارسیستی را می شکند.

دکتور حسین محمد صدیق که از مفاخر ادبیات ترکی آذربایجان ایران است، در کتاب «اشعار ترکی مولوی و ترکی سرایان مکتب شمس و مولوی»، واقعیتی از آن روشنگری های فرهنگی را ثابت می سازد که امروزه در جوامع ما و کشور های همسایه، کنار زدن ستر متکلم زبان به معنی واقعیت هویت هاست.

در جایش و در زمانش، مدخل روشنگری هایی را می گشایم که روی هزاران سند و مدرک، قضیه ی مفاخر کذایی را حل کرده اند، اما تا آن زمان، مدارکی را رونمایی خواهیم کرد که در جانب دیگر واقعیت، احراز موقعیت نو برای شناخت حقایقی ست که صورت تحریف اقوام تا مرز گذشته گان نیز عمق دارد.

مولوی یا مولانا، چهره ی جهانی دارد. بنا بر این در این تذکار، به آفرینشی رو می آوریم که اصلیت تباری او را معرفی می کند. رباعی مشهور مولانا:

بیگانه مگویید مرا، زین کویم
در شهر شما، خانه ی خود می جویم
دشمن نی ام، ارچند دشمن رویم
اصلم تُرک است، اگرچه دری گویم

در نسخه هایی «هندی» نیز آمده است.

کتاب «اشعار ترکی مولوی...»، یافته هایی از تخلیقات او در ادبیات زبان مادری اش است؛ هرچند به تعبیر استاد صدیق، گرایش های انسانی مولوی، میلان او به اومانیسم را ارجح می سازند، اما صراحت شعر، اعتراف، توضیح و ترکی زده گی اندیشه ها و تخلیقاتش، همان جای خالی نگه داشته شده ای ست که در جو فارسیسم، کوشیده می شود با عنصر متکلم زبان به اصطلاح فارسی، ستر هویت ها تا ستر فرهنگ ها و تاریخ، به نفع یک جانب، تبانی شود.

در کتاب «اشعار ترکی مولوی...» که شاید برای جمع کثیری از افغانـان شایق ادبیات، بسیار نو باشد، یافته هایی این چنینی، کمک مـی کننـد بـا جست و جوی ابعاد زنده گی، هویـت و آفـرینش آفرینشـگران زبـان و ادبیات کلاسیک، وارد فازی شویم که اگر از تجمعات کنـونی هویـت طلبی های برحق قـومی، بـه گذشـته بازگردنـد، رشـته هـای وصـل، بـه روشنگری هایی کمک می کننـد کـه بـا تضـعیف جریـان هـای زیـاده طلب، اما کوچک، ممکن است صحنه ی سیاسی افغانستان نیـز پیراسـته شود.

شهرت مولوی و آثارش، بحث هایی زیادی برای انتسابش را برانگیخته اند، اما بهتر است با دنبال کردن آفریده هایی آنـان، بـه حقـایقی واقـف شویم که مانند کتاب «اشعار ترکـی مولـوی...»، نیـاز بـه سـوء برداشـت طرف های درگیر انتساب و منسوب را کاهش می دهند.

آیینه ی تمام نمـای آفریـده هـای قلمـی، بهتـر از هـر تفسـیر، ترجمـه و برداشت، اگر پیراسته از اغراض باشند، مانند ربـاعی مشـهور مولانـا کـه هویتش را اعتراف می کند، در معنـی بسـیط، پـذیرش حقیقـت انسـانی مردمانی ست که انسان محور، اما خودفراموش نیستند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «اشـعار تُرکـی مولـوی...» را رایگـان دانلـود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12725

اشعار ترکی مولوی
و
ترکی‌سرایان
مکتب شمس و مولوی

تالیف:
دکتر ح. م. صادق

تبریز / ۱۳۸۸
ندای شمس

A Collection of the Turkish Literature

A Survey in Mowlavi
and
his Follower's Turkish Poems

by
Hossein Mohammadzadeh Sadigh, Ph.D.

NEDAY-E SHAMS
Tabriz-2009

مصطفی عمرزی

# تذکره ی شاعران پشتون

در قیال و قالی کـه از شـر جهالـت یـک ناشـناس، بیـرون شـدند، سـعی کردند اثر تاریخی «پته خزانه» را با واقعیت تاریخی بزرگان و ادیبانی نیز دفن کنند که اگر در پته خزانه نفی شوند، در تاریخ، گم نمی شوند.
کتـاب «تـذکرة الشـعراء» یکـی دیگـر از کتـب بسـیار مهـم در معرفـی ادیبانی ست که به زبان پشتو، شعر سروده اند. اهمیـت ایـن اثـر در ایـن است که قبل از معرفی کتـاب «پتـه خزانـه»، بخشـی از شـاعران دیـرین پشتون را معرفی می کنـد. بـه قـول اسـتاد خـدمتگار، پایـان تـالیف ایـن کتاب، سال ۱۳۲۰شمسی می باشد.
به دنبال تذکر یک هموطن فرهنگی در حاشیه ی نوشته ی من پیرامـون زنده گی مرحوم سراج الدین سعید(جد مادری ام) که کتـاب مشـترکی با مرحوم صالح محمـد هوتـک دارد، متوجـه شـدم کـه کتـاب «تـذکرة الشعراء» که بالاخره به همت زنده یاد استاد عبدالله بختانی خـدمتگار در سال ۱۳۶۶ش در کابل چاپ می شود، در راستای کوشش های صورت گرفته بود که امروزه اگر از کتاب «پته خزانه» نیز مسـتفید نمـی شـدیم، شرح حال زبان، ادب، نویسنده گان و شاعران پشتون و پشتوزبان، هرگز محدود نیست.
خرسند از این که در جست و جو برای بازخوانی حیات بزرگان در این مورد، به اثر یکی از قلم به دستان خانواده ام رسیده ام، تاکید می کنم با وجود محوریت بعضی آثار، نیاز به تبیین فرهنگی، کم نیست.
افزون بر جنبه های مختلفی که در معرفی کتب، به زبان شناسی، جامعـه شناسی، مردم شناسی و روان شناسی می رسیم، نگـرش صـاحبان اثـر و کثرت آن ها در بعضی موارد، مانع ابهام می شـوند. مـثلاً همـین کتـاب «تذکرة الشعراء»، دایره ی اندیشه پیرامون شاعران و شعر پشتو را وسعت مـی بخشـد تـا مخـتص بـه یـک آدرس نمانـد. رشـته ی نوشـته را بـه

گزیده ای از پیشگفتار زنده یاد استاد خدمتگار در همین کتاب (تذکره ی شاعران) می سپارم.

«په ۱۳۶۱هـ ش کال د امیر کروړ سوری د دولس سوه پنځوسمې کالیزې په مناسبت، له دهمې نه تر لسمې هجری پیړۍ پورې د پښتنو د شعر د سمینار، بند و بست کیده. سمینار د افغانستان دموکراتیک جمهوریت د علوم اکادمی له خوا د هیواد د ټولو علمی او فرهنگی موسسو په مرسته کیده. د هیواد د ورځپاڼې د مسوول سر محرر او د پښتو ژبې او ادب د یو خدمتگار په حیثیت، ماته د سمینار د علمی مشورتی کمیسیون د غړیتوب ویاړ را په برخه شوی و. د سمینار د علمی آثارو د ټاکلو او منلو په یوه علمی کمیټه کښی، مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی پیشنهاد کړی و چه زمونږ په ملی آرشیف کښې د پښتو د شاعرانو یوه خطی تذکره شته چه تر اوسه لانه ده چاپ شوې او باید د دې سمینار په مناسبت، چاپ شی. نوموړی پوهاند د تذکرې د محتوا په باره کښې د معلوماتو د ورکولو سره نظریه ورکړې وه چه څرنگه چه د هیواد ورځپاڼه د پښتو ژبې او ادب د خدمت سابقه لری، نو ښایی چه دغه کتاب د دې ورځپاڼې له خوا چاپ شی او خدمتگار، هغه چاپ ته برابر کړی؛ مقدمه او تعلیقات پرې ولیکی. د لوی استاد پیشنهاد د رایو په اتفاق تصویب شو. ما هم د ځان له خوا او هم د هیواد د ورځپاڼې د مسوول په توگه، دی علمی- ادبی خدمت ته تیاری ونښود. نو ځکه مې وروسته په دې باره کښې د ا. د. ج د انقلابی شورا د رییسه هیات د دارالانشاء منظوری هم واخستله؛ له ملی آرشیف سره رسمی مفاهمه وشوه.

د «تذکرة الشعراء» خطی نسخه در کار لپاره ماته وسپارل شوه. دا د مرحوم سراج الدین سعید او مرحوم مولوی صالح محمد هوتک، گډ تالیف دی. زما د هیواد د ورځپاڼې کارونه بیخی دیر او وخت تنگ و. ښاغلی محترم محمد نبی سعید وفایی، د مرحوم سراج الدین سعید مشر زوی، د مهربانۍ له مخه حاضر شو چه کتاب رانقل کړی. زه ترې د زړه له کومی مننه کوم. نقل مې له اصله سره مقابله کړه. د متن د هر شاعر له

معرفی او د شعر له نمونې نه مې وروسته، لازمې یادونې او تعلیقات پرې ولیکل. د کتاب انتقادی متن چاپ ته تیار شو.
«تذکرة الشعراء» د ۱۹۷ تنو پخوانیو پښتنو شاعرانو، لنډه تذکره ده. له هر شاعر سره د هغه د شعر نمونه هم شته. دا تذکره په هغه وخت کې لیکل شوې ده چې د پښتنو شاعرانو پخوانی تذکره، د محمد ابن داوود د هوتک «پټه خزانه» لا زمونږ د هیواد د لیکوالو پوهانو لاسونو ته نه وه ورغلې، نو ځکه دا د زیات اهمیت وړ تذکره ده.
د دې خبرې سپینول څه ګران غوندې دی چې دا تذکره دمخه لیکل شوې ده او که «پښتانه شعراء»؟ دا له هغې څخه اخستل شوې یا هغه له دې څخه؟ او یا دا چې هر یو بیل بیل کارونه دی؟
په دې تذکره کښې اکثر راغلی شاعران د پښتانه شعرا په څلورو واړو ټوکونو کښې او ځینې یې د ادبی ستوری به دواړو ټوکونو کښې معرفی شوي دی؛ له یو څو تنو پرته د نورو ټولو په باره کښې په «فرهنګ زبان و ادبیات پشتو» کښې لنډې یادونې شوی دی. داسې ښکاری چې د «پښتانه شعراء» د دوو لومړیو ټوکونو لیکوالان له دې تذکرې څخه او ددې تذکرې له هغو څخه، یو تربله سره خبر و او ښایی چې د ځینو علمی یا اداری مصلحتونو له مخه، چې ماته معلوم نه دی، په هغه وخت کښې هغه کار هم شوی دی او دا هم. مګر دواړه کارونه یو تربله سره فرق لري او درج شوی معلومات هم یو د بل په نسبت زیاتی کمی لري. په «پښتانه شعراء» کی بحثونه نسبتاً مفصل دی؛ معلومات زیاد دی او د شاعرانو په شاعری هم تبصره شوی دی. د شعرونو زیاتې نمونې راغلی دی او په ډیرو برخو کښې ماخذونه هم ښودل شوی دی. په «تذکرة الشعراء» کښې د شاعرانو پیژندنه په لنډه توګه شوې ده؛ شعرونه هم کم او لنډ دی، خو په ځینو برخو کښې داسې نوی معلومات تر سترګو کیږی چې هغه په «پښتانه شعراء» یا نورو تذکرو کښې نشته. کله کله شعرونه هم نور او نوی دی.
د «پښتانه شعراء» د دریم او څلورم ټوک، د ادبی ستوری د دواړو ټوکونو او د «فرهنګ زبان و ادبیات پشتو» د مولفانو کارونه له دې تذکرې سره هیڅ ډول ذهنی ارتباط او سابقه نه لری او یو له بل نه ماوراء او مستقل کارونه دی. په «تذکرة الشعراء» کښې داسې شاعران هم

معرفی شوی دی چه په نورو تذکرو کښی د هغو هیڅ تذکر نه دی راغلی او بیخی نوی دی.
په دې کتاب کښې د هر شاعر د پیژندنې په پای کښې، ما(خدمتګار) یو څه لنډې یادونې هم لیکی دی. په دې لړ کښې دا خبره ما ضروری ګڼلې ده چه د هر شاعر په باره کښې وښیم چه د هغه پیژندنه په کومه چاپی تذکره کښې شوې ده او که نه؟ نورې ضروری یادونی، په تیره بیا د شاعر د بیوګرافی په برخه کښې مې هم لیکلی دی او له مفصلو حاشیو، پرتلو او څیړنو څخه مې قصداً ډډه کړې ده، ځکه چه یو خو دا بیل کار دی او بل دا چه زما وخت هم لنډ تنګ دی او له دې څخه هم ډاریدم چه تر نیایې لمسی غټه نه شی.
په شعرونو کښې که کومه غلط یا بې وزنی په نظر راغلی ده، هغه مې د چاپی منابعو له مخه سمه کړې ده او له ځانه مې څه خوشخطی په کښې نه ده کړې. څه چه ډیر ارزښت لری، هغه د کتاب د اصلی متن چاپول دی.
دې کتاب سره د پښتو ادبیاتو په چاپی ذخیره، په تیره بیا د شاعرانو په تذکرو کښې یوه بله اضافه کیږی چه د اوسنیو او راتلونکو ادب څیړونکو او د ادبیاتو د تاریخ لیکونکو ته په کاریږی. زه نور څه نه وایم او ګران او ښاعلی لوستونکی د دې اثر له مولفانو سره اشنا کوم.
سراج الدین سعید:
مرحوم سراج الدین سعید د ملا منهاج الدین آخوند زوی او د ملا عین الدین لمسی دی. د دوی کورنی د ننګرهار د روداتو د ولسوالی د مزینې په ایساکر کښې یوه درنه مشهوره کورنی ده چه د دینی علومو د خدمتونو له امله، خلکو کښی محبوبیت لری. د دوی کلی «آخوند کلی» نومیږی.
سراج الدین سعید د۱۳۱۹هـ ق د محرام الحرام په میاشت د کابل ښار په ده افغانانو کښی زیږیدلی دی. په دی وخت کښې د هغه پلار په کابل کښې رسمی وظیفه درلوده.
سراج الدین سعید، لومړنی زده کړه په کابل کښې د خپل پلار تر نظر لاندې کړې ده. بیا پلار دی ننګرهار ته خپلې پلرنۍ سیمې ته استولی

دی چه هلته هم د دینی علومو زده کړه وکړی او هم د اولس له دود دستور، اخلاقو، عاداتو او راشه درشه سره بلد شی. ده هلته د ایسارک په زاړه کلي کښې له ملا احمد جان څخه: فقهي، حدیث، تفسیر او همدرانګه صرف، نحو، منطق، د دینی علومو ادب او بلاغت درسونه وویل. ملا احمد جان د هغې سیمې د دینی علومو نومور عالم او مدرس و چه د ننګرهار د اکثرو سیمو طالب العلمان د دینی علومو د زده کړی لپاره ورته راتلل. سراج الدین سعید هلته له هغه سره هم درس وایه او هم د خپل کورو کلی د خلکو له اجتماعی، اقتصادی او کولتوری ژوند سره اشنا کیده. هغه دولس کاله وروسته کابل ته راغی. په دې وخت کښې شپاړس کلن و. له مرحوم شاه محمد کندهاری سره یې د خارجه چارو په وزارت کښې د شاګرد په توګه په کار پیل وکړ. (په هغه وخت کښی مکتبونه دومره نه وو. باسواده ځوانان په رسمی ادارو کښی یو څه موده د شاګرد په توګه کار کاوه. له کارنو سره تر بلدتیا وروسته په رسمی وظایفو مقرریدل.)

له نومورې څخه یی د لیکوالی چاری هم زده کولې. وروسته هغه خپله لور هم سعید ته په نکاح ورکړه. په دې وخت کښې سعید له قاری عبدالله ملک الشعراء څخه هم د ادبی علومو زده کړه کوله.

د س. سعید لومړنی رسمی وظیفه د کابل د عربی مدرسې د لیک او املا معلمی وه. څه موده وروسته بیا د خارجه چارو د وزارت د سرحدی چارو د مامور په توګه وټاکل شو.

په هغو ورځو کښې چه علی احمد خان د افغانستان او برتانیې ترمنځ د جګړې د متارکې او د افغانستان د استقلال په باره کښې د خبرو لپاره هند ته تللی و، س. سعید د هغو لیکونو د استولو مسوول او موظف و چه د افغانی حکومت له خوا علی احمد خان ته لیږل کیدل. همدارنګه کله چه د پورتنیو خبرو لپاره محمود بیګ طرزی موظف شوی و، س. سعید به د هغه لیکونه هم موظفو مقاماتو ته او د مقاماتو رسمی لیکونه هغه ته استول. نومورې یو کال په دې وظیفه کښې پاته و. بیا د امان الله شاه دفتر ته وبلل شو او د وزیرانو د شورا په دارالانشا کښې ماموریت او وظیفه ور په غاړه شو. دې وظیفې یې څو کاله دوام وموند. کله چه د امان الله شاه قدرت مخ په ځوره شو او کله چه د حبیب الله(د سقاو د

زوی) طرفداران د کلات په سیمه یرغـل وکـړ او د کنـدهار د حکومـت واګی علی احمد خان ته وسپارل شول، نو س. سعید د هغه د منشـی پـه حیث مقرر شو. له علی احمد خان سره یې اریکې یـوه ورځ کـار وکـړ. بیا تړې پټ شو. له ځینو ملګرو سره له کنډهار نه د ریګ پـه لار چمـن ته، له هغه ځایه کویټی ته او بیا کراچی تـه ولاړ. هلتـه یـې دوه میاشـتې تیرې کړې او بیا ایران ته ولاړ. کله چه د اغتشاش دوره تیره شـوه، بیرتـه هیواد ته راستون شو او د دولت د مامور په توګه یې په کار پیل وکړ.
په ۱۳۴۲هـ ش کال د ده د رسـمی وظیفـو ۳۳ کالـه تیـر و و او د لـومړی معین لومړی رتبې ته رسیدلی و. د همدې کال د قوس په میاشت وفـات او د کابل د شهدای صالحین پـه هـدیره کښـې پـه درنـاوی، خـاورو تـه وسپارل شو.
مرحوم سراج الدین سـعید، سر بیـره پـر دینـی علومـو، دخپـل وخـت د اجتماعی پوهنو پراخه مطالعه هم درلودله. په پښتو او دری ژبو د خواږه او روان قلم خاونـد و. پـه عربـی، ترکـی او اردو ژبـو ښـه پوهیـده او لـه انګریزی نه یې هم استفاده کوله. د ده همزولو همعصر و افغانی پوهـانو او لیکوالو ورته دیو پوه او فاضل انسان په حیث په درانه نظر کتل.
د «اوسنی لیکوال» د کتاب مولف، د س. سعید له وفات نه یوه دوه کاله دمخه د هغه په باره کښی لیکلی دی:
«ښاغلی سعید، یو مخی، خوش صحبته، خنده رویه او آشناپرسته سړی دی. مجلس، ښه تودولای شی او له بد نیت، کینې او حسد سره آشنا نه دی.
ښاغلی سعید، شعر نه وایی، خو نـثر یـې ډیـر پـوخ دی. د پښـتو ژبـې د نهضت او پرمختګ ټینګ طرفدار دی او په دې لاره کښې د ده نظریـه دا ده چه په پښتو کښې باید ښه نثرونـه ولیکـل شـی او د پښـتو لیکوالـو ترمنځ د ادبی وحدت روحیه ټینګه شی او پښـتانه لیکـوال زیـار وباسـی چه د پښتو سوچه او زاړه لغات راژوندی کا.»
د س. سعید د لیکنو او آثارو په باره کښی به د ده له هغې اتوبیوګرافی نه څو کرښې وړاندې کړو چه «اوسنی لیکوال، دوهم ټـوک، ۱۳۴۱» کښـی چاپ شوې ده.

«له عربی، ترکی، اردو څخه په فارسی او پښتو ښه ترجمه کړای شم، خو د دغو ژبو په محاوره کی مرنۍ نه یم.
زه دوه کتابونه په پارسو او ځینی افسانی په پښتو د ځانه سره لرم، چه لا تر اوسه د هغو د چاپ او خپرولو، موقع په لاس راغلې نه ده.
زما زیاتی مقالې په پارسو او پښتو په اصلاح او انیس او نورو اخبارو کی چاپ شوی او ځینی مقالې او افسانې د کابل په مجله او په ځینو سالنامو کی شته دی.
که څه هم زه په خپله چندیانی سړی نه یم او عقلی څیره می لکه ظاهری قیافه د کتلو وړ نه ده، خو بیا هم زما لیکنی انتقادی خواوې ډیری لری، نو ځکه لکه شړل شوی مامور، څوک ورته په خپلو اخبارو کی ځای نه ورکوی.»...
د س. سعید یو ګټور اثر، دغه «تذکرة الشعراء» کتاب دی چه له مرحوم مولوی صالح محمد هوتک سره یې په ګډه لیکلی دی، خو د هغه په باره کښې یې نه په خپله څه یادونه کړی ده، نه د «اوسنی لیکوال» او نه کوم بل لیکوال. هغه نور تالیفات هم لری، لکه دری ژبه کښې: ۱- پرسش و پاسخ، ۲- اصول تربیت او نور.
لکه څرنګه چه س. سعید په خپله لیکلی او ما په خپله لیدلی او لوستلی دی، د نوموری لیکوال زیاتې اجتماعی مقالې، ادبی نثرونه او افسانې (داستانونه) د هیواد په مطبوعاتو، په تیره بیا په «کابل» مجله او «کابل کالنۍ» کښې چاپ شوی دی. څومره به ښه وی که زمونږ څوان ادب څیړونکی نسل، هغه راټول او له څیړنو او تبصرو سره چاپ کړی.»
هرچند مقاطع تاریخی، ویژه گی عددی دارند، اما زبان و ادبیات، بحث یک شبه نیستند. زبانی که امروزه به نام پشتو می شناسیم و دارای تداخل لغوی از زبان های دیگر نیز است، در حالی به یک وسیله ی مهم افهام و تفهیم مبدل شده که برای رسیدن به این جا، حداقل نیازمند هزار سال تحول، پالایش و استحاله بود. کلمات زیادی اند که از زبان های دیگر در پشتوی امروزی تحلیل می روند و با تاثیر از مصوت ها و مخرج ها، شکل پشتو به خود می گیرند.

ما می دانیم که به دلیل نبود ذهنیت های شدید عصبیت قومی در گذشته ی ما، زبان و ادب پشتو بیشتر در برابر زبان های دری، ترکی و عربی که در کنار عرصه ی سیاست، مورد استفاده ی انسانی نیز داشته اند و دارند، در مقاطعی تنها در حد مصرف قومی می مانند. یعنی تا زمان نیاز به عمومیات معارف که با مکتب و پوهنتون توام می شوند، زبان و ادب پشتو بیشتر در خانه ها، خلوت ها و مخاطبان خاص(قوم) مانده اند. به این لحاظ، واکاوی زبان و ادب پشتو را در زمینه ی قومی، ژرفتر دنبال کنیم. من یقین دارم هنوز خیلی زود است به آثاری برسیم که در خلوت های قومی ما از قرن ها باقی مانده اند و چون در رسمیات سیاسی، تبادل نمی شدند، مدفون گشته اند.

تشهیر کنونی زبان و ادب پشتو به این دلیل نیز است که مصرف سیاسی دارد. در برآمد سیاسی- تاریخی بزرگان ما، آن چه به ویژه گی می افزاید، توانایی های فرهنگی اکثریت قریب به اتفاق بزرگان پشتون است که در هر نوع نقش اجتماعی و سیاسی، تبحر و احاطه ی خود به فرهنگ را نیز به نمایش گذاشته اند. فکر کنید اعلی حضرت احمد شاه بابا که به چند زبان آگاهی داشت و شاعر بزرگ زبان های پشتو و دری است، می توانسته مفاهیمی را کتمان کند که در رابطه به تخلیق قومی، میراث فرهنگی او در شعر پشتو اند؟ اگر تخلیق ادبیات قومی آنان مخاطب نمی داشت، باید تحت تاثیر رسمیات زبان های دری، ترکی و عربی، چنانی که بسیاری از ادیبان دیگر مشهور اند، مهارت ادبی خویش را وقف زبان های دیگر می کردند. عمده ی آثار مولانای ترک، به زبان دری می باشد. ابو علی سینا، اکثر آثار خویش را به عربی نوشته است.

نمی توان گرایش به حُب قومی را نادیده گرفت. ضرورت به تخلیق قومی در میان بزرگان ما حتی در شرایطی که خواننده منوط به دربار،

حلقه و جرگه بود(یعنی بسیار عام نبود) از عوامل مهم رشد ادب و زبان پشتو، شمرده می شود.

خوشحال بابا با هیجان و علاقه ای پشتو می گوید که در ورای اشعار او، توجه به مخاطبانی که مشتاق ادبیات زبان خودشان بوده اند، قرن ها بعد از آن زمان که پشتو، یکی از دو زبان رسمی افغانستان می شود و به مهمترین وسیله ی افهام و تفهیم در پشتونخوای بزرگ، مبدل شده، دیگر هرگز حاشیه یی نشده است.

از طریق لینک زیر، کتاب «تذکرة الشعراء» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12787

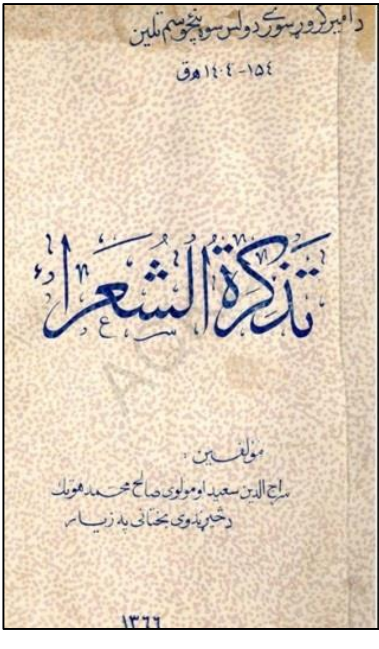


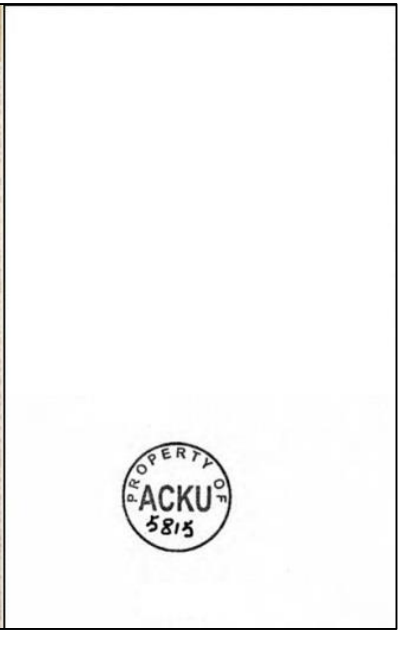

## تنها صداست که می ماند!

در روزگار ما، یادمان ها نیز تغییر یافته اند. در گذشته کتیبه، کتاب، نقاشی، پیکرتراشی و یا روایت شفاهی، شرح حال می بود. صنعتی شدن با دست آورد های عجیب، انسان را از دنیای تخیل، به واقعیت های قابل لمس آورد. در قرن ۱۸، ژول ورن فرانسوی، بسیاری از پدیده های تخنیکی را که بعداً اختراع می شدند، در قالب داستان ها خلق می کرد.
با اعتقاد به باور ها، گاهی برای جویای احوال رفته گان می روم. در منطقه ی شهدای صالحین، در دو حضیره ی خورد و بزرگ، بسیاری از اعضای خانواده ی من دفن استند.
تردد در دنیای رفته گان، برای اهل اندیشه، معانی بسیار دارد. در زیر سنگ ها، لوایح و پنجره ها، هزاران تنی آرمیده اند که روزی در دنیای ما، به آن جا می رفتند و برای قبل از خودشان دعا می کردند.
از مسیر زیارت معروف به پنجه ی شاه، دوباره باز می گشتم که از دور چشمم به آرامگاهی با آبده ی کوچک گنبدی به چشم آمد و ذهنم در تداعی، زود به یاد هنرمند جاودانه رسید. آن جا، مقبره ی زنده یاد احمد ظاهر بود. تا آن زمان، هرگز به آرامگاه او نرفته بودم. با وجود سال ها تردد در شهدای صالحین، متوجه آن جا نمی شوم. رفتم و در گوشه ای در حالی که حقیقت اسفبار توده های فلک زده(معتاد و فاسد) پخش بود، حتی از آمدن، رفتن و عکاسی من جا نخوردند. در آن جا زیر سنگ سیاه، عزیزی خفته است که در خموشی های امروز، به راستی که به این شعر فروغ فرخزاد رسیده بود:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
در بهار روشن از امواج نور
در زمستان غبارآلود و دور
یا خزان خالی از فریاد و شور

مرگ من روزی فرا خواهد رسید:
روزی از این تلخ و شیرین روز ها
روز پوچی همچو روزان دیگر
سایه از امروز ها، دیروز ها!
دیده گانم همچو دالان های تار
گونه هایم همچو مرمر های سرو
ناگهان خوابی مرا خواهد ربود
من تهی خواهم شد از فریاد درد
من خزندم آرام روی دفترم
دست هایم فارغ از افسون شعر
یاد می آرم که در دستان من
روزگاری شعله می زد خون شعر
خاک می خواند مرا هر دم به خویش
می رسند از ره که در خاکم نهند
آه! شاید عاشقانم نیمه شب
گل به روی گور غمناکم نهند
لیک دیگر پیکر سرد مرا
می فشارد خاک دامنگیر!
بی تو، دور از ضربه های قلب تو
قلب می پوسد آن جا زیر خاک
بعد ها نام مرا باران و باد
نرم می شویند از رخسار سنگ
گور من گمنام می ماند به راه
فارغ از افسانه های نام و ننگ

با قرائت این شعر، گویی در امواج آهنگی که می شنویم، صدای رسای احمد ظاهر، آن را آهنگین می ساخت.

در زمان حاکمیت ملا برهان الدین ربانی، کتاب کوچکی در قطع جیبی در کابل منتشر شد که تقریباً جایی نبود اگر کسی کتاب می فروخت، از این کتاب نفروخته باشد.

پس از بازگشت از منطقه ی شهدای صالحین، به دفتر الحاج اسدالله دانش مشهور به اسد ساپی/ صافی رفتم. از دانش صاحب خواستم کتاب «تنها صداست که می ماند» را برایم بدهد. در برابر کنجکاوی اش که چه کار دارم؟ پرسیدم: از این کتاب، چه قدر منتشر و چند نوبت چاپ کرده اید؟ او پس از اندکی تامل گفت: شاید در حدود ۸۰۰ هزار جلد از این کتاب را فروخته باشیم. همچنان افزود، افزون بر این، شاید در حدود ۲۰ بار در هزاران جلد از سوی دزدان فرهنگی به گونه ی غیر قانونی نیز چاپ شده باشد.

بیست سال پس از نشر نخست کتاب «تنها صداست که می ماند»، با آن چه دانش صاحب تذکر داد، می توان روی رقم یک میلیون جلد، فکر کرد.

کتاب کوچک جیبی، چه رازی داشت که شاید پُر فروش ترین کتاب تاریخ افغانستان بوده باشد؟ نشر نخست کتاب «تنها صداست که می ماند»، در حاکمیت نحسی به بازار آمد که در مدت کوتاه، خانمان مردم را برباد داد.

در این کتاب کوچک، خاطرات خوش مردم با صدایی تداعی می شد که در آن روزگار، بی عزت، بی خانه، بی حیثیت و بی کشور نبودند. شاید این خوانش سیاسی، اندکی کژ باشد، اما سال ها پس از پایان حاکمیت های پیش از هفت ثور، راحت و رفاه، اگر خاطرات خوش مردم نباشند، واقعاً وجود دارند؟

احمد ظاهر، نام سیاسی نیست. بنا بر این، خاطرات او در کتاب گونه ی کوچک، به حس زیبایی و هنری مرتبط می شود. شما اشعار و سروده های زیادی را شنیده اید که در آهنگ های بسیار، مستعمل می شوند،

اما همین اشعار و سروده ها، اگر سوا از موسیقی و آواز در خطوط کتاب یا نوشته ای خوانده شوند، تداعی آن ها با آهنگ و موسیقی، به کیفیتی می انجامد که از شگفتی های کتاب کوچکی استند که در افغاستان، ریکارد فروش و تیراژ دارد.

شهرت زنده یاد احمد ظاهر، به فرامرز های افغانستان می رسد. در تاجکستان، همه ساله از او به حیث خواننده ی مردمی، یاد می کنند. سفر هایش به ایران، خاطرات عجیب هنرمندان ایرانی ست که در واقع شور و حال هنرمندی را یافته بودند که مانند نداشت. در افغانستان، جای احمد ظاهر، در قلعه ی حرمت، به تار و پود مردم، بسته است.

کتاب «تنها صداست که می ماند»، در هر برگ، امواج آهنگینی دارد که با قرائت هر شعر و هر سروده، گویی آواز و موسیقی در صفحات کتاب، ضبط شده اند.

«تنها صداست که می ماند»، از ویژه گی یادمان روزگار ماست که گذشته را در مازاد فکر انسانی، پس از آن که رنگ ماشینی و صنعتی گرفت، ثبت می کند. در روزگار ما، تاریخ در قالب های متنوع به آینده می رود و در سطوح آن، به هزاران خاطره ای می ماند که پس از آن، تاریخ را نیز می شنوند و می بینند.

با تورق صفحات کتاب کوچک، آهنگ هایی موج می زنند که هیچ افغان زنده دل، با فرهنگ، متمدن و دوستدار هنر، اگر باری شنیده باشد، فراموش نمی کند.

در کتاب «تنها صداست که می ماند»، صدای زنده یاد احمد ظاهر، با تداعی امواج آهنگین، گویی به وسیله ای می ماند که هرچند کتاب است، اما نوا و صدا دارد. این رمز کتاب در خاطرات روز های خوش مردم ما، آوای تاریخ است که در آن برهه، روزگار افغانان را در آسوده گی های زنده گی، به الوان معنی آراسته می کرد.

غم ها و خوشی ها در صدایی که جاودانه است، سیر حیات میلیـون هـا افغانی هستند که اگر تاریخ نباشد، قصور ما از درک گذشته ی خوش، به جایی نمی رسد.
چه کسی، آن تاریخ را فراموش می کند؟ گُزیده هایی از اشعار آهنگین کتاب «تنها صداست که می ماند»!
حافظ:

ای پادشهء خوبان! داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد، وقت است که بازآیی!
دایم گل این بوستان، شاداب نمی‌ماند
دریاب ضعیفان را در وقت توانایی!
دیشب گلهء زلفش با باد همی‌کردم
گفتا غلطی بگذر زین فکرت سودایی
صد باد صبا این جا با سلسله می‌رقصند
این است حریف ای دل تا باد نپیمایی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم
رخساره به کس ننمود آن شاهد هرجایی
ساقی چمن گل را بی روی تو رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی
و ای یاد توام مونس در گوشهء تنهایی
در دایرهء قسمت ما نقطهء تسلیمیم
لطف آن چه تو اندیشی، حکم آن چه تو فرمایی
فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب، خودبینی و خودرایی

زین دایرهء مینا، خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی
حافظ شب هجران شد، بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

***

لاړ شه ننګرهار ته کمیس تور ماته راوړه
تازه تازه ګلونه دړې خلور ماته راوړه

***

لاهوتی:

تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن!
بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن!
تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی!
فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!
فزون‌تر گرمی مهرت اثر می‌کرد چون دیده
به حال پُر عذابت می‌گشودم میهن ای میهن!
به هر مجلس به هر زندان، به هر شادی به هر ماتم
به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن!
اگر مستم اگر هوشیار، اگر خوابم اگر بیدار
به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!
به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی‌روید
من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!

***

حافظ:

گر زلف پریشانت در دست صبا افتد
هرجا که دلی باشد در دام بلا افتد
ماکشتی صبر خود در بحر غم افکندیم
تا آخر از این طوفان هر تخته کجا افتد

هر کس به تمنای فال از رُخ او گیرد
بر تختهء فیروزی تا قرعه کرا افتد
گر زلف سیاهت را من مشک ختا گفتم
در تاب مشو جانا در گفته خطا افتد
آخر چه زیان افتد سلطان ممالک را
کو را نظری روزی بر حال گدا افتد
آن باده که دل ها را از غم دهد آزادی
پُر خون جگر گردد چون دور بما افتد
احوال دل حافظ از دست غم هجران
چون عاشق سرگردان کز دوست جدا افتد

***

مولوی:

من مست و تو دیوانه، ما را که برد خانه
صد بار ترا گفتم کم خور دو- سه پیمانه
در شهر یکی کس را هشیار نمی بینم
هر یک بتر از دیگر شوریده و دیوانه
جانا به خرابات آ تا لذت جان بینی
جان را چه خوشی باشد بی صحبت جانانه
هر گوشه یکی مستی دستی زده بر دستی
وان ساقی هر هستی با ساغر شاهانه
تو وقف خراباتی، دخلت می و خرجت می
زین وقف به هشیاران مسپار یکی دانه
ای لولی بربط زن! تو مست تری یا من؟
ای پیش چو تو مستی افسون من افسانه
از خانه برون رفتم مستیم به پیش آمد
در هر نظرش مضمر صد گلشن و کاشانه

چون کشتی بی لنگر کژ می شد و مژ می شد
و زحسرت او مرده صد عاقل و فرزانه
گفتم ز کجایی تو؟ تسخر زد و گفت ای جان!
نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه
نیمیم ز آب و گل، نیمیم ز جان و دل
نیمیم لب دریا، نیمی همه دردانه
گفتم که رفیقی کن با من که منم خویشت
گفتا که بنشناسم من خویش ز بیگانه
من بی دل و دستارم در خانه خمارم
یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه
در حلقهء لنگانی می باید لنگیدن
این پند ننوشیدی از خواجه علیانه
سر مست چنان خوبی کی کم بود از چوبی
برخاست فغان آخر از استن حنانه
شمس الحق تبریزی از خلق چه پرهیزی
اکنون که در افکندی صد فتنه فتانه

***

در کنج دلم عشق کسی خانه ندارد
کس جای در این کلبهء ویرانه ندارد
دل را به کف هر که نهم باز پس آرد
کس تاب نگه داری دیوانه ندارد
در بزم جهان جز دل حسرت کش ما نیست
آن شمع که می سوزد و پروانه ندارد
گفتم مه من از چه تو در دام نیافتادی
گفتا چه کنم دام شما دانه ندارد
در انجمن عقل فروشان ننهم پای

دیوانه سر صحبت پروانه ندارد
تا چند کنی قصه ز اسکندر و دارا
دو روزه عمر این همه افسانـه ندارد

***

فروغی بسطامی:

تا به جفایت خوشم، ترک جفا کرده‌ای
این روش تازه را تازه بنا کرده‌ای
راه نجات مرا از همه سو بسته‌ای
قطع امید مرا از همه جا کرده‌ای
دوش ز دست رقیب ساغر می خورده‌ای
من به خطا رفته‌ام یا تو خطا کرده‌ای
قامت یکتای من گشته دوتا چون هلال
تا تو قرین قمر زلف دوتا کرده‌ای
گر نه تو را دشمنی ست با دل مجروح من
خال سیه را چرا غالیه سا کرده‌ای
حلقهء آزاده گان تن به بلا داده‌اند
تا شکن طره را دام بلا کرده‌ای
کار فروبسته‌ام هیچ گشایش ندید
تا گره زلف را کارگشا کرده‌ای
من ز لبت صد هزار بوسه طلب داشتم
هر چه به من داده‌ای وام ادا کرده‌ای
من به جگر تشنه گی ثانی اسکندرم
تا لب جان بخش را آب بقا کرده‌ای
خضر مبارک قدم سبزهء خط تو بود
کز اثر مقدمش میل وفا کرده‌ای
با خبر از حال ما هیچ نخواهی شدن

تا نکند با تو عشق آن چه به ما کرده‌ای
شاید اگر خوانمت فتنهء دوران شاه
بس که ز قد رسا فتنه بپا کرده‌ای
ناصردین شاه راد آن که بدون ابر گفت
معدن و دریا گریست بس که عطا کرده‌ای
آن بت آهو نگاه از تو فروغی رمید
نام خطش را دگر مشک خطا کرده‌ای

***

عماد خراسانی:

گر چه مستیم و خرابیم چو شب های دگر
باز کن ساقی مجلس سرِ مینای دگر
امشبی را که در آنیم غنیمت شمریم
شاید ای جان نرسیدیم به فردای دگر
مست مستم، مشکن قدر خود ای پنجهء غم
من به میخانه‌ام امشب تو برو جای دگر
چه به میخانه، چه محراب حرامم باشد
گر به جز عشق توام هست تمنای دگر
تا روم از پی یار دگری می باید
جز دل من دلی و جز تو دلارای دگر
نشینده است گلی بوی تو ای غنچهء ناز
بوده ام ورنه بسی همدم گل های دگر
تو سیه چشم چو آئی به تماشای چمن
نگذاری به کسی چشم تماشای دگر
باده پیش آر که رفتند از این مکتب راز
اوستادان و فزودند معمای دگر
این قفس را نبود روزنی ای مرغ پریش

آرزو ساخته بستان طرب زای دگر
گر بهشتی ست رخ تست نگارا که در آن
می توان کرد به هر لحظه تماشای دگر
از تو زیبا صنم این قدر جفا زیبا نیست
گیرم این دل نتوان داد به زیبای دگر
می فروشان همه دانند عمادا که بود
عاشقان را حرم و دیر و کلیسای دگر

***

غلام رضا قدسی:

کاش بودم لاله تا جویند در صحرا مرا
کاش داغ دل هویدا بود از سیما مرا
کاش بودم چون کتاب اُفتاده در کنجی خموش
تا نگردد رو به رو جز مردم دانا مرا
کاش بودم همچو عنقا بی نشان در روزگار
تا نبیند چشم تنگ مردم دنیا مرا
کاش بودم شمع تا بهر رفاه دیگران
در میان جمع سوزانند سر تا پا مرا
کاش بودم همچو شبنم تا میان بوستان
بود هر شب تا سحر در دامن گل جا مرا
کاش قدسی از هوا پُر می شدم همچو حباب
تا بهر جا جای می دادند در بالا مرا

***

استاد خلیلی:

ناله بدل شد گره، راه نیستان کجاست؟
خانه قفس شد به من، طرف بیابان کجاست؟

اشک به خونم کشید، آه به بادم سپرد
عقل به بندم فکند، رخنه ی زندان کجاست؟
گفت پناهت دهد، در ره آن خاک شو
آن که شدم در رهش خاک، بگو آن کجاست؟
روز به محنت گذشت، شام به غربت سحر
ساقی گلچهره کو؟ نعرهء مستان کجاست؟
در تف این بادیه، سوخت سراپا تنم
مزرعم آتش گرفت، نم نم باران کجاست؟
موج نلرزد به آب، غنچه نخندد به باغ
برگ نجنبد به شاخ، باد بهاران کجاست؟
خوب و بد زنده گی، بر سر هم ریختند
تا کند از هم جدا، بازوی دهقان کجاست؟
برق نگه خیره شد، شوق ز دل رخت بست
خانه پُر از دود شد، مشعل رخشان کجاست؟
ناله شدم، غم شدم، من همه ماتم شدم
آن دل خرم چه شد؟ آن لب خندان کجاست؟
ابر سیه شد پدید، باز به چرخ کُهن
اختر برج ادب، مرد سخنران کجاست؟
هم نظر بو علی، هم قدم بوالعلا
هم نفس رودکی، هم دم سلمان کجاست؟
مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست
نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست

***

اوبه درته راوړم سا به در پخوم
یاره څم درسره خانه دې ورانه شه جوګی
یار مې هندو زه مسلمان یم

د یار د پاره درمسال جارو کومه
په قلا دوې کوتري ناستې
یویې ویشتل کړي بل یې څان سینګارونه
دیوال سوری کړه ګوتې راکړه
پلار مې ختګر دی بیا به جوړ کړی دیوالونه
***

پارسا تویسرکانی:

باز آمدی ای جان من جان ها فدای جان تو
جان من و صد همچو من قربان تو قربان تو
من کز سر آزاده گی از چرخ سرپیچیده ام
دارم کنون در بندگی سر بر خطِ فرمان تو
آشفته همچون موی تو کار من و سامان من
مست است همچون بخت من عهد تو و پیمان تو
مگذار از پا افتم ای دوست دستم را بگیر
روی من و در گاهِ تو دست من و دامان تو
گفتی که جانان کیم؟ جانان من جانان من
گفتی که حیران کی ای؟ حیران تو حیران تو
امشب اگر مرغ سحر خواند سرود می خوانمش
چون بار ها بر بست لب او درشب هجران تو
با بوسهء از آن دولب اکرام را اتمام کن
هرچند باشد پارسا، شرمندهء احسان تو
***

سیمین بهبهانی:

چون درخت فروردین، پُرشکوفه شد جانم
دامنی ز گل دارم، بر چه کس بیافشانم؟

ای نسیم جان پرور! امشب از برم بگذار
ور نه این چنین پُرگل تا سحر نمی مانم
لاله وار خورشیدی در دلم شکوفا شد
صد بهار گرمی زا سر زد از زمستانم
دانهء امید آخر شد نهال بار آورد
صد جوانه پیدا شد از تلاش پنهانم
بوی یاسمن دارد خوابگاه آغوشم
رنگ نسترن دارد شانه های عریانم
شعر همچو عودم را آتش دلم سوزد
موج عطر از آن رقصد در دل شبستانم
کس به بزم میخواران حال من نمی داند
زان که با دل پُر خون چون پیاله خندانم
در کتاب دل سیمین، حرف عشق می جویم
روی گونه می لرزد سایه های مژگانم

***

راکړه شراب د سرو لبانو صنم
نظر لره په عاشقانو صنم
ساقی د مینې په انګار یمه زه
همېش د مینې خریدار یم زه
مکړه ستم په عاشقانو صنم
نظر لره په می خورانو صنم

فروغی بسطامی:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را
کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
چشمم به صد مجاهده آیینه‌ساز شد
تا من به یک مشاهده شیدا کنم تو را
بالای خود در آیینهٔ چشم من ببین
تا با خبر ز عالم بالا کنم تو را
مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم تو را
خواهم شبی نقاب ز رویت بر افکنم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را
گر افتد آن دو زلف چلیپا به چنگ من
چندین هزار سلسله در پا کنم تو را
طوبی و سدره گر به قیامت به من دهند
یک‌جا فدای قامت رعنا کنم تو را
زیبا شود به کارگه عشق کار من
هر گه نظر به صورت زیبا کنم تو را
رسوای عالم شدم از شور عاشقی
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم تو را
با خیل غمزه گر به وثاقم گذر کنی
میر سپاه، شاه صف‌آرا کنم تو را
جم دستگاه ناصردین شاه تاجور
کز خدمتش سکندر و دارا کنم تو را
شعرت ز نام شاه، فروغی شرف گرفت
زیبد که تاج تارک شعرا کنم تو را

***

بهادر یگانه:

خرابم ز مستی خرابم خدایا

شرابم سراپا شرابم خدایا
ره کعبه از هر بیابان که پرسم
دهد خار صحرا جوابم خدایا
به هر سینه ای سر نهم ناله خیزد
غمم، حسرتم، التهابم خدایا
ز دیدار من دیده آزرده گردد
مگر چهرهء آفتابم خدایا
من از بی وفایان وفا چشم دارم
به دنبال نقش سرابم خدایا
مرا شاید از شعله ها آفریدی
که سر تا به پا پیچ و تابم خدایا
چنان در دل اشک ها غرق گشتم
که از غم چو نقشی بر آبم خدایا
ز هر موج ویران شود خانهء من
به دریای هستی حبابم خدایا
دلم شکوه از ماه و پروین ندارد
من از خویشتن در عذابم خدایا
چو موجم سراسر خروشم الهی
چو بادم سراپا شتابم خدایا
ز رویای هستی به جز غم ندیدم
همین بود تعبیر خوابم خدایا

***

سیمین بهبهانی:

ز چه جوهر آفریدی دلِ داغدار ما را
که هزار لاله پوشد پس ازَ این مزار ما را

تنِ ما چرا بسوزی که خود این گناه کردی
توَ که بوسه گاه کردی لب پُر شراب ما را
چو نسیمِ آشنایی ز کدام سو وزیدی
تو که بی قرار کردی همه لاله زار ما را
ز سرشک نم فشاندم به بنفشه زار دوری
که ز بوته ها بچینی گلِ انتظارِ ما را
منم آن شکسته سازی که توَ ام نمَی نوازی
که فغان کنم ز دستی که گسسته تار ما را
زکویر جان سیمین نه گل و نه سبزه روید
دلِ رنگ و بو پسندت چه کند بهار ما را

***

ملک‌الشعرا بهار:

من نگویم که مرا از قفس آزادکنید
قفسم بُرده به باغی و دلم شاد کنید
فصل گل می گذرد هم نفسان بهر خدا
بنشینید به باغی و مرا یاد کنید
عندلیبان! گل سوری به چمن کرد ورود
بهر شاباش قدومش همه فریاد کنید
یاد از این مرغ گرفتار کنید ای مرغان
چون تماشای گل و لاله و شمشاد کنید
هرکه دارد ز شما مرغ اسیری به قفس
برده در باغ و به یاد منش آزاد کنید
آشیان من بی چاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانهء صیاد کنید
شمع اگر کشته شد از باد مدارید عجب
یاد پروانهء هستی شده بر باد کنید

بیستون بر سر راه است مباد از شیرین
خبری گفته و غمگین دل فرهاد کنید
جور و بی داد کند عمر جوانان کوتاه
ای بزرگان وطن بهر خدا داد کنید
گر شد از جور شما خانهء موری ویران
خانهء خویش محالست که آباد کنید
کنج ویرانهء زندان شد اگر سهم بهار
شکر آزادی و آن گنج خدا داد کنید

***

خان جان مقبل:

بنازم قلب پاکت مادر من
بگردم دور خاکت مادر من
سیاه شد روزگار من سیاه شد
خدایا مادرم از من جدا شد
نبودم لحظهٔ جان کندن تو
نبود دستم به دورگردن تو
فلک با من چرا این ناروا کرد
که یکدم مادرم از من جدا کرد

تنها
صدا
است
که
می
ماند

# خلاف برداشت های معمول

از زمینه ی سیاسی تا زمینه ی فرهنگی، تنازع برای دفاع، آماج و ابقا، حداقل در میان قشر باسواد، از مرحله ی عادی، عبور کرده است. متاسفانه نبود منطق کامل برای طرح های دگرستیز، حجم تنقید و تقابل را به انبوه ادبیات و داده هایی می رساند که پس از حد مصرف، به ابزار و دست آویز های سخیف، مبدل شده اند.
در سالیان اخیر که تنقید، به سطح بهتان، دروغ و تبلیغات رسیده است، جداسازی های عمدی، ناگزیری بازنگری به موضوعاتی را اهم ساخته اند که بیشتر با شکل فرهنگی، از سوی گروه های ضد ملی، افغان ستیز و دشمنان این مرز و بوم، مطرح می شوند. نسخه هایی که از جعلیات تاریخی تا توهم تاریخ ساخته و تحویل داده می شدند، در آخرین نمونه های حمایت کامل، باردیگر ارزش روشنگری هایی را مبرهن می سازند که شماری از بزرگان، با مصلحت و ملاحظه، دوست نداشتند مفاخرات کذایی دشمنان با نقد و روشنگری، اعتماد به نفس کاذب شان را بشکنند؛ هرچند مفاد این شکستن، بسیار بود، اما باور به آن چه از سوی ستیزه گران در چهل سال اخیر، همواره شکسته بود، بالاخره به این نتیجه رسید که برای حفظ سلامت اجتماعی و جلوگیری از پخش بیشتر پرازیت های فرهنگی، بلندکردن سرپوش مفاخرات کذایی که پشتوانه ی مدعیات ستیزه گران خوانده می شود، به حد وجوب رسیده است.
طی روند روشنگری های فرهنگی، آگاهی هایی تعمیم یافتند که در هر نوبت، نه فقط مردم را غافلگیر می ساختند، بل با مسرت پخش معلومات نو، بار ها شاهد بودم که هموطنانی با ارسال پیام ها، لطف کرده اند که از خیر تنقید و سعی تو، دشمنان و باور های فرهنگی آنان، روز به روز خوارتر می شوند. مفاد این ضربه ها، از تجمع افغان ستیزانی

کاسته است که عقب جعلیات شرم آور آریایی، خراسانی و فارسی سنگر گرفته اند و مغرضانه می خواهند با تحریف تاریخ، بازخوانی های عمدی، سهم سیاسی، اجتماعی و مشارکتی اکثریت این مملکت را به حد کوچک تر ها، تضعیف کنند.

با باور ها و تلاش های مدام، انبوه یافته ها و پرداخته های نو، طرز دگم اندیشی های سابق بر تاریخ و فرهنگ را به گونه ای تعویض کرده اند که ضمن تحفظ بیشتر اصالت های افغانی، زبونیت فرهنگ های استهلاکی، مستعجل و محذوف، ساحه و حوزه ی کار فرهنگی را به تطهیر بیشتر می کشانند. از این رهگذر، آگاهی پیرامون نارسایی هایی که در گذشته های تاریخی، عتیقه شمرده می شوند، ثابت می سازد که برای رفع مشکلات، نحوه ی کار و طرز فکر ما، باید روی بایسته هایی متکی باشد که از شرایط روز متاثر اند.

کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، کاری از استادان و نخبه گان مسلم حوزه ی زبان دری ست. دکتور سیروس شمیسا با کتاب های سبک شناسی نثر، انواع ادبی، بیان و معانی و... جایگاه خاصی در میان آگاهان و علاقه مندان زبان دری، به ویژه ادبیات دارد.

کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، جرقه ای بود که از آتش آن، مدتی ست که خرمن جعلیات می سوزد. روشنگری های کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی»، خمار جاه طلبانی را شکست که با غوطه در ابحار ادبیات به اصطلاح فارسی، برای تسکین روان های پریشان، فکر می کردند سود معنوی این ابحار، فارغ از شکند هایی ست که اگر محیط بحر را با تمام موجودی آن بنگریم، به یقین که فعالیت ها و کارنامه های هشت پا ها و نهنگ ها، آرامش منظر جانوران بی آزار را برهم می زنند.

تعشق تا سرحد معرفی قالب غزل، میراث های کلاسیک زبان به اصطلاح فارسی را با انبوه سروده ها و سرایشگرانی معرفی می کند که

برخلاف معمول، دکتور شمیسا در افشاگری های کتاب «شاهدبازی...»، ثابت می سازد در نسخه های قدیمی طرز زنده گی مردم، به ویژه فرهنگیان، گرایش هایی که حکایت ها و روایت های متفاوت از بدبختی ها، محرومیت ها و فساد اند، در تمام انواع آثار مقدسه ی فارسی- خراسانی، وجود دارند.

ثبوت این حقیقت که لعبتان متجلی در آثار کلاسیک فارسی، اکثراً نرینه هایی اند که به تصور زمان ما، مادینه شمرده می شوند، رد بچه بازان کنونی را در رسم و سنت های باقی مانده، به عمق هزار سال نثر و نظم فارسی نیز می رساند.

تکانه ی این حقیقت که گرایش های مذموم جنسی، از نوع همجنس بازی که در شرع به نام لواط، بسیار زشت تعریف شده، یک روی دیگر واقعیت از میان صندوق هایی تقدس و آن باور هایی ست که تنی چند از جاعلان، روی آن ها نشسته اند و در افغانستان ما، افغان ستیزی می کنند.

خوب است اهمیت کتاب «شاهدبازی...» را در سایت ایرانی «ممنوع» که عموماً کتب توقیف شده و ممنوع را معرفی و منتشر می سازد، دریابیم:

«شاهدبازی در ادبیات فارسی، کتابی ست که به موضوع همجنس گرایی مردانه در ادبیات فارسی، به ویژه شعر از دورهء غزنویان تا اوایل دورهء پهلوی می پردازد. این کتاب در سال ۱۳۸۱ش در ایران منتشر شد، ولی همان گونه که نویسنده در مقدمهء کتاب حدس می زد، به مذاق عده‌ای خوش نیامد و بلافاصله چند روز پس از انتشار، ممنوع و از بازار و کتاب‌فروشی‌ها جمع آوری شد و اجازهء فروش و تجدید چاپ نیافت. این کتاب نخستین و تا به امروز تنها کتابی ست که به چنین پژوهشی دست زده است. نویسنده بر اساس شواهد گوناگون که بیشتر از نظم و کمتر از نثر برگزیده، نظریهء خود را به اثبات می‌رساند

که معشوق شعر فارسی غالباً و عمدتاً مرد است؛ نه زن و فقط بخش کمی از اشعار قدماست که می توان در آن ها به ضرس قاطع، معشوق را مؤنث قلمداد کرد. دکتر شمیسا در این کتاب پژوهشی، تلاش دارد شاهدبازی و همجنس گرایی را مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که شاهدبازی دست کم هزار و اندی سال در ایران پیشینه دارد. کتاب در هشت فصل و بر حسب دوره‌های تاریخی، تدوین شده است. در فصل نخست نام‌ها و اصطلاحات شاهدبازی و انواع آن مرور می‌شود. در فصل چهارم گفت و گو در مورد صوفیان و شاهدبازی ست و در فصل‌های دیگر با شاعران، نمونهء شعر و نثر هر دورهء تاریخی آشنا می‌شویم. این دوره‌ها عبارت اند از: غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، تیموریان، صفویه، افشاریه، زندیه، قاجار و پهلوی.»

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «شاهدبازی در ادبیات فارسی» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12721

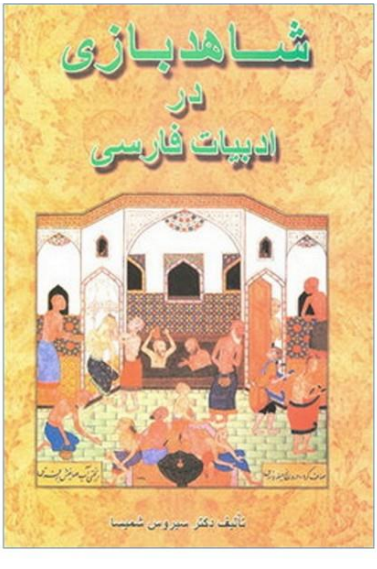


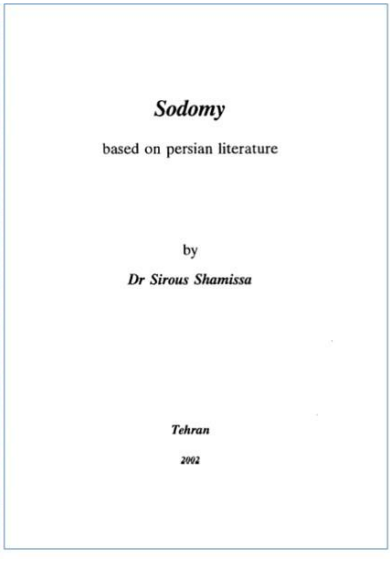

## د پردیسې نغمې

استمرار جنگ، مفاهیم متضادی را عجین کرده که در جامعه ی افغانی شاید غیر عادی نباشند. عادت زنده گی ما در کنار جنگ، این پدیده ی ویرانگر را عادی می نمایاند. پخش اخبار زیان های بشری در کشور های غربی که حتی با یک آسیب کوچک غوغایی می شوند، برعکس در این جا، آمار و ارقام واقعی سنگینی کشتار هایی که در عقب اخبار بروز شده اند، روایت های فاجعه ی انسانی اند، اما این ها، ذهنیت های خسته از جنگ افغانان را عادت می دهند.

ادبیات نکوهش، جنگ و غم با هفت ثور سال ۱۳۵۷ش فشار هایی را نقش می بست که رژیم های کودتایی در جلو چشمان مردم قرار می دادند. آنان می خواستند جنایاتی را کتمان کنند که در حیات هجرت افغانان، قلم به دستان افغان می کوشیدند شومیت حاکمیت کودتاگران را به تصویر بکشند.

افزون بر نصاب درسی زمان جهاد که مشحون از تخلیقات میهنی، جهادی و ضد کفار است، ادبیات غم ها، درد ها و رنج های مردمانی که زنده گی و هستی را از دست داده بودند، هنوز جاذبه دارد.

در ستیز سیاسی کنونی، به جای چپی ها و راستی های دیروزی، بنیادگرایان امروزی در جبهاتی با افسران و سربازانی می جنگند که در گذشته دشمن بودند، اما حالا متحد شده اند. این اتحاد ناسالم که روی گورستان مردم و قربانیان جنگ، دوسیه های جنایتکاران را دفن می کند، اهمیت بازخوانی و احیای آفریده هایی را بیشتر ساخته که احساس می شود مردم با حفظ حافظه ی تاریخی، سرنوشت خویش را در گرو دایمی افراد و اشخاصی نگذارند که همین اکنون برای جانیان و بانیان هفت و هشت ثور بهانه می تراشند و در این فرهنگ زشت، تحسین، جای نکوهش را گرفته است.

کتاب «د پردیسې نغمې»(نغمه های هجرت) را ورق مـی زدم. اثـری از یک خانم فرهیخته ی افغان کـه عقـب جبهـات جهـاد مقـدس افغانـان، احساس مسوولیت می کرد. توجه من به این نوستالوژی به اهمیت حفظ حافظه ی تاریخی برمی گردد.

از شوربختی ملت، کارنامه ی سیاه تنظیم ها، فرصت هـایی را هـدر داد که می توانستند در محاکمه ی ملی، به خایانی رسیده گی شـود کـه بـا هیاهوی انقلاب نان، لباس و خانه، مردم را از آن ها ساقط کرده بودند.

حد منطق ما برای پذیرش افرادی که در مقاطع حساس کوشـیده بودنـد جلو فاجعه ی دیگر را بگیرند، به این معنی نیست که دسـت انـدرکاران خاین هفت ثور تبرئه شوند. شهید داکتر نجیب الله، مسوولیت اعمالی را برعهده دارد که در دوران وظایف دولتی در حاکمیت های کمونیسـتی انجام می داد. آن چه او را مستحق ترحم می کند، سعی ملـی، افغـانی و اسلامی بود که در اواخر حاکمیت متوجه می شـود عـدم وضـاحت در موضوع جانشینی و بازی های پیچیده ای که کوشیده می شـد اکثریـت را قربانی دسیسه های شوم کهتران کننـد، او را بـه تقـلا انداختـه بـود بـا فراخوان نماینده گان جهادی و غیر وابسته ی افغـان در غـرب، نگـذارد حکومت با فاجعه ای مواجه شود که با هشت ثور مواجه شد.

تلاش های نو چپی با بقایای متهم به جنایات گسـترده بـه هـیچ صـورت قابل پذیرش نیستند. ما نمی توانیم به بهانه ی سـیاهکاری تنظـیم هـا، بـه افرادی بلی بگـوییم کـه تنظیمیـان، زاده ی جنایـات آنـان بودنـد. افـراد معلوم الحال که در تاریخ کدر های مسـلکی، اکثـراً بـا مُهـر نخبـه گـان «کورسکی» مشهور اند، نمی توانند حلال دشواری های کنونی باشند.

سیما شینواری الکو با تنقید یک ابله(نور محمد تره کی) که روی خون شهدای خانواده ی شهید داوود، توهم گرفته بود، ما را در برابر تـاریخ، قرار می دهد:

رهبر خلاق!

آن کیست که ظاهراً یک انسان باشد
باطنش گر بنگری وحشت کنی حیوان باشد
گر بپرسی اش کیستی وابسته به کدام قومی
در حال حاضر گوید پارهء دریایم مکان باشد
اظهار مفکوره کن که مذهبت کدام است
من خودم بی مذهبم خو فامیلم مسلمان باشد
محصل در کجا بودی و تحصیلت در چه است
فارغ صنف ده، اما لقبم نابغه ی جهان باشد
عشقت به میهن و این ملت را وضاحت ده
معاهده ی «۱۹۷۸» وطنم در تسلیم شورویان باشد
روابطه دوستانه ات با کدام دولت است
به جز از شوروی، مشرق و مغربم دشمنان باشد
محبوب ملت هستی، پس فیر توپ چیست؟
درصد «۹۸» آن از من است، دو فیصدش فیودلان باشد
چه تعداد از کشته گانت فدای انقلاب باشد
از تصورم بلندتر است قضاوتش بر جهان باشد
سیاست داخلی ات وابسته به چه پلان است
تعمیر یک کانال است که از خون افغانان باشد
سیاست خارجی را هم واضح سازی ای خلاق!
رساندن به بحر هند اگر هرچه غرق کنان باشد
خدا نمی شناسی، متکی کدام قدرتی
این منم خر خران که بادارم شورویان باشد
این منِ خلقی جیره خور شوروی
ظلم و استبدادم بالاتر از هتلر و چنگیز خان باشد

این اشعار جاذبه دارند. کودتایی که پای بیگانه را در مقدرات ما گشود، از زمان تجاوز شوروی تاکنون، لغزش های سیاسی آن نیز ملت

و مملکت را در دامان بیگانه فرو می برند. بدتر از همه، اهمیت ایثاری محوه می شود که از فرهنگ آن، بیداری ملت از تله های دیگر جلو گیری می کرد.

شاعر که یک خانم قلم به دست افغان است، ایثار دختران افغان را نیز یادآوری می کند:

د کابل د انجونو مظاهره
د کابل په هر سړک کې د انجونو شور و غوغا وه
یو ماتم وو غوړیدلې په هر چا ګډ ژړا وه
په عجز و عاجزی یې خولې اسمان ته وی نیولې
شنی جنډې په لاس کې کلمه پرې د الله وه
څانونه یې وهلو سرونه یې شکول دوي
چیغې وې نارې د ګولیو هم پړ کا وه
ننګ وو، شجاعت وو، میړانه وو، غیرت وو
ملایې وه ټرلی په روسانو یې خندا وه
هم جام د شهادت وو هم دا کار د عبادت وو
دا لار یې وه منلی چه د ټولو پرې رضا وه
شعرونه یې ویلو شعارونه یې ورکولو
دا هر یوه ناره یې په آسمان لګه بریښنا وه
په ګولیو لګیدله او ډانګونه یې خوړل
دا خو یې لیدلی خو د وسه یې بالا وه
وینی تویيدلی ماهی رنګی تپیدلې
پیغله د افغان وه د اسلام پر نوم فدا وه
دغه یې غوښتل چه روسان یې نه منل
په همدغه منظور باندې جوړه شوې اجتماع وه
نه مې اوریدلې او نه مې دا لیدلی
د دوی زړورتیا ته سیما هم په تماشا وه

این تماشا با جنگ هایی که بر ملت تحمیل می شوند، با خلق ذهنیت هایی نیز توام می شود که آیا به آن چه رسیده ایم که پس از هفت ثور،

مردم را برای آرامش و صلح تشجیع می کرد قربانی دهند؟ با شعر «به یاد آزادی»، تردید ما رونما می شود. هنوز مفاهیم پس از آزادی (آرامش و رفاه) کتابی و نوشتاری مانده اند.

د ازادي په یاد
یو مرغه وم د مرغانو د سپین غر په هسکه څوکه
زما شور و هم مستی وه بدلو مې ناري وی
مست آزادی وم هر خواته ألوتلمه
ارزوبه مې خندله امیدونه ډیریدله
ښکلي مې ځوانۍ و د روزګار نرمې څپې وی
د ګلونو ښکلی وړم هم نیسم د نوبهارو
د وطن د عشق له مینی مې په زړه رښا خورې وی
په زانګو د محبت یې چه ټول عمر زنګولم
زه د وطن لور وم چه همدلته مې رودلې ښې شیدی وی
خوږی غیږی محبت نه یې هغه وخت شوم محرومه
د بیلتون په سره انګار کې مې راښکیل لاس پښی وی
بې دیاره اواره او په هر کورکې بیګانه شوم
د بیلتون هره لحظه مې د کفارو شکنجې وی
زه یو ګل وم غوړیدلی د وطن ښکلی بوستان کې
بیلتانه کړمه خزان دزکندن مې روستی شپې وی
اوس د غربت په تور ظلمت کې امیدواره د صبایم
ستمکشه د روزګار شوم د غمونو مې پښو ته زولنی وی
خدایه! کله به سبا وی چې مې زړه بیا په پرواز شي
دا تورتم سپینه رښا کړی هجران شپې څومره اوږدی وی

با سروده ی بالا، خط کوتاهی از زنده گی و آرامشی نقش می بندد که برای آشنایان قبل از جنگ جالب تر است. ما که نسل قربانی استیم، در جنگ زاده شدیم و شاید در جنگ بمیریم، در این شعر، گذشته های خوش ماضی را بیشتر با حس ادبی، درک می کنیم.

آواره

من مرغکِ آواره ام
ز رنج روزگار رنجیده ام
صبحگاهان سرور غم سرایم
همچو مجنون بر دشت و بیابان گرایم
شبانگاه ذکر الله کنم
تا آغوش میهن را پیدا کنم
من مرغک بال شکسته ام
ناتوان و در خاک بیگانه ام
گر به صحرا روم سوزان شوم
گر به دریا روم غرقان شوم
گر به کوه ها باشم نالان شوم
در شهر، تمسخر دیگران شوم
چون بی آشیان و بی لانه ام
کی دهند جای بدین حال آشفته ام
مرغکان دیگر در فرازند
ز غم گردون آزادند
ز بوی نسیم مست و دل شاد اند
در آسمان نیلگون به پرواز اند
ولی من در قفس بیگانه گان اسیرم
مرغک بال شکسته و زهیرم
جای خوابم سرد و نمناک است
بالینم، سنگ و خاشاک است
فراز آفتاب تابناک است
ولی آواره را از این چه باک است
نه سایه ی سردی را جویان باشم
نه آب ذلال را نوشان باشم

چون آواره را هیچ مکانی نیست
اگر است بر سرش سایه بانی نیست

کاروان های افغانان مهاجر که برای لحظه ای آرامش به هرکجای دنیا هجرت می کنند، چه قدر با واقعیت تخلیقی سازگاری می کنند که یک خانم فرهنگی در زمان جهاد، حال رقت بار هموطنانی را ادبیات می ساخت که هرچه داشتند، اما از دست داده بودند و سوگمندانه هنوز با این ضیاع هستی به آینده می رویم.

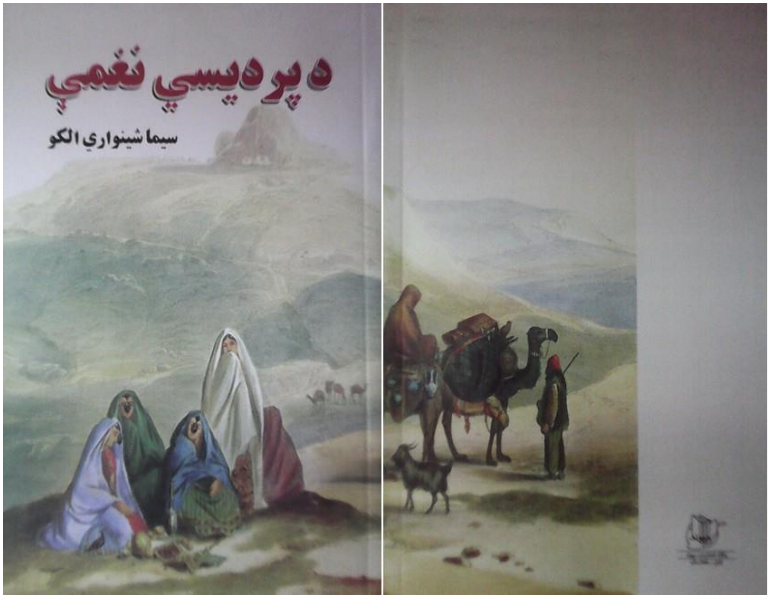

# د شاعر پسرلی

بهار شاعر، دنیای پُر گل و بلبل است. الهام از طبیعت، تخلیق ادبی را از رنگینی هایی نیز اشباع می کند که در هرکجای دنیا، بسته به تنوع آفرینش، ادبیات زبان های مختلف را معرفی کرده است.
در افغانستان ما، بهار شاعر در تنوع جغرافیای افغانستان، گاه حتی «همیشه بهار»(وصف ننگرهار) دارد، اما عمر بهار در جغرافیای افغان زمین، کوتاه و زیاد است. تغییر طبیعت در بلندی های پامیر و بامیان، به زیبایی های زمستان عادت دارد و فلات جنوب و آرامش های زمینه های پایین، بیشتر با اشجار سبز همخو اند.
بهار شاعر شهید محمد جان فنا، الهامی ست که از بسته گی های او به طبیعت شرق افغانستان، منشه می یابد. در کتاب «بهار شاعر/ د شاعر پسرلی»، عجایب خلقت با رنگ آمیزی ها و تنوع، رئالیسمی ست که پیرامون حیات انسان، حتی در جوار رشد مدنیت های بزرگ که از شاهکار های انسانی، انبوه هستند، تقدس و احترام شده است/ می شود.
تاثیر طبیعت بر زنده گی انسان، تنها احتیاج او به مازادی نیست که از زمین و پدیده های اشجار نیاز دارد. نقاشی و معماری خدایی، باعث آرامش خاطر و تسکین بشر بوده اند. بنا بر این، با تخلیق ادبیات ناتورالیسم، به فرهنگ حفظ و پاسداشت آفریده های خدایی نیز ارج گذاشته شده است.
در یک مجموعه ی کوچک که ۵۸ سال قبل در کابل منتشر شده، افزون بر تلاطم احساس شاعر در ۷۰ پارچه شعر، مرام پنج نخبه ی افغان، بیانگر این حقیقت است که الهام طبیعت، هرچند در یک اثر کوچک، اگر با آب و تاب باشد، چه قدر ارزش دارد.
مرحومان استاد شمس الدین مجروح، استاد گل پاچا الفت، استاد عبدالرووف بی نوا و استاد صدیق الله رشتین در باره و طبیعت شهید

محمد جان فنا در «بهار شاعر»، نوشته اند. یادآوری می کنم ارزش آثار، از این جهت نیز بسیار مهم است که با تایید بزرگان به همراه باشد.
کتاب «د شاعر پسرلی/ بهار شاعر» با یک اثر دیگر کاکای مرحومم تحت عنوان «د فریادی شاعر پسرلی/ بهار شاعر فریادی» در سال ۲۰۰۹م به اهتمام دکتور عبدالرحمن زمانی، توضحیات استاد حبیب الله رفیع و سحر مهجور چاپ و از سوی انتشارات دانش، پخش شده است؛ اما آن چه در این مقاله معرفی می شود، صورت مستقل کتاب «د شاعر پسرلی» است که ۵۸ سال قبل به اهتمام محترم قاسم سوزان در مطبعه ی دولتی چاپ و پس از آن منتشر می شود.
در واقع تداعی نوستالژیک بهار شاعری که در یک بهار خونین در سال ۱۳۵۸هجری شمسی با جمع دیگر افغان های مسلمان و نخبه، به شهادت رسید، مرا واداشت بهار افغانستان را در روز های تداعی کنیم که فارغ از دغدغه های چهل سال مصایب تحمیل جنگ ها، مردم ما را در حیات کاملاً انسانی و آرام، تحریک می کرد با الهام از طبیعت، به رسم فرهنگ زنده گی کمک کنند.
من سعی کرده ام و می کنم تا افغان ها با رجوع به گذشته هایی که رونق فرهنگی و زنده گی داشتند، در شرایطی که با شدت اغراض سیاسی، تهدید می شوند، گذشته ها را در حالی تداعی کنند که در بُرهه های خوش آن ها واقعاً زنده گی می کردند.
بازخوانی نسخه ی تاریخی «بهار شاعر»، همان بهار تاریخی در سال های آرام در سلطنت یک انسان واقعی، معزز و بی نهایت محترم و انساندوست(اعلی حضرت شاه محمد ظاهر رح) در روزگار ما که بیش از همه، زنده گی تهدید می شود، حداقل ملهمی ست که مجموعه ی انسانی این جا، از هر رنگ و هر نوع، فراموش نکنند در ذات(انسان بودن) تمام مرز های سمتی، قومی و زبانی را نفی می کنند.

در نمونـه ای کـه از بهـار شاعر(شـهید فنـا) انتخـاب کـرده ام، در آن جا(ابیات پایانی) طبیعت، خطاب به فنا، شکوه می کنـد کـه آن چـه در بستر او(ذات) رشد یافته اند، فراموشکار اند.

چه قدر مهم است غبار فراموشی ها را بزُدایم و بـه افغـان هـا بگـویم: از بهار لذت ببرند! بهار برای همه است.

چمن وایی
غوړولی چه مې شین بخمل خادر دی
هوار کړی مې خورانو ته بستر دی
لور په لوری لرم سور او سپین او زیړ گل
زمرد لعل و مرجان زما زېور دی
چه سمسور گل و گلزاریم پسرلی کښې
خاکساری او تواضع زما هنر دی
ښکلوم به یې نازک بدن او پښې لاس
که په غېږ کښې زما پروت ښایسته دلبر دی
چه پایمال یم د خوبانو په قدم کښې
د خاین او ظالم سر مې تر نظر دی
باد راوړی د بید یا دښت پیغامونه
یو(فنا) زما د زړه په درد خبر دی

از طریق لینک زیر، کتاب «د شاعر پسرلی» را رایگان دانلود کنید!
https://www.ketabton.com/book/12788

# دنیای شاه شجاع

ایفای نقش، اگر سیاسی باشد، تگرگی ست(ژاله) بر زنـده گـی کـه در شدت آن، ترسیم صورت، در خراش آسیب ها، به نمای مکدر تاریخی نیز مبدل می شود.
در افغانستان ما در ادبیات منتقد، در جایی که خیانت به وطن، در پیونـد با بیگانه خوانده می شود، شاه شجاع، خواسته یا ناخواسته، اصـطلاح یـا عبارتی ست که مثل می شود. در این کنایه، روزگاری ببرک کارمل را مثال می زدند و اگر در الباقی حیات ما، تاریخ- تحریف نشـود، کسـان دیگری اند که در برجسته نمایی روابـط، در همـان دقـت کـه حـال زار وابسته گی ها را از لفافه ی کمک ها، بیرون می کند، ردیف شاه شجاع ها، به چندم خواهند رسید.
امـا شـاه شـجاع تـاریخی در میانـه ی قـرن ۱۹، هنگـامی کـه افغانـان بـا پدیده ی «فرنگی»، آشنا می شدند و این استعمار، اسـلامی نبود(قـدرت مسیحی و اروپایی) مردی را در تالمات آن روزگار گزند می زننـد کـه وقتی در دنیـای او، دنیـای تفکـر، شـعر و زنـده گـی، وارد مـی شـویم، همانند پیری ست که از لحظه های زنده گی در لمحه های عشق، یـک شاه شجاع دیگر را معرفی می کند؛ شاه شجاع عاشـق پیشـه، نـه همـانی که در تاریخ معاصر، درست یا نادرست، سمبول خاینان شد.

باده چون آرد به مستی چشم جادوی تو را
می دهد تعلیم قتلم تیغ ابروی تو را
در بیاض دهر نشگفته ست چون رویت گلی
گل نبیند این قدر رنگینی و بوی تو را
باعث جمعیت دل ها شکنج زلف بود
شانه بر هم زد چرا آن جعد گیسوی تو را
گر بگرید چشم خونبارم چو ابر نو بهار

بشگفاند غنچه های گلشن کوی تو را
از صبا هر دم مشام خشک مغزان تر شود
هر سحرگاهی که آرد نفخه ی موی تو را
ای که گفتی شاه شجاع از ما چه داری آرزو
آرزو دارم که یابم وصل دلجوی تو را

جامعه شناسی قرن نوزده در افغانستان در محکم شدن جغرافیای افغانی در شکل مشت بسته، تبارز هویت ملت یا مردمان مسلمان و افغان که به استعمار، با توهین و سرکوب، نه گفتند، در محیطی که هنوز درایت و کفایت شاهان، حدود و اراضی را کم و بیش می ساختند و مفهوم وطن در واحد سیاسی، به درستی ناشناخته بود، مردی از تبار بزرگان، شاعر و فرهنگی، اما در کسوت سیاستگری بازنده می شود که در شعر او، می توان میل به زنده گی را در نمونه ی سیاسی، در تقلا به توانی بررسی کرد که سعی برای قدرت، در آن روزگار مکدر، هنوز بسیار دور از مفاهیمی بود که بعداً با اتهام پیمان شاه با یاران غیر مسلمانش، او را به تکفیر دوستانی واداشت که در شدت اعتراض مردم ما، بالاخره ننگ یک شکست مفتضح برای مردمانی شد که در توصیف امپراطوری انگلیس، جهانی می نمودند.

زمینه های کنونی، در تدقیق جوانب قضیه، مسایل را از باب فرد و روابط او بیرون کرده اند و در یک فضای بازتر روان شناسی، جامعه شناسی، درک مسایل خارجی، نگرش بر واقعیت های متابعان و حدود ارضی، در منشاآت قدرت که امیران و حاکمان روزگار گذشته، چه گونه میل می کردند، اسباب مختلفی را رونما می کنند تا در تنوع آن ها، بدانیم به خصوص در قرن نوزده، هرچند فارورد پالیسی استعمار، ماشین جهان خواری ست که می بلعد، اما در رابطه ی قدرت و سیاست، می تواند به انعطافی بیانجامد که در افغانستان معاصر تا پیمان های ببرک کارمل و جبهه ی متحد، کسانی مثل می شوند. به این معنی

که نیروی جادویی قدرت با خیره گی بیشتر، می تواند پی آمد هـایی را اغماض کند که کسانی در مثال شاه شجاع ها، نوع دیگری از چهره هـا را تاریخی ساختند.

کتاب «دیـوان شـاه شـجاع درانـی» کـه شـامل اشـعار دری ایـن پادشـاه تاریخی می شود، ما را بـا مـردی آشـنا مـی کنـد کـه وقتـی آهنگـی از شادروان احمد ظاهر و شادروان ظاهر هویدا را می شنویم، جز معدودی نمی دانستند شعر آن آهنگ خوش، از مردی سـت کـه در بـازی هـای سیاسی، نیک نام نیست.

صبح دمید و روز شد یار شبینه خانه رفت
صبح دمید و روز شد یار به این بهانه رفت
یار به این بهانه رفت
یار به این بهانه رفت
شب که پس از هزار روز آن بت رشک مهر و ماه
شیشه به دست قدح به جیب آمده بود عذرخواه
مرغ سحر! تو گم شوی، یار به این بهانه رفت
یار به این بهانه رفت
یار به این بهانه رفت

دیوان شاه شجاع، دنیایی ست که در بازتاب شعر، یافـت چهـره ی او را برخلاف قدرت، سرگردانی ها و بالاخره تلخی های حضور اسـتعمار و در کمین مرگ، به مردی مـی کشـاند کـه خیـال او در زیسـتن، حـظ، انتظار و وصال، رخت از روگار می بندد و در این اعتکـاف، روح فقـط در کالبد عشق می تپد.

بی وفا یارم! جدایی از تو شد از ما نشد
ترک بزم آشنایی از تو شد از ما نشد
می نمی دادم ز اول دل به مهرت ای نگار
ز ابتدا این دلربایی از تو شد از ما نشد

من هم از کویت اگر برخاستم معذور دار
زان که ترک آشنایی از تو شد از ما نشد
ممتزج بودیم با هم هر دو چون شیر و شکر
عاقبت رسم جدایی از تو شد از ما نشد
دور گشتی از من مهجور پیوستی به غیر
خوب شد که کاین بی وفایی از تو شد از ما نشد
بسته بودی با شجاع الملک سر عهد و وفا
عاقبت این بی وفایی از تو شد از ما نشد

***

مرا صید و تو را صیاد گویند
تو را با این فنت استاد گویند
اگر پرسی غم دل ها ز عشاق
به آه و ناله و فریاد گویند
تو را سیمین بر و شیرین ستمگر
مرا محنت کش و فرهاد گویند
اسیر غمزه ی چشم تو صد دل
از آن چشم تو را صیاد گویند
نمی پرسی گهی حال اسیران
از آن سرو تو را آزاد گویند
کسی که دستگیر من مدام است
شجاع او را شهِ بغداد گویند

استاد عبدالغنی برزین مهر(مصحح و مهتم دیوان شاه شجاع درانی) در مقدمه ای که نوشته است، تذکر می دهد بیشتر ابیات دیوان شاه شجاع، در روزگار تلخکامی های او در قلعه ای در پشاور، سروده شده اند.
در کتاب «واقعات شاه شجاع» که گفته می شود بخشی را به قلم خود نوشته است، دشواری های او پس از خلع سلطنت، وی را با دربار

مهاراجه رنجیت سنگھ آشنا می کند که آن مرد حیله گر، هرگز وفایی نمی کند که در سلطنت اعلی حضرت تیمورشاه، به قدرت افغانان، احترام می گذاشت. کمک به شاه شجاع در بدل دریافت الماس کوه نور و اخذ امتیاز در معاهده ی لاهور که در شراکت مستقیم با انگلیس، آینده ی شاه شاعر را مکدر ساخت، در نیش هایی که به زنده گی می خورند، همانند ابیات بالا، شاه تاریخی را بسیار حزین کرده اند که در نمونه های مختلف، دنیای خصوصی او در تندر حوادث، دستخوش تغییر می شود و در بوران دشواری ها، سرنوشت شوم او در شاه شهید بود.

آنانی که مرا با تو رسیدن نگذارند
گر ناله کشم ناله کشیدن نگذارند
فریاد ز خوبان جفا کیش که خونم
بر خاک بریزند و تپیدن نگذارند
در باغ وصال تو رقیبان همه گلچین
یک گل به منِ غمزده چیدن نگذارند
خواهم به برشَ آیم و بینم رخ آن ماه
اما چه توان کرد که دیدن نگذارند
قطع نظر از بوسه نمودیم که دشنام
از لعل لب یار شنیدن نگذارند
ای شاه شجاع! آه ز بی داد رقیبان
در بزم وصال تو رسیدن نگذارند

بر این روال، حد فاصل شاه تاریخی از چهره ای ایجاد می شود که در تاریخ معاصر افغانستان، شناخت از شاه شجاع، به مردی خلاصه شده که در بازی های روزگار، خدنگ فتنه را به پای او زدند. یارانه ی او با انگلیس به طمع قدرت، همانی نشد که شاید در روز های خوش، ذوق او را سیراب می کرد تا در خلوت خوبرویان، در دنیای سوای سرنوشت

سیاسی، بیش از یک قرن و نیم، زمانی که اشعار او را می خوانیم، تعجب کنیم: شاه شجاع سیاسی و شاه شجاع شاعر، دو مسئله ی متفاوت اند.

کتاب «دیوان شاه شجاع درانی» به تصحیح و اهتمام پوهنمل استاد عبدالغنی برزین مهر و به همت انتشارات دانش، منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب به فاصله ی یازده سال، در ماه ثور سال ۱۳۹۱ش صورت می گیرد. این کتاب، همین اکنون در کتاب فروشی دانش، رو به روی مرکز تجارتی رحیم گردیزی، واقع جاده ی ده افغانان- دهن باغ، به فروش می رسد.

در صحبتی که با پوهاند استاد مجاور احمد زیار داشتم، ایشان از اشعار پشتوی شاه شجاع نیز یادآوری کردند که متاسفانه به دلیل سهل انگاری کس یا کسانی، مفقود شده است.

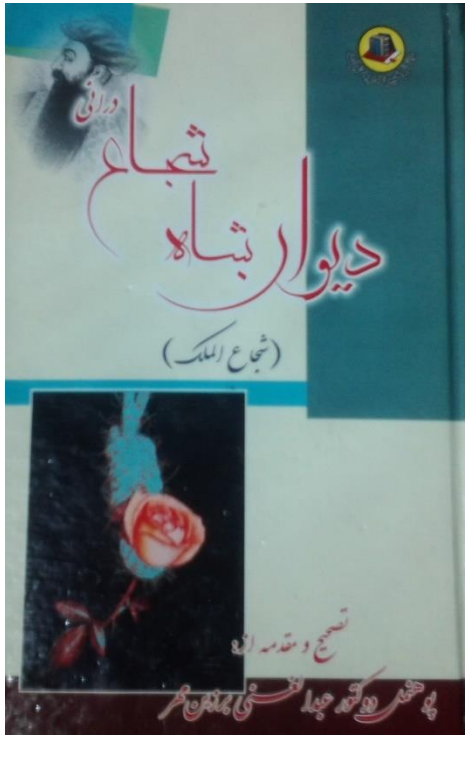

# روح ملت ها

پس از ختم جنگ دوم جهانی، تیوریزه سازی برتری نژادی از رونق افتاد؛ هرچند تبعات آن هنوز در کشور هایی به نام نژاد آریا، مصروف تحمیق مردم اند، اما منطق سخیف این باور به پایان عمر نزدیک می شود.

قسم دیگر تحلیل اثرگذاری کشور ها و ملت ها به اثر اعتقاد ایدیالوژیک که روزگاری استعمار اروپایی را به نام قوم برتر(آریا) با تحمیل سلطه ی شاهان و امیران، بالاخره به سرتاسر جهان کشاند، شگفتی های کشور ها و ملت هایی را آشکار می سازد که امروزه چند قطب مهم قدرت و زنده گی به شمار می روند.

اثرات ژرف کتاب «روح ملت ها»، اثر آندره زیگفرید، باز کردن فضای فکری ای بود که از کنار باور های نژادی می گذشت. در شش فصل از هفت فصل این کتاب، خصوصیات تمدن بالنده ی غربی با عواملی برجسته می شوند که اکثراً با تاثیر از طبیعت، روی طبایع انسانی، تاثیر می گذارند.

در مجموع در دایره ی تمدن غربی، روسی در پهنای سرد طبیعت، انگلیسی پس از شناخت وسعت ابحار، آلمانی مقید، صور فرانسوی و امریکایی که در خانه ی بزرگ عاری از وهم عتیقه فارغ است، تکامل مدنیت غربی را با وجود توحش جنگ های هولناک جهانی، اما به بلندترین دست آوری های زنده گی می رسانند.

رمزگشایی این حقیقت که اثرگذاری طبیعت و سازگاری با آن ها تاثیرات شگرف دارند، در «روح ملت ها»ی آندره زیگفرید، تحلیل جامعه شناسی و انسانی شناسی بسیار جالبی ست که از کنار تعریف های عمومی جهش و انگیزش مکتب ها می گذرد.

فصل اول: چهره ی جدید جهان، فصل دوم: واقعبینی لاتینی، فصل سوم: هوشمندی و ابتکار فرانسوی، فصل چهارم: سرسختی انگلیسی، فصل پنجم: حس انضباط آلمانی، فصل ششم: صوفی منشی روسی، فصل هفتم: بالنده گی امریکایی و در نتیجه، روح ملت هایی را تحلیل می کند که در نوسان تاریخ، اما به عقب برنگشته اند.

غرب، پس از پایان استعمار که نشانه های تاریخی آن ها تقریباً در تمام کره ی زمین مشهود اند، با دست فرازی مدنی، تکنالوژی و زنده گی، به گونه ی دیگر در زنده گی ما حضور دارد.

مهم است با شناخت روحیات ملت هایی که پس از صدمات جدی تاریخ، نه فقط بیرون شدند، بل اوج گرفتند، در جغرافیا های محکوم که متاسفانه در بسیاری هنوز از میراث فرهنگی استعمار هویت می سازند(باور های آریایی و فارسی) کمی به پیرامونی نیز بنگریم که روند سازگاری با طبیعت، چه گونه مردمانی را موفق می سازد که با پایان استعمار و منابع آن، اما در بستر قانونمندی ها به آرامش های زنده گی رسیده اند.

پنهان نیست که حتی مزایای زنده گی در غرب نیز از آفات در امان نمی مانند. بخشی از معضلات آن ها از مجرای کشور هایی ست که در آن جا تاریخ استعمار دارند. عدم توازن، رشد خشونت و فقر، روی جوامعی هم تاثیر منفی می گذارند که با یافت اخبار فساد، فحشا و نهیلیسم، می بینیم جای صد در صد امن وجود ندارد. با وجود این، آرای بلند تایید زنده گی در غرب، افرون بر چند قطب قدرت، چندین قطب خوب زنده گی در جهان را تشکیل می دهند.

در کتاب روح ملت ها، آن چه بر جاذبه ی درک رفاه و بزرگی کشور ها می رسد، وحدت روحی و جسمی حاصل از اثراتی ست که طبیعت و تاریخ، روی مردم برجا گذاشته اند.

روس ها با پذیرش تنوع قومی، به چنان وسعت جغرافیایی رسیدند که پس از سقوط اتحاد شوروی نیز بزرگ ترین کشور جهان را دارند. وصف «صوفی منشی روسی» آندره زیگفرید از روس ها، درک روس ها از طبیعتی ست که در پهنای یک کشور بزرگ، اما سرد، دیگران را نیز فهمیده بودند. در طول تاریخ این تبارز روسی، آن چه در روسیه ی کنونی باقی مانده، نمونه ی بسیار بارز ندارد که جدا از تحولات قفقاز و محدوده ی تاریخی بخشی از ترک ها، روس ها را نفی کرده باشند.

دنیای ابحار، جزیره نشینان انگلیس را به وسعت فهم دنیا کشاند. انگلیس ها پس از پایان استعمار مستقیم مستعمرات شان، در دیراه ی روابطی که آهسته آهسته به کشور های مشترک المنافع رسید، هرچند محدود به جزیره نشینانی شدند که در قرون وسطی از آن جا لبریز شده بودند، اما شان بریتانیایی را با زبان جهانی انگلیسی و شناخت استراتیژیک و تاثیر روی جغرافیا ها حفظ کردند.

آلمانی اصول گرا با فوران نازیسم، از حوصله ی تاریخ خارج شد، اما پس از سقوط آلمان نازی، زود به آلمانی مبدل می شود که امروزه استعداد تبارز جهانی را با اقتصاد اصولگرا در دست دارد.

ادبیات جهانی فرانسه، مردمانی را تشهیر می کند که در وسط جغرافیای اروپا از شمیم تاریخ آسیا و تمدن های شمال افریقا می توانستند تخیل خویش را وسعت ببخشند. همین مشغله ی فکری، روزی آنان را بزرگترین صاحبان دنیا معرفی می کرد. زبان فرانسوی، قبل از انگلیسی، زبان اول جهان بود.

و بالاخره مهاجران اروپایی که در وسعت امریکای کنونی، دغدغه ی حفظ میراث عتیقه ی آبایی نداشتند، آن قدر به اوج تمدن غربی نزدیک بودند که از منابع طبیعی و فرصت های تنفس اقتصادی، موازنه ی زمین را برهم زدند. انباشت سرمایه در آرامش هایی که

طبیعت عظیم و سرشار از منابع، باعث تشویق می شـد، امریکـایی را بـه عمل گرا ترین اتباع زمین مبدل ساخت.
اثرات خلط طبیعـت در وفـرت منـابع و وسـعت زمـین، تـاثیرات روانـی شگرف را نمایان می کنند که بخش هایی از خـانواده ی بشـری، بـدون تعریف امتیاز نژادی، در وفق بهتر با طبیعـت، زمانـه را خـوب تـر درک کرده اند.
اگر ناهنجاری هـای رفتـار انسـانی واقـع نمـی شـدند و در جنـگ هـای جهانی، منابع انسانی و اقتصادی، دایره ی تمدن غربی را نمـی کاسـتند، دانش و سرمایه، آنان را با فاصله ی چند سده از ما، پیشتر می بُردند. در نتیجه نمـی خـواهم در شـگفتی آن چـه واقـع شـده و در برابـر ماسـت، تابلوی اعلانات خارجی شویم. بل فهم بهترین وفق انسانی با طبیعت که از منابع و موقعیت های آن به خوب ترین ماحصل می رسند، پنـداره ی جذاب خلق اثر می سازد.
یادآوری:
از طریق لینک زیر، کتاب «روح ملت ها» را رایگان دانلود کنید!
https://www.ketabton.com/book/12761

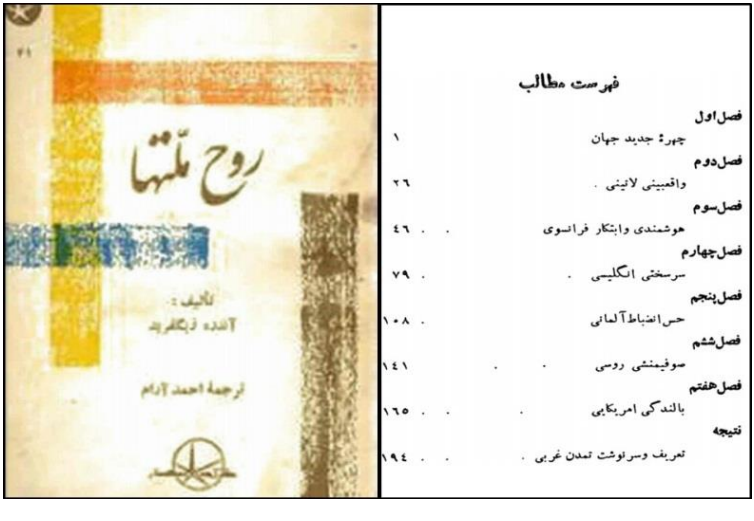

# کتاب های دری افغانی

رونـق فرهنگـی در افغانسـتان معاصـر، بـه خصـوص در دومـین امـارت مرحوم امیر شـیرعلی خـان، جایگـاه نویسـنده گـان را دوبـاره مشـخص ساخت، اما تجاوز دوم انگلیس، عمر تحرک نـو فرهنگـی مـا را کـه بـا توريد ماشین های صنعتی، چاپ نخستین جراید و انتشار کتاب ها را هم در برمی گرفت، کوتاه می سازد.

در امارت اعلی حضرت امیر عبدالرحمن خان، جامعه ی مـا کـه بـه اثـر چند دهه تجاوز و دسایس رذیلانه ی انگلیس هـا، آسـیب هـای جـدی دیده بود، بیشتر در حد تمرکز سیاسـی، اقتصـادی و عمرانـی بـاقی مـی ماند. امیر با کفایت با همسان سازی جغرافیای تحت تسلطش و مهـارت های دیپلوماتیک، داخل افغانستان را از شر انگلیس، پاک می کنـد. بنـا بر این، در کنار افزودی به توان نظامی، توجه بـه خودکفـایی کـه بـرای نخستین بار کارخانه های افغانی در این زمان بـه تولیـد انبـوه نیـاز هـای اردو و مردم اقدام می کنند، با ساخت و ساز کاخ ها، ویلاها، بـاغ هـا و اماکن عام المنفعه، پیش زمینه هایی هم ایجاد می شوند که بعداً در بستر آن ها، رونـق فرهنگـی امـارت مرحـوم حبیـب الله خـان، حتـی شـهرت منطقه یی به دست می آورد.

در سـلطنت اعلـی حضـرت امیـر عبـدالرحمن خـان، در کنـار چـاپ گسترده ی کتاب های نصاب رسمی مدارس، صد ها عنوان کتـابی نیـز منتشر می شوند که امیر، جهت آگـاهی هـای علمـی و توجیـه سیاسـت های خودش می خواست.

جنبش مشروطیت و عطش مرحوم امیر حبیب الله خـان، رونـق فرهنگـی افغانستان را به جایی می رسانند که «سراج الاخبار افغانی»، انگلیس های مزرور را تحریک می کند تـا بـه هـر وسـیله ای کـه باشـد، جلـو آن را بگیرند. در این زمان، چاپ کتاب به انبوه می رسد و مردم ما در ماهیت

ادبیات دری، نوآوری هایی را می بینند که مرحوم علامه طرزی، سعی می کرد به جای ادبیات عرفانی جمود فکری، مداحی و گدایی شعر فارسی، وسیله ی فرهنگی نوشتار، با ذهنیت دهی مثبت مردم، به تعالی اجتماعی کمک کند.

برخلاف چند حسود مغرض که می خواهند شاهکار های نظم و نثر علامه طرزی را تحت تاثیر جمود فکری آثار کلاسیک فارسی قرن ها قبل، تحریف کنند، زبان دری در این زمان، برای اولین بار در افغانستان و حتی در سطح منطقه، به وسیله ی مهم و مقدسی مبدل می شود که بسیار با آلوده گی های عرفانی، شعر مداحی و جعل شاهنامه سازی ها کاری نداشت. از همین زمان است که استفاده ی گسترده از ادب دری برای بیان خواسته های ملی و اولویت های سیاسی و اجتماعی، کُل جامعه ی افغانی را تحریک می کند.

در سلطنت امیر حبیب الله خان، علامه طرزی با ترجمه ی کتاب های غربی، فرهنگیان افغان را تشویق می کرد با نگرش به دنیای وسیع سوژه، سعی کنند از داشته های جهانی برای غنای فرهنگی افغانستان، استفاده کنند تا محدود به میراث فرهنگی جمود فکری فارسی نمانند.

چاپ انواع کتاب و نشریه در سلطنت های امیر حبیب الله خان و شاه امان الله، آن قدر جالب و وسیع اند که اگر نشرات هندی آن زمان را سوا کنیم، در کیفیت و کمیت، به سطح منطقه، قابل ستایش اند.

از سلطنت شهید اعلی حضرت نادرخان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، رونق فرهنگی نو افغانستان که به کُلی با گذشته ها فرق داشت، در تنوع سوژه و سرمایه گذاری هایی که می شد، به هزاران عنوان کتاب هم می رسد.

ما طی سال های اخیر، چنانی که درگیر هجوم فرهنگی بیگانه استیم، درگیر رونق فرهنگی داخلی خود نشده ایم؛ هرچند عدم توجه کافی دولت های بازار آزاد در این زمینه، مشکل اصلی خوانده می شود، اما

در فضای باز کنونی، عدم بازنگری و عدم بازچاپ آثاری که متاسفانه تا پایان امارت ملایان، ضد مشی حکومت های ایدیالوژیک، خوانده می شدند، غبار طولانی را روی هزاران زحمت فرهنگیان افغان، گسترده اند.

نشرات افغانی، به خصوص از زمان امارت مرحوم امیر حبیب الله خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، یک خصوصیت بسیار مهم دارند. می دانیم که آن چه در این فاصله، عبارت از کار فرهنگی ماست، تحت تاثیر حکومت های ملی که اساسات و مواد افغانیسم را به وجود آورده اند و از رهگذر کمی و کیفی، اکثراً متاثر از ایدیالوژی های چپی و راستی نیستند، شناخته می شود.

اهمیت بازنگری و بازچاپ کتب دری افغانی در حالی که در تمام عرصه ها، از نیاز های نسل جوان ماست که آن ها را نخوانده اند، تا پُر کردن خلایی که با کمبود کنونی چاپ داخلی، به نوعی برای نشرات خارجی زمینه ساخته اند و نیز به دلیل اغراض نشریات خارجی که ذهنیت های ضد افغانی نضج می یابند، مهم می باشد.

جالب تر از همه، تنوع، کمیت و کیفیت کتب دری افغانی هستند که متاسفانه حافظه ی تاریخی این بخش ما، به اثر حکومت های ایدیالوژیک، کاملاً آسیب دیده است(فراموشی).

در زیر، کتابی را معرفی می کنم که نمایانگر یک بخش مهم رونق فرهنگی افغانستان از زمان دومین سلطنت مرحوم امیر شیرعلی خان تا اواخر ریاست جمهوری شهید محمد داوود می باشد.

در کتاب «فهرست کتاب چاپی دری افغانستان» که در سال ۱۳۵۶ش منتشر شده است، گنجینه ای از کتاب های دری افغانی، معرفی شده اند. نگاهی به عناوین و مشخصات آن ها، اهمیت بازنگری و بازچاپ آن ها را آشکار می سازد.

«فهرست حاضر که یک «فهرست عمومی» می باشد، تعداد ۱۲۰۰ کتاب از فرآورده های فکری نویسنده گان و مترجمان و شاعران وطن را احتوا می کند که همهء آن ها مستقیماً دیده شده و هیچ کدام از روی فهرست دیگری گرفته نشده است.

قرار بود کتاب های پشتو و دری چاپ افغانستان در این فهرست، یک جا نمودار گردند، ولی معلوم گردید که محقق فاضل و پُرکار، شاغلی حبیب الله رفیع، فهرست کتاب های پشتو را به نام «پښتو پانګه» در دست تهیه دارند و به تعداد ۵۰۰ جلد اثر شدهء زبان پشتو در افغانستان و پشتونستان و هندوستان و اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه را در جلد اول آن به ترتیب الفبایی نام مولفان، آمادهء چاپ گردانیده اند. بنا بر این و با مفاهمه ای که صورت پذیرفته، این فهرست به کتاب های زبان دری و کتبی که متن آن ها به هر دو زبان، تهیه شده، اختصاص پیدا کرد...

از هنگام ورود ماشین چاپ به افغانستان تا امروز، یعنی در ظرف قریب یک صد سال، تعداد کتاب های مطبوع به زبان دری در داخل کشور، بدون کتب درسی و قوانین و پامفلیت ها، تخمین به ۲۰۰۰ هزار عنوان بالغ می گردد که این فهرست بیشتر از نیمهء آن را در خود دارد و نمایانگر همهء آن ها نمی باشد، زیرا دست یابی به همهء این کتب در یک فرصت محدود میسر نمی شود و جست و جو های دوامدار و پی گیر را ایجاب می نماید.

سعی بر این است که این مجموعه در فرصت های بعدی کاملتر و باز هم کاملتر گردد و سرانجام در برگیرندهء همهء آثار چاپ شده در افغانستان باشد.» (فهرست کتب چاپی دری افغانستان، حسین نایل، انتشارات انجمن تاریخ افغانستان، کابل، سال ۱۳۵۶ش، صفحه ی ۸)

متوجه استید که آن چه در این کتاب درج شده، در حالی که فقط بخشی از ۲۰۰۰ عنوان کتاب های دری افغانی را معرفی می کند، به قول مرحوم استاد حسین نایل، شامل کُل کتاب هایی نمی شود که به زبان

دری افغانی، از دومین امارت مرحوم امیر شیر علی خان تا سال تالیف کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان/ ۱۳۵۶ش»، چاپ و منتشر شده اند.

به یاد داشته باشیم با وجود نبود وجوه کافی، دولت های پیشین افغانستان، در توجه به امور فرهنگی، هر آن چه از آن ها ساخته می آمد، کم نگذاشته اند. در حالی که در همان زمان، ایرانیان بیشتر با پشتوانه ی پول نفت، موفق می شوند صد ها عنوان کتابی را که اکثراً ترجمه بودند، چاپ کنند.

چنان چه یادآوری کردم، از اصلی ترین دلایل کتمان حقایق رونق فرهنگی ما پس از هفت ثور، روی کار آمدن حاکمیت های منفور ایدیالوژیک است. در حاکمیت های کمونیستی، هرچند چاپ انبوه کاپی کتاب های ایرانی، به خصوص در ریاست عبدالحق واله در «موسسه ی دولتی انتشارات بیهقی» که خانواده اش سیاست های خارجی حکومت بچه ی سقا را مدیریت می کردند و وابسته به آنان بودند، محسوس بود، اما عمد بازچاپ کتب دری ایرانی یا به اصطلاح فارسی، به گونه ای به جذب داده های هجوم فرهنگی مجوس/ فارس، میدان داده است.

از گذشته ها، به ویژه از دهه ی چهل شمسی، تورید کتب دری ایرانی به افغانستان بیشتر شده بود، اما قانونمندی های فرهنگی آن زمان، اجازه نمی دادند هر گندی را وارد جامعه ی افغانی کنند.

به دلیل اهمیت توجه به کمیت و کیفیت کتبی که در داخل افغانستان چاپ و تکثیر شده اند، معرفی کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان» را مهم شمردم.

خوشبختانه اکثر کتاب هایی که در داخل افغانستان تا قبل از کودتای هفت ثور، منتشر شده اند، یافت می شوند. بسیاری به همت پروژه ی

امریکایی «کتابخانه ی دیجیتال افغانستان» و «کلکسیون های دیجیتال افغانستان» در فضای مجازی به راحتی نیز در دسترس قرار دارند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «فهرست کتب چاپی دری افغانستان» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12805

# کتاب های روشنگر

طرح مسایل نو، مستلزم دانش و آگاهی بیشتر می باشد. چه گونه گی برخورد با فرهنگ و تاریخ در افغانستان از عوارض برداشت های ناسالم و سیاسی به دور نمانده است. این فرهنگ سازی که در حدود یک قرن ادامه یافت، در اکثر موارد، دچار عارضه ای می شود که اکنون می بینیم تعیین عمق تاریخی جعلی به جای واقعیت، مجعولات را تعمیم می دهد و خوانش نادرست و سیاسی از مفاهیم فرهنگی، حالا به دست آویز مهم جهت افغان و افغانستان ستیزی های مشهود، مبدل می شود. با درک این مُعضل که اگر با نوآوری، نقد و ارائه ی آگاهی های بیشتر، در برابر عداوت ها نایستیم، تنازع طرف های مدعی، باعث آلوده گی بیشتر جامعه، به ویژه قشر تحصیل کرده خواهد شد. بنا بر این با قبول دشواری ها، اجندای کاری برای طرح مسایل نو، با تهیه ی منابع جامع و در حد کتاب ها، آدرس هایی شدند که در زیر، ۹ عنوان آن ها را معرفی می کنم. هر کدام این آثار جهت یافت راه حل و در پاسخ به اغراض و دشمنی های افراد معلوم الحال، منابع مهم به شمار می روند.

منطق باور به فرهنگ سازی، یحتمل از دشواری هایی منشه می گیرد که می بینیم افغان ستیزی به دست آویز جاهلانی مبدل شده که با سوء استفاده، سوء تعبیر، جعل و افترای تاریخی و فرهنگی، وارد میدان سیاست افغانستان می شوند.

معرفی کتاب حقیقت خورشید:

وقتی به حجم پرداخته های تاریخی جعلیات باستانی منسوب به افغانستان می نگریم، بی گمان این شک مبدل به یقین می شود که چرا هیچ اثر ویژه در مورد هویت و اصالت افغانی، منتشر نشده است. تمام کوشش ها در این عرصه، منحصر به چند مقاله و تحقیق است. روی این ضرورت که باید منبع خاص تبیین اصالت و قدامت هویت ملی

موجود باشد، کتاب «حقیقت خورشید» را از مجموع زحماتی که راجع به اصالت و قدامت نام افغان، نشر شده بودند، منتشر کردم. این گردآوری با بحث های جامع آن ثابت می سازد که نام افغان با الفبای استقراضی از زبان عربی به بیش از هزار سال قبل برمی گردد، اما تبیین آن در زبان های سانسکریت(آواگانا)، در زبانی چینیان(اپوکین) و در کتیبه های ایلامی جنوب ایران(اپگان) قدامت خیلی طولانی دارد. نام افغانستان پیوسته به این حقیقت، به راحتی می تواند عمق باستانی، قرون وسطا و افغانستان کنونی(واحد سیاسی) را وضاحت دهد و تعریف کند. بنا بر این، هرگونه نامگذاری دیگر در برابر آن، اصل تضاد را به میان می آورد. به این دلیل است که در ۱۶ سال اخیر با جعلیات تاریخ باستانی کوشیده اند واقعیت ها را به نفع بیگانه گان، تحریف کنند.

در عقب جلد کتاب «حقیقت خورشید» می خوانیم:

هسوآن «تسانگ»، این مردم(افغانان) را تحت نام اپوکین(اَو- پاکان) بسیار با ایمان و درستکار و بلند همت توصیف کرده است. در واقع، این واژه(افغان) ریشه‌ی بسیار کهن تاریخی داشته و حتی پیش از اسلام، در آثار کهنی چون «مهابهاراتا»ی هندوان و آثار چینیان، به صورت «اپاگانه» و «اپوکین»، ذکر شده است. به گفته ی گریگوریان، برای بار اول به کلمه ی «افغان» در قرن ششم میلادی، «وراهامهیرا= VarahaMihira»، منجم هندی در کتاب خود «پرهات سام میتا - BrhatSamhita» به شکل «اواگانا= Avagana»، اشاره کرده است.

لینک دانلود رایگان کتاب حقیقت خورشید:

https://www.ketabton.com/book/12533

معرفی کتاب آرکاییسم:

باستان گرایی، حربه ی مهم تحریف واقعیت های افغانی نیز شمرده می شود. بنا بر این، ضرورت به اثری که باعث روشنگری در جعلیات آن شود و نیز فهم این حقیقت که ساخت نسخه های باستانی تاریخ، به

ویژه در حوزه ی کشور های اسلامی، روی چه منظور بوده اند، کتاب آرکاییسم را منتشر کردم. ناگفته نماند که توجه به عمق تاریخی به منظور اثرگذاری روانی در جوامع عقب مانده، خود نسخه ای از آلوده گی های فکری ست تا با توهم در گذشته، عقب مانده گی ها و ناکارایی ها را ستر کنند.

مردم با باور های عمق تاریخی، در حالی که ارزش عناصر زمانی را درک نمی کنند، دچار شیفته گی هایی می شوند که در جهان سوم، گرایش های مذموم هویت های قومی را بروز می دهند.

در عقب جلد کتاب «آرکاییسم» می خوانیم:

تفاخر توهم به دوران باستان، مسکن مخدری ست برای جوامع عقب افتاده که از قافله ی پیشرفت های بشری بازمانده اند و می خواهند با نازیدن به موهومات خودساخته ی منتسب به عصر باستان، بر احساس حقارت خود، مرهم نهند.

لینک دانلود رایگان کتاب آرکاییسم:

https://www.ketabton.com/book/12812

معرفی کتاب آریاییسم:

در واقع میزان جعلیات پدیده ی آریایی آن قدر فراگیر است که تا زمان بسط مفاهیم روشنگر انتقادی، ساحه ی تاریخ و فرهنگ ما همچنان آلوده می ماند. طرز برداشت از این جعل، واضع طرز افکاری ست که وقتی تبارز نژادی آن بیشتر می شود، احساس مذموم برتری با قایل شدن به رنگ و پوست به ایجاد نفرت و کدورت می افزاید. تاریخ تولد این جعل از جغرافیای اروپاییان استعمارگر آغاز می شود و تا رشته بافی های گنگ، عمق تاریخی می یابد. برای آن که ساحه ی روشنگری در این زمینه وسیع باشد، با چاپ کتاب «آریاییسم»، وارد پرونده ی مختومه ی این جعل شدم.

در عقب جلد کتاب «آریاییسم» می خوانیم:

... حتی در کتیبه های هخامنشی نیز واژه ی «آری» را با معنی قومی و نژادی نمی یابیم. این واژه نیز لقب تحقیر آمیز دیگر با معنای «شورشی» و «شرور» است که بومیان ایران کهن، علاوه بر لقب «پارسه» به قوم سفاک هخامنشیان بخشیده اند تا نهایت نفرت خود را از حضور ویران کننده ی آنان که عروج شرق میانه را متوقف کردند، برای آینده گان باز گفته باشند. پس اینک کسی پاسخ دهد که این همه هیاهو بر سر واژه و قوم و زبان «آریایی» از چه چیزی جز توهمات و دروغ پردازی های شرق شناسان و زبان شناسان مزدور یهود برآمده است، آیا نباید اهداف و منافع آنان را در به جان هم انداختن مردم شرق میانه با توسل به چنین مفاخرات احمقانه ی ساخته گی و بی ریشه نیک بشناسیم؟

لینک دانلود رایگان کتاب آریاییسم:

https://www.ketabton.com/book/12791

معرفی کتاب آیین های سخیف:

ستیز قومی دیوانه وار گروهک های افغان ستیز، اکثراً با توهم برداشت از تاریخ است. بنا بر این با هر طرح ضد ملی و افغانی، همیشه کوشیده اند چیزی باشند که نه فقط نبوده اند، بل دست آویز آنان جعلیات و مضحکاتی بیش نیست. با نشر کتاب «آیین های سخیف»، ساحه ی اعتقادی دشمنان را حصار کردم. در این مجموعه، واقعیت های مستندی مسجل شده اند که با درک آن ها، شرمساری از آیین های سخیف بیشتر می شود.

در کتاب «آیین های سخیف» می خوانیم:

در نیمهٔ دوم قرن هیجدهم میلادی، مردی فرانسوی به نام آنکِتیل دوپِرُن برای به دست آوردن کتاب زرتشت، رنج سفر به هند را بر خود هموار کرد و پس از تحمل سختی‌های فراوان، سرانجام نسخه‌ای از کتاب اوستا را یافت و با خود به فرانسه آورد. این جست و جوگر

خسته گی ناپذیر چندین سال وقت گرانبهای خود را صرف ترجمهٔ آن کتاب کرد و آن را در سال ۱۷۷۱ میلادی به چاپ رساند و بدین‌سان، اروپاییان را برای نخستین بار با «دانش مُغان» که قرن‌ها در بارهٔ آن داستان‌سَرایی کرده بودند، آشنا کرد. حاصل زحمت او بسیاری از دانشوران آن روزگار را ناامید کرد؛ زیرا اروپاییان در آن کتاب در پی اندیشه‌های ناب فلسفی بودند، اما آن چه می‌دیدند مشتی اوراد بود. وُلتر، تَسخَرزنان پرسید: آیا این زرتشت همین سخنان پریشان و زننده را بر زبان رانده است؟

... یکی از آنان ژان کِلِنز، ایران‌شناس بلژیکی و استاد زبان‌ها و دین‌های هند و ایرانی در کُلِژ دُ فرانس است که پژوهش‌هایش را در بارهٔ اوستا و گات‌ها از چهل و پنج سال پیش آغاز کرده است. از او تاکنون بیش از ده کتاب و مقاله های بسیار منتشر شده است. در بارهٔ موضوع‌های گوناگون مربوط به گات‌ها و اوستا. بیشترین مقاله‌های دانشنامهٔ ایرانیکا را نیز او نوشته است. این پژوهشگر در بارهٔ اوستا و زرتشت، دیدگاه های خاصی دارد که با دیدگاه های دیگران به کُلی فرق می کند. به چند نمونه از آن‌ها اشاره می کنم. به عقیدهٔ او، گات‌ها یعنی کهن‌ترینِ بخش اوستا را برخلاف آن چه تاکنون گمان می کردند، زرتشت ننوشته است و اصلاً زرتشت، افسانه‌ای بیش نیست. با حذف پیامبری به نام زرتشت با کتابی که به او نسبت داده‌اند، چه باید کرد؟

لینک دانلود رایگان کتاب آیین های سخیف:

https://www.ketabton.com/book/12845

معرفی کتاب پور خرد:

تلاش ها به خاطر درک معضلات، به ویژه در ساحه ی تحقیق و تاریخ، نام های بزرگانی را جهانی می سازنند که بدون شک، زنده یاد استاد ناصر پورپیرار در حوزه ی زبان دری از شخصیت های بسیار محترم و معزز است. من برای این که حقانیت، ارزشمندی و مفاد آثار گرانبهای

او را ثابت ساخته باشم، با چاپ کتاب «پور خرد» و مکتوبی عنوانی ریاست جمهوری، از جامعه ی تحقیق و پژوهش افغانان خواستم جهت رهایی از شر سوء برداشت ها و افغان ستیزی های بیگانه گان متوهم در عمق تاریخ، به آثار استاد پورپیرار، رجوع کنند.
در عقب جلد کتاب «پور خرد» می خوانیم:
... و متوجه نیستند که این دشمنی از جانب کلیسا و کنیسه، حتی یک روز هم علیه مسلمانان قطع نشده و بدترین شیوه اش همین قومپرستی، قوم‌تراشی، تاریخ سازی و تاریخ نویسی ست. یعنی مسلمانان را در منطقه ی پیدایش و ظهور اسلام، چنان به جان هم انداخته اند که هیچ کدام از آن دیگری در امان نیستند. هر روزی ممکن است یکی از ما، خون آن دیگری را بریزد، به خاطر این که می خواهد ثواب انجام دهد. بنا بر این اگر ما، اسلام را به عنوان هویت اولیه و اصلی خود می پذیریم، اگر پی می بریم که کلیسا و کنیسه تا چه حد دشمن ما هستند و اگر تصاویر موجود در منطقه، ما را هدایت می کنند که با یک دشمن خونخوار و مستقیم و بی تعارف رو به رو استیم، پس بیاییم نگاه کنیم دانایی هایی که به ما منتقل شده و سراپا بدون سند و مجعولات اند، بخشی از مبارزه ی وسیع کلیسا و کنیسه علیه مسلمین اند. این جا صحبت ترک، فارس، عرب، عجم، اردو زبان و افغانی نیست، این جا صحبت اسلام و ادیان ماقبل اسلام است. آنان نمی خواهند سنگر های شان را به نفع اسلام ترک کنند؛ هرچند که می بینند اسلام در جهان حرکت می کند و اسلام جهان را تسخیر می کند. بنا بر این برای متوقف کردن این توان، دست از هیچ کاری بر نمی دارند. از هیچ توطئه ای کوتاهی نمی کنند و چنان ما را به جان هم انداخته اند که در واقع نمی دانم چه زمانی می توانیم حریف این باور های قلابی شویم که تبدیل شده اند به تعصبات زدوده ناشدنی و هویت نزدیک به هویت خانواده گی. یعنی هر کدام از ما گمان می کنیم که از آن دیگری

برتریم؛ چون سال هایی را که در روی زمین بوده ایم مثلاً پانصد سال از آن یکی بیشتر بوده است یا زبان او، دو تا لغت بیشتر از آن یکی دارد یا ما رستم داشتیم و آن یکی نداشته و یا ما کوروش داشته ایم و آن یکی نداشته است. مطالبی که سرتاپا کودکانه، بدون سند و جاهلانه اند.»

لینک دانلود رایگان کتاب پور خرد:

https://www.ketabton.com/book/12758

معرفی کتاب دری افغانی:

دو سال قبل با انتشار تحقیق جامع زبان شناسی به نام «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!»، طرز برداشت از این پدیده ی فرهنگی مورد منازعه را از دگم و کلیشه، بیرون آوردم. در واقع اگر تعیین مبداء برای عناصر فرهنگی بسیار مشکل است، چه گونه گی ساختار آن ها در گذشته ها مشکل تر می شود.

باور کنونی رایج و علمی از زبان، در حالی که آن را پدیده ی اکستابی معرفی می کند، تاریخ پیدایش آن را با حقایق خط، ادبیات و ساختار گرامی مرتبط می داند. بنا بر این اگر تعیین تاریخ مثلاً صد سال باشد، دشواری پاسخ به این که پیش از صد سال چه بوده، به این منطق حواله می شود که از تاریخ مشخصات بحث شود. به قول استاد پور پیرار:

سیصد سال پس حضور اسلام در ایران نیز زبان فارسی، چندان بی پایه و مایه بود که حتی به نظم درنمی آمد و تا قرن سوم هجری، حتی نمونه و بیتی از شعر فارسی به دست نداریم.

«و یعقوب آرام گرفت و قصد بازگشتن کرد و نامه فرستاد سوی عثمان بن عفان، فرمان داده به خطبه و نماز او را تا عثمان سه آدینه خطبه کرد، یعقوب فرا رسید و بعضی از خوارج که مانده بودند، ایشان را بکشت و مال های ایشان برگرفت. پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر و لبلد

یملک یعقوب ذی الافضال و العدد

قد آمن الناس بخواه و غرته
ستر من الله فی الامصار و البلد

چون این شعر برخواندند او عالم نبود درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامهء پارسی نبود پس یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس پارسی گفتن گرفت. و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان به رود باز گفتندی بر طریق خسروانی و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی. مگر حمزه بن عبدالله اشاری و او عالم بود و تازی دانست. شعراء او تازی گفتند و سپاه او بیش تر از همه از عرب بودند و تازیان بودند. چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف، این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام
بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام
ازلی حظی ور لوح که ملکی بدهید
بی ابی یوسف یعقوب بن الیث همام
بلتام آمد زنبیل و لتی خور بلنگ
لتره شد لشگر زنبیل و هباکست کنام
ثمن الملک بخواندی تو امیرا سقین
با قلیل الفیه کد زاد و روان لشکر کام
عمر عمار تو را خواست و زو گشت بری
تیغ تو کرد میانجی به میان دد ودام...

پس از آن هر کسی طریق شعر گفتن برگرفتند، اما ابتدا اینان بودند و کس به زبان پارسی شعر یاد نکرده بود الا بونواس میان شعر خویش سخن پارسی طنز را یاد کرده بود.» (تاریخ سیستان، صفحه ی ۲۰۸)

ناگزیریم همین سخن مولف ناشناس تاریخ سیستان را بپذیریم، زیرا کسی یا نمونه ای را نیافته ایم که به پیش از این تاریخ، شعر فارسی گفته باشد. حتی نمونه های آمده در تاریخ سیستان را نمی توان و نباید شعر فارسی شمرد، چرا که در هیچ بیتی، جز یکی- دو واژه ی پارسی نمی یابیم. تذکر تاریخ سیستان که تا بدان روزگار، یعنی نیمه ی دوم قرن سوم «نامهء پارسی نبود»، تکان دهنده است و معلوم می کند که تاریخ کتابت به زبان فارسی کنونی، تا چه حد جدید است. مولف تاریخ سیستان همچنین یادآوری می کند که پیش از وصیف و بسام «کسی به زبان فارسی، شعر نگفته بود.»

بنا بر این، مولف ناشناس تاریخ سیستان، خلاف شارحین امروز کتاب وی، لااقل آن قدر انصاف و عقل داشته است که تذکر دهد «اندر عجم کس برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی» و یا «پس از محمد وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود.»

تنازع سیاسی با فرهنگ و حضور عرب، پایه های زبانی را گذاشت که در واقع با حاکمیت سامانیان(بیش از یک قرن) تولد می یابد و در تقابل ترکان با اعراب بسط می یابد و روی ضروریات انسانی از فرهنگ تسامح و تساهل حاکمان منطقه سود می برد و به ما می رسد.

با روشنگری هایی که در این زمینه(زبان دری) کرده بودیم، برای آن که حوزه ی کاربردی و خاص آن(مربوط افغانستان) خالی نماند، ابتکار یک استاد هموطن(محمد حسین راضی) را که چهل سال قبل با نشر کتاب «ادبی دری افغانی»، کوشیده بود اصطلاح ادبی- سیاسی این زبان در افغانستان مروج شود، هرچند در بی خبری، اما اپدیت کردیم. پس

از نشر کتاب «دری افغانی» در کابل، لطف و تذکر هموطنان به این فهم کمک کرد که این ابتکار و نوآوری، چهل سال قبل به وقوع پیوسته بود. شادمانی این خبر با رفع این اتهام توام شد که گویا مسئله ی ما، خدا ناخواسته ایجاد تفرقه و تحریف است.

در تحقیق جامع «دری یا به اصطلاح فارسی، زبان مادری چه کسی؟!» به درستی تبیین شد که این زبان با خصوصیات متحول و متداخل از ده ها زبان دیگر، هیچ مشکلی در اختیار اصطلاح نو(دری افغانی) ایجاد نمی کند.

در عقب کتاب «دری افغانی» می خوانیم:

... برعکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی»، به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خاصتاً در دهه های معاصر(۴۰ تا ۶۰ شمسی) ذهنیت عامه را در تأئید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجحیت آن را بر زبان «دری» در اندیشه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت.

نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی اندیشه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب (فارسی دری) هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.

در دهه های ۷۰ و ۸۰ جنگ های خانمان سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنا بر این، نسل های

آینده ی افغانستان، نمی توانند با وضاحت و استدلال از داشته های فرهنگی- زبانی خویش، به دفاع بپردازند.
لینک دانلود رایگان کتاب دری افغانی:
https://www.ketabton.com/book/12780
معرفی کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می شوند:
توجه بر این حقیقت که حداقل مدخلی به منظور ورود در بحث های کلان روشنگری، واجب است، زیرا هضم اجتماعی بحث های کلان نوآوری و نقد، آسان نیست، مرا تشویق کرد با چاپ کتاب «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند»، مجموعه ای از آن روشنگری های تاریخی را ارائه کنم که شامل شمه ای از انتقادات و اسناد به منظور شناخت جعلیات تواریخ خراسانی- فارسی می شود. منطق این مجموعه، اجتناب از محور هایی ست که شعور توده ها را گروگان می گیرند.
در عقب جلد کتاب «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» می خوانیم:
آندریا: سرزمین فلاکت بار، سرزمینی ست که قهرمانی نپرورد!
گالیله: نه آندریا! سرزمین فلاکت بار، سرزمینی ست که در آن جا نیاز به قهرمان باشد!...
لینک دانلود رایگان کتاب زمانی که مفاخر ناچیز می شوند:
https://www.ketabton.com/book/12827
معرفی کتاب مُنحنی تاریخ:
یکی از سردمداران معروف ستمی به تاسی از جعلیات کشور های همسایه، همیشه وارد بحث های سیاسی می شود. بنا بر این، قبول جعلیات تاریخی- پارسی ساخته ی ایران در تاجکستان و اخذ و بسط آن در افغانستان، ما را وداشت با نشر کتاب «مُنحنی تاریخ»، بار دیگر کام دشمنان را تلخ بسازیم. در این کتاب، تبیین این واقعیت ها که جهانگشایان عتیقه، بدترین جانوران تاریخ بوده اند، ارزش تحقیقاتی را نشان می دهد که به تمام ضمایم آن، از جمله جعل کتیبه ها و ساخته های جعلی، توجه شده است.

در کتاب «مُنحنی تاریخ» می خوانیم:
پرده ی اول: در طول چند هزار سال در سرزمینی وسیعی که از مصر و بین‌النهرین تا فلات ایران و پامیر وسعت دارد، شگرف‌ترین مظاهر دانش و تمدن بشری، پا به عرصه ی هستی نهاد. ریاضیات مصری، نجوم بابلی، فلزگری کاسی و مانایی و لولوبی، مدنیت خوزستان و حوزه ی هلیل‌رود، جغرافیا و زمین‌پیمایی و تقویم‌شناسی سیستانی، نظام‌های اجتماعی و سیاسی و دینی متنوع و نیز انبوهی از مدارک ملموس که ویترین موزه‌هایی در سراسر جهان را پُر کرده‌اند.
پرده ی دوم: جهان‌گشایی به نام کورش که تجاوزگری او را با لقب کریه «نخستین امپراطوری جهان» زینت داده‌اند، با این سرزمین بزرگ و آکنده از دانش و فرهنگ و مناسبات بشری چنان کرد که دیگر هرگز حتی برای یک روز به روزگار پیشین خود باز نگشت. تمامی مظاهر مدنیت این سرزمین درخشان که در طول هزاران سال شکل گرفته و رواج یافته بود، جای خود را به سلطه‌گری تمام‌عیار نظامی، وحشیگری دینی، تمامیت‌خواهی فکری، برترانگاری نژادی و سلطه‌گری مسلحانه با توجیه مذهبی داد.
لینک دانلود رایگان کتاب مُنحنی تاریخ:
https://www.ketabton.com/book/12855
معرفی کتاب نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی:
در واقع اگر از فردوسی و شاهنامه اش با ارزشمندی آوردن نام ها(نام افغانستان در این کتاب هزار سال قبل وضاحت دارد) بگذریم، از بدترین نشانی های فرهنگی در حوزه ی زبان دری، شمرده می شوند. سطح استفاده به منظور نفرت قومی، توهین و تحریف از این کتاب و فردوسی، به اندازه ای بلند است که حتی باعث شک حامیان آن می شود.

در صد سال اخیر، کوشش های زیادی شده اند تا با افزودی ابیات جعلی در شاهنامه، آن را همسو با برداشت هایی بسازند که به ویژه در ایران متاثر از فاشیسم و نازیسم هیتلری، جزو رسمیات فرهنگی بودند و به جمهوری اسلامی ایران نیز می رسند.

دکتور منوچهر «اقبال»(وزیر پیشین وزارت فرهنگ ایران) در باره ی شاهنامه و فردوسی می گوید:

شاهنامه، کتابی پُر از دروغ و افسانه و یکی از اسباب عقب مانده گی فکری ما ایرانیان بوده و است. بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه یی، غیر واقعی و دروغینی که تنها در کتاب سراندر پا دروغ «شاهنامه» و مثل آن، از آنان یاد شده، چیزی دیگر نبوده اند که از جمله ی آنان می توان به این افراد خیالی، اشاره کرد: «کیومرث، جمشید، فریدون، گشتاسپ، لُهراسپ، کیکاووس، رستم، سهراب» و شخصیت خیالی و منفی بافته ی «افراسیاب تورانی» و گنده بافی هایی از این گونه که مادران، گاهی برای خوابانیدن بچه، داستان های سراپا دروغ آنان را تعریف می کنند و کودک را از همان کودکی به «فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی»، خو می دهند...

در کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، آمده است:

این بیت، بر خلاف تصور حضرات شاه پرست و سلطنت طلب و پان ایرانیست، از فردوسی نیست و کاملاً شعر من درآوردی و بی اصل و نسب و جعلی ست که از روی یک بیت دیگر فردوسی با دستکاری و جعل آشکار، ساخته شده است.

مجتبی مینوی که خود از ارکان شوونیسم فارس بود، در نتیجه ی عذاب وجدان ادبی، عاقبت در نخستین جشن طوس که در تیرماه ۲۵۳۴ شاهنشاهی(۱۳۵۴ شمسی) در مشهد برگزار شد، مجبور به اعتراض بر این شیادی های ادبی گردیده و خطاب به پیر و پاتال ها و مترسک های شرکت کننده در این به اصطلاح جشن، معترضاً گفت:

شعر «چو ایران نباشد، تن من مباد/ بر این بوم و بر، زنده یک تن مباد» از فردوسی نیست. در تمام شاهنامه، چنین بیتی نیست. نمی دانم کی دلش خواسته است چنین بیتی بسازد و به فردوسی نسبت بدهد.
یکی از ویژه گی های تبلیغات فاشیستی، بازگشت به گذشته و بازخوانی تحریف آمیز تاریخ است. تئوری پردازان فاشیسم می کوشند تا آن چه را که با زنده گی، قابل توجیه نیست، با احضار ارواح توجیه کنند. آنان «تئوری» نژادی خود را بر تحریف خودسرانه ی تاریخ بنا و برتری نژاد آریایی و به ویژه شاخه ی ژرمن آن را با تعبیر ویژه ای که از تاریخ تمدن بشری به دست می دهند، توجیه می کنند. مقلدان هیتلر و گوبلز در ایران نیز همین شیوه را در پیش گرفتند. به تاریخ ایران باستان روی آوردند. مُرده گان را فراخواندند تا زنده گان را دفن کنند. به زرتشت و اوستا دست یازیدند تا بر اندیشه های نوی که در قلب ها و مغزها راه می یافتند، چیره شوند. مشتی روشنفکرنمای خرده بورژوا و عده ای از خدمتگزاران سفارت انگلیس و شرکت نفت انگلیس به سوی تحریف تاریخ ایران، هردود(دسته جمعی وارد شدن) کشیدند. آنان مبارزات مردم ایران، از مزدک تا مشروطه و جنگل را یک سره به دور افکندند. روی خودکامه گی ها، خیانت ها و ستمگری های شاهان پرده انداختند و بدین ترتیب، تاریخ هزار و چهارصد ساله ی پس از اسلام ایران و به ویژه جنایات صد ساله ی استعمار، از یادها رفت و سر پهلوی به دم ساسانی پیوند خورد. در همین رابطه بود که پای شاهنامه ی فردوسی به میان آمد. خدمه ی تبلیغات فاشیستی و گردانندە گان «پرورش افکار» رضا شاهی، این اثر بزرگ را مائده ی آسمانی یافتند. این اثر، طی سده ها در قلب های مردم ایران راه یافته و اعتبار عظیمی کسب کرده بود که می شد از این اعتبار، سوءاستفاده کرد. نام کتاب هم «شاهنامه» است و در آن، کلمه های شاه و رزم و جنگ و گرز و نژاد و ایران و غیره، صدها بار تکرار شده و توجه اصلی

آن معطوف به ترکستان و عربستان است، نه استعمار. بنا بر این، به شیوه ی روسپی وار فاشیستی، می توان ادعا کرد که فردوسی، همان حرف هایی را می گفته که امروز فاشیسم می گوید و رضا خان می خواست. از این جا بود که دربار پهلوی و روشنفکران خودفروخته ی فاشیسم زده، پیش از جنگ دوم جهانی، تحریف شاهنامه را به طور گسترده آغاز کردند و «تقی زاده» ها، درست در زمانی که قرارداد خائنانه ی ۱۹۳۳م را با شرکت نفت انگلیس امضاء کرده و به نام پیروزی مردم ایران، چراغانی می کردند، جشن و چراغانی دیگری هم به حساب «هزاره ی فردوسی» به راه انداختند و به نام فردوسی و به سود دربار پهلوی، مطالبی عنوان کردند که حتا سایه ای از آن ها در شاهنامه موجود نیست. میرپنج های قزاق و امیران فاسد ارتش رضاشاهی(که آن روزها در عین حال «آکادمیسین» های کشور شاهنشاهی هم شناخته می شدند) از فردوسی، چنان «سپهبد» جنگ طلبی ساختند که با امثال «ژنرال فُن آریانا»، تفاوتی نداشت.

در زمان محمد رضا شاه، تبهکاری ضد شاهنامه، گسترش بیش تر یافت. چندین موسسه ی مجهز درباری- دولتی پُرهزینه با بسیاری از خودفروخته گان «اندیشمند»، مامور شدند که این تبهکاری را به طور سامانمند اعمال کنند. صدها جلد کتاب و رساله و مقاله و انواع نوشته ها به قصد تحریف شاهنامه، چاپ و منتشر شدند و همه ی وسایل تبلیغاتی و آموزشی، از کتاب های درسی گرفته تا رادیو و تلویزیون و روزنامه های مزدور، در خدمت این تبهکاری درآمدند. تنها یک موسسه ی دولتی به نام «انجمن آثار ملی»، بیش از صد جلد کتاب چاپ کرد که به طور عمده، آثاری بودند مبتذل و در جهت تحریف شاهنامه. در یکی از انتشارات همین انجمن تحت عنوان «یادنامه ی فردوسی» با کاغذ اعلا و چاپ زرین از جمله، این شعرها آمده اند:

چو کودک لب از شیر مادر بشست

محمد رضا شاه گوید نخست
اگر همدم شه بود فرهی
فرح زاید از فر شاهنشهی
شهنشاه بانوی فرخ نژاد
که شاهنشهش تاج بر سر نهاد
به سرتاسر گیتی از غرب و شرق
درخشید فرش به کردار برق!

نشریات وزارت فرهنگ و هنر در ابتذال از این هم فراتر رفت. این وزارت جلیله، نزدیک به ده جلد کتاب با چاپ نفیس بر «بنیاد شاهنامه» منتشر کرد و در آن ها، هر چه دل تنگ شاه خواست، به فردوسی نسبت داده شد. یک کتاب قطور برای اثبات این ادعای مسخره ی شاه منتشر شد که گویا او با امام زمان، پیوند نهانی دارد. بر بالای جلد این کتاب با خط طلا، این جمله ی شاه، قید شده است: «در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمهء اطهار و حضرت امام قائم، رو به رو استم.» تدوین کننده گان کتاب، خواسته اند چنین وانمود کنند که ارتباط شاهان با ارواح، اصولاً یک پدیده ی ایرانی ست و گویا فردوسی به آن، گواهی داده است. در کتاب دیگری که بسیار پُرهزینه و قطور است، وزارت فرهنگ شاه، «ولیعهدی» را بر «بنیاد شاهنامه» بررسی می کند تا چنین بفهماند که گویا ایرانی ها، همواره در برابر «ولیعهد»(هر کسی که باشد) رخ به خاک می مالیده اند. کتاب پُرهزینه ی دیگر به «فر» شاهنشهی اختصاص یافته و به شاه(پیشوا) مقام خدایی و ماورای طبیعی می دهد.

در عقب جلد کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، این ابیات فردوسی را می خوانیم:

نگویم کنون نامه های دروغ
سخن را به گفتار ندهم فروغ

نکارم کنون تخم رنج و گناه
که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد؟
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بخندد خرد
ز من خود کجا کی پسندد خرد؟
که یک نیمه عمر خود کم کنم
جهانی پُر از نام رستم کنم؟
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست
دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک
دلک سیر شد ز آستان ملوک
دوصد زان نیارزد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

لینک دانلود رایگان کتاب نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی:
https://www.ketabton.com/book/12772

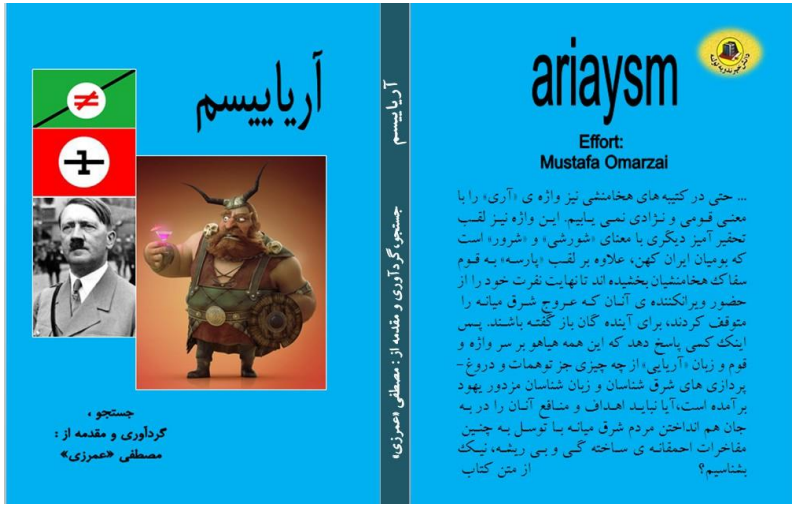
آریاییسم
جستجو ،
گردآوری و مقدمه از :
مصطفی «عمرزی»
آریاییسم
جستجو، گردآوری و مقدمه از : مصطفی «عمرزی»
ariaysm
Effort:
Mustafa Omarzai
... حتی در کتیبه های هخامنشی نیز واژه ی «آری» را با معنی قومی و نژادی نمی یابیم. این واژه نیز لقب تحقیر آمیز دیگری با معنای «شورشی» و «شرور» است که بومیان ایران کهن، علاوه بر لقب «پارسه» به قوم سفاک هخامنشیان بخشیده اند تا نهایت نفرت خود را از حضور ویرانکننده ی آنان که عروج شرق میانه را متوقف کردند، برای آینده گان باز گفته باشند. پس اینک کسی پاسخ دهد که این همه هیاهو بر سر واژه و قوم و زبان «آریایی» از چه چیزی جز توهمات و دروغ-پردازی های شرق شناسان و زبان شناسان مزدور یهود برآمده است،آیا نباید اهداف و منافع آنان را در به جان هم انداختن مردم شرق میانه با توسل به چنین مفاخرات احمقانه ی ساخته گی و بی ریشه، نیک بشناسیم؟
از متن کتاب

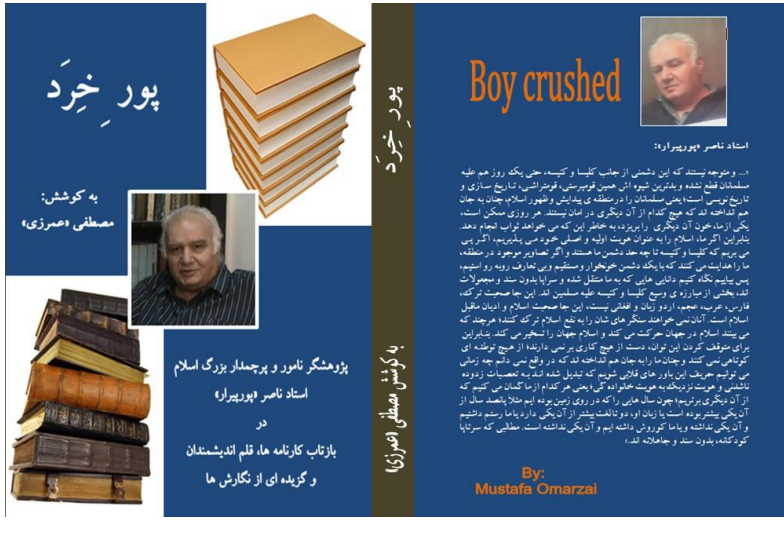
پورِ خِرَد
به کوشش:
مصطفی «عمرزی»
پژوهشگر نامور و پرچمدار بزرگ اسلام
استاد ناصر «پورپیرار»
در
بازتاب کارنامه ها، قلم اندیشمندان
و گزیده ای از نگارش ها
پورِ خِرَد
به کوشش مصطفی (عمرزی)
Boy crushed
استاد ناصر «پورپیرار»:
«... و متوجه نیستند که این دشمنی از جانب کلیسا و کنیسه، حتی یک روز هم علیه مسلمانان قطع نشده و بدترین شیوه اش همین قومپرستی، قومتراشی، تاریخ سازی و تاریخ نویسی است؛ یعنی مسلمانان را در منطقه ی پیدایش و ظهور اسلام، چنان به جان هم انداخته اند که هیچ کدام از آن دیگری در امان نیستند. هر روزی ممکن است، یکی از ما، خون آن دیگری را بریزد، به خاطر این که می خواهد ثواب انجام دهد. بنابراین اگر ما، اسلام را به عنوان هویت اولیه و اصلی خود می پذیریم، اگر پی می بریم که کلیسا و کنیسه تا چه حد دشمن ما هستند و اگر تصاویر موجود در منطقه، ما را هدایت می کنند که با یک دشمن خونخوار و مستقیم و بی تعارف روبه رو استیم، پس بیاییم نگاه کنیم دانایی هایی که به ما منتقل شده و سراپا بدون سند و مجعولات اند، بخشی از مبارزه ی وسیع کلیسا و کنیسه علیه مسلمین اند. این جا صحبت ترک، فارس، عرب، عجم، اردو زبان و افغانی نیست، این جا صحبت اسلام و ادیان ماقبل اسلام است. آنان نمی خواهند سنگر های شان را به نفع اسلام ترک کنند؛ هرچند که می بینند اسلام در جهان حرکت می کند و اسلام جهان را تسخیر می کند. بنابراین برای متوقف کردن این توان، دست از هیچ کاری برنمی دارند؛ از هیچ توطئه ای کوتاهی نمی کنند و چنان ما را به جان هم انداخته اند که در واقع نمی دانم چه زمانی می توانیم حریف این باور های قلابی شویم که تبدیل شده اند به تعصبات زدوده ناشدنی و هویت نزدیک به هویت خانواده گی؛ یعنی هر کدام از ما گمان می کنیم که از آن دیگری برتریم؛ چون سال هایی را که در روی زمین بوده ایم مثلا پانصد سال از آن یکی بیشتر بوده است یا زبان او، دو تا لغت بیشتر از آن یکی دارد یا ما رستم داشتیم و آن یکی نداشته و یا ما کوروش داشته ایم و آن یکی نداشته است. مطالبی که سرتاپا کودکانه، بدون سند و جاهلانه اند.»
By:
Mustafa Omarzai

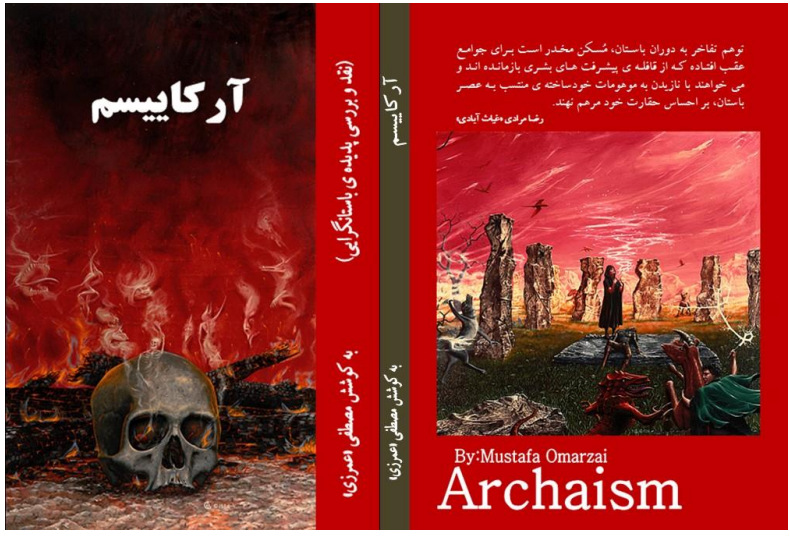
آرکاییسم
(نقد و بررسی پدیده ی باستانگرایی)
به کوشش مصطفی «عمرزی»
آرکاییسم
به کوشش مصطفی «عمرزی»
توهم تفاخر به دوران باستان، مُسکّن مخدر است برای جوامع عقب افتاده که از قافله ی پیشرفت های بشری بازمانده اند و می خواهند با نازیدن به موهومات خودساخته ی منتسب به عصر باستان، بر احساس حقارت خود مرهم نهند.
رضا مرادی «خلیفت آبادی»
By:Mustafa Omarzai
Archaism

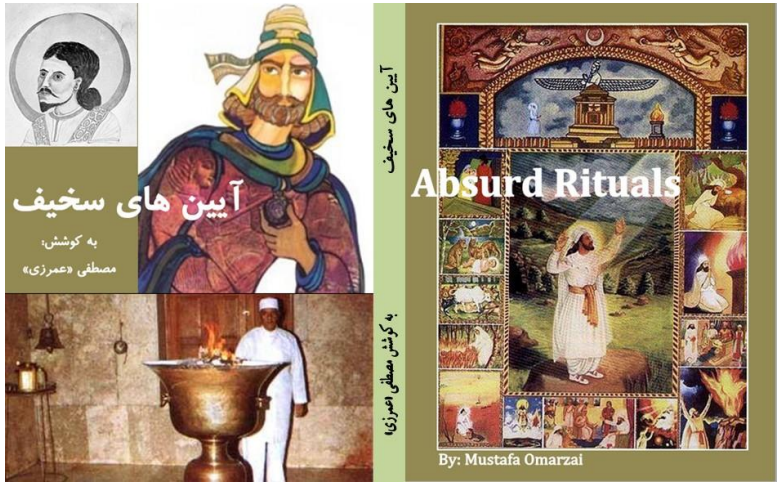
آیین های سخیف
به کوشش:
مصطفی «عمرزی»
آیین های سخیف
به کوشش مصطفی «عمرزی»
Absurd Rituals
By: Mustafa Omarzai

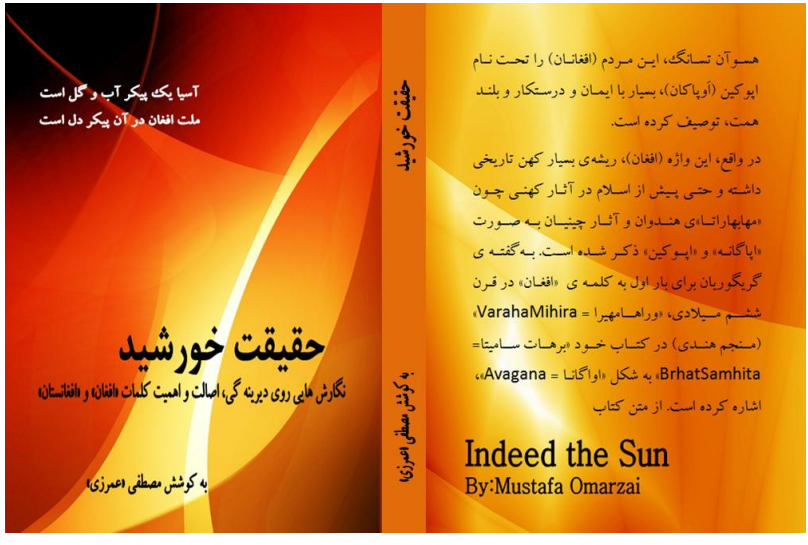
آسیا یک پیکر آب و گل است
ملت افغان در آن پیکر دل است
حقیقت خورشید
نگارش هایی روی دیرینه گی، اصالت و اهمیت کلمات «افغان» و «افغانستان»
به کوشش مصطفی «عمرزی»
حقیقت خورشید
به کوشش مصطفی «عمرزی»
هـوآن تسانگ، ایـن مـردم (افغانـان) را تحـت نـام اپوکین (اُوپاکان)، بسیار با ایمـان و درسـتکار و بلنـد همت، توصیف کرده است.
در واقع، این واژه (افغان)، ریشه‌ی بسیار کهن تاریخی داشته و حتـی پـیش از اسـلام در آثـار کهنـی چـون «مهابهاراتـا»ی هنـدوان و آثـار چینیـان بـه صـورت «اپاگانه» و «اپـوکین» ذکـر شـده اسـت. بـه گفتـه ی گریگوریان برای بار اول به کلمـه ی «افغان» در قـرن ششـم مـیلادی، «وراهـامهیرا = VarahaMihira»، (منـجم هنـدی) در کتـاب خـود «برهـات سـامیتا= BrhatSamhita»، به شکل «اواگانا = Avagana»، اشاره کرده است. از متن کتاب
Indeed the Sun
By:Mustafa Omarzai

به کوشش مصطفی عمرزی
دری افغانی
مجموعه ی تحقیقی، تحلیلی و تاریخی پیرامون دری و زوایای زبان دری
چاپ دوم- خزان ۱۳۹۷ شمسی
دری افغانی
به کوشش مصطفی عمرزی
AfghanDari
By:MustafaOmarzai
«... برهکس در ایران، تلاش های گسترده ی فرهنگی و تبلیغاتی را جهت تعمیم و گسترش «فارسی» به راه انداخته بودند. هجوم نشریات و کتب ایرانی به افغانستان، خاصتاً در دهه های معاصر (۴۰ تا ۶۰ شمسی)، ذهنیت عامه را در تأئید ناآگاهانه ی کلمه ی «فارسی» و ارجعیت آن را بر زبان «دری» در ادبیه ی جامعه شکل داد و به عنوان یک اسم با مسمی، جا گرفت.
نفوذ فرهنگی ایران، نه تنها در محدوده ی ادبیه ها و زبان عام مردم، جا گرفت، بل حتی در سطح اکادمیک و تحقیقاتی نیز اثر گذاشت و نوشته ها و تحلیل های ادیبان و محققین ادبیات دری را به این باور آماده ساخت تا برای زبان دری، پیشوند «فارسی» دری را بازگو کنند. این ترکیب (فارسی دری)، هویت زبان دری را در موازنه ی برداشت های انفرادی نویسنده گان، قرار داد.
در دهه های ۷۰ و ۸۰ جنگ های تحمیلی سوز و گسترش اختلافات عمیق زبانی و قومی باعث شدند تا دری زبانان افغانستان، ناآگاهانه فارس زده شوند و پیوندی به آن طرف دهند. این برنامه ی نفوذی فرهنگی، نه تنها اصالت زبان ما را خدشه دار می سازد، بل آینده گان ما را نیز در سرگردانی و بی هویتی قرار می دهد. بنابر این، نسل های آینده ی افغانستان، نسبی توانند با وضاحت و استدلال از دانسته های فرهنگی - زبانی خویش، به دفاع بپردازند.»
(از متن کتاب)
2018

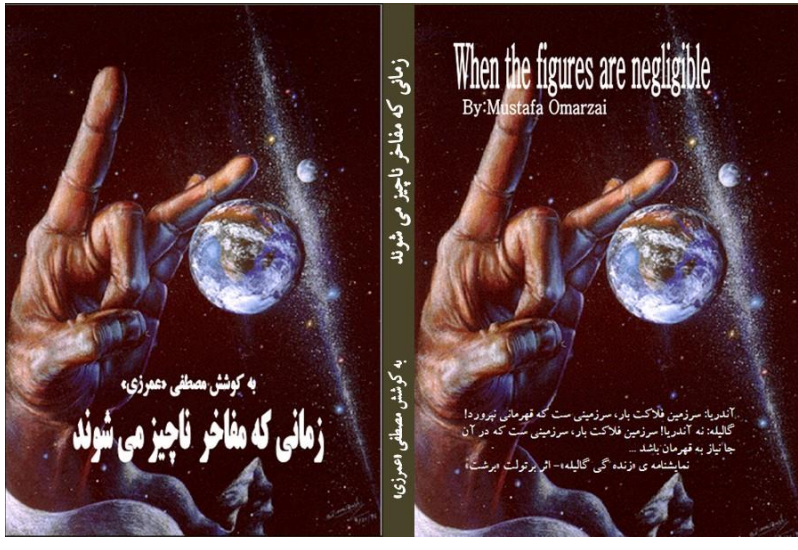
به کوشش مصطفی «عمرزی»
زمانی که مفاخر ناچیز می شوند
زمانی که مفاخر ناچیز می شوند
به کوشش مصطفی «عمرزی»
When the figures are negligible
By:Mustafa Omarzai
آندریا: سرزمین فلاکت بار، سرزمینی ست که قهرمانی نپرورد!
گالیله: نه آندریا! سرزمین فلاکت بار، سرزمینی ست که در آن
جا نیاز به قهرمان باشد ...
نمایشنامه ی درنده گی گالیله- اثر برتولت برشت؛

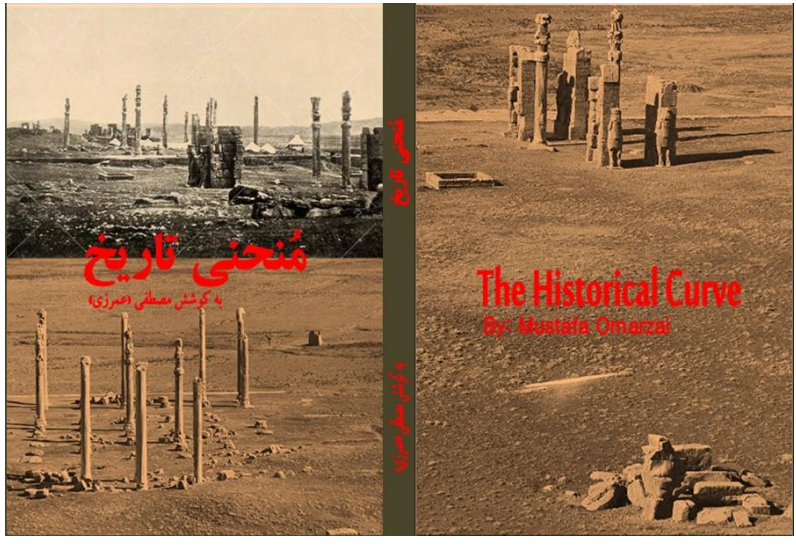
مُنحنی تاریخ
به کوشش مصطفی «عمرزی»
منحنی تاریخ
به کوشش مصطفی «عمرزی»
The Historical Curve
By: Mustafa Omarzai

نگرش نو،
بر شاهنامه و فردوسی
جستار، گردآوری و مقدمه از:
مصطفی عمرزی
نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی
به کوشش مصطفی عمرزی
نگویم کنون نامه های دروغ / سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکاهم کنون تخم رنج و گناه / که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد؟
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب / ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بخندد خرد / ز من خود کجا کی پسندد خرد؟
که یک نیمه عمر خود کم کنم / جهانی پر از نام رستم کنم؟
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست / دگر نسپرم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک / دلک سیر شد زآستان ملوک
دوصد زان نیارزد به یک مشت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک
ابوالقاسم «فردوسی»
New approaches to the
Shahnameh and ferdowsi
By: Mustafa Omarzai

# گدایی و مداحی

در این جا، ادعای تفاخر و فوقیت، خیلی عجیب است. بخشی از مدعیات از ادبیات صادر می شود. برخلاف ذات ادب، تخلیقات زیادی به ویژه در حیاط فرهنگ خراسانی- فارسی وجود دارند که اگر در مقولات جامعه شناسی معنی شوند، حال زار مردمان و گذشته گانی را تبیین می کنند که ادب را «بی» ساخته بودند. چرا به آن همه بدبخت، دون و بی چاره، افتخار کنیم؟

«گفتیم که شاعر هجاگو به امید صله مدح می گفت و در صورتی که از ممدوح چیزی حاصل نمی کرد، برمی آشفت و زبان طعن دراز می کرد. عثمان مختاری غزنوی، شاعر نیمه اول قرن ششم که بی چاره حتی به صله و بخشش یک خزانه دار دولتی اثیر نام هم امیدوار بود، ولی بعد از مدحش چیزی به دست نیاورد، این خزانه دار را که ظاهراً از یک چشم کور هم بوده، چنین هجو می کند:

شعر خطیر گفتم کور اثیر را
لیکن از او به یک درم احسان نیافتم
آن کور روسپی زن، بی نان و آب باد
کابم بشد به مدح وی، نان نیافتم

اما با این هجو چون دل شاعر یخ نمی کند باز هم می گوید:

ای کور حضیر، ای اثیر خازن
ای دیده و جان تو چون ستاره
گفتند که در مردمی و رادی
هستی ز همه مهتران خیاره
من نیز چنان دیدمت که گفتم
کس برتر ازو نیست جز مناره
سیم تو و کون زن سپهری

خورده است و دیده هزار باره
بامن که ثنا گفتمت و لیکن
ز اندازه ی تو قلتبان گذاره
چندین چه لباس نیاز دوزی
ای کون نیازت پاره پاره

***

کتاب «هنز طنزپردازی»، هرچند برای کسانی که دنبال دید حرفه یی موضوع اند، دنباله ی خوب است، اما برای من، جلد قطورش، مسرتی آورد تا بخشی از شاه بیت های مدعیانی را کشف کنم که وقتی داغ می شوند افتخار کنند، فراموش می کنند حتی بزرگ ترین فرهنگیان گذشته ی شان، بی چاره گانی بوده اند در انتظار خیرات شاه تا توان فطری خویش را تقدیم کسانی کنند که شرح فتوحات آنان، تلخ ترین کارنامه هایی ضد بشری تاریخ می شوند.

«شاعری در مدح خواجه ی بخیل قصده یی بگفت و برو خواند. هیچ صله نداد. یک هفته صبر کرد و اثری ظاهر نشد. قطعه یی تقاضایی بگفت و بگذرانید. خواجه التفات نکرد. بعد از چند روز هجو کرد. خواجه به روی نیارود. شاعر بیامد و به در خانه ی او مربع نشست. خواجه بیرون آمد و او را دید که به فراغت نشسته است. گفت: ای مبرم بی حیا! مدح گفتی، هیچت ندادم. قطعه ی تقاضایی آوردی، پروا نکردم. هجو کردی، خود را با آن نیاوردم. دیگر به چه امید این جا نشسته ای؟ گفت: بدان امید که بمیری و مرثیه ات نیز بگویم. خواجه بخندید و او را صله ی نیکو بخشید.

انوری ابیوردی نیز به صراحت گفته است که اگر ممدوح صله ندهد، او را هجو خواهد کرد:

اگر عطا ندهندم برآرم از پس مدح
به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح

دشنام، حربه ی بُران شاعر هجاگوست. انوری «دشنام» را مانند شمشیر داموکلس، بالای سر ممدوح در اهتزاز نگه می دارد:

انوری نام هجو می نبرد
کز تواش چشم پُر عطاست هنوز
کیر خر نام می برد اما
می نگوید که در کجاست هنوز

و به راستی هم زمانی که طغرل سلجوقی در دادن صله به او کوتاهی کرد، انوری این پادشاه با هیبت، اما بخیل را هجو کرد و گفت:

میر طغرل بمرد و من گفتم
ملک الموت کار مردان کرد
برهانید مردمان را زو
مرد می کرد و سخت نیکو کرد
قلتبانی که شصت سال بزی ست
یک درم سنگ نان خویش نخورد

انوری، امیران بخیل را به صورت عمومی، چنین می کوبد:

گر اندک صلتی بخشد امیرت
از او بستان کزو بسیار باشد
عطای او بود چون ختنه کردن
که اندر عمر خود یک بار باشد

خواجوی کرمانی که توقع صله از کسی به نام صدرالدین تمغاجی داشته و به مراد نرسیده است، چنین از وی بدگویی می کند:

صدرالدین یحیای متغاچی که هست
در خری بی مثل و خر طبعی مثل
عالی از وی گشته رایات خطا
نازل از وی گشته آیات ذلل
صورت او معنی فسق و فجور

معنی او کذب و دغل
در نفاق از وی بفگنده تیر
در نحوست گشته هندویش زحل
سبلتش گندیده از بوی دهان
معقدش خندیده بر گند بغل
خویش را صدر اجل داند که باد
جای این صدر اجل صد اجل
گشت سلطانی به سگبانی عوض
شد سلیمانی به شیطانی بدل

در کتاب «هنر طنزپردازی»، مولف کتاب برای وضاحت، نمونه هایی از دنائت کسانی را معرفی می کند که تا حد کفش و کلوش کهنه، یا جنده پاره ی پوشاک، زور زده اند و امروزه وقتی کلیات آنان با ارزش فارسیسم(پشتوانه ی ایرانی) وارد بازار های دری زبانان می شود، شاید قطع و صحافت متنوع و رنگه باعث شوند از حقیقت سراینده گان و ناظمانی بی خبر بمانیم که شکوه ی شان، ادبیات نقد فارسی را در گذشته با قواره ای نیز معرفی می کند که وقتی پیروان فارسیسم، عوعو (پارس) می کنند، حاصل کار آنان فحاشی و دشنام است.

«هجو: وسیله ی ارتزاق شاعر و حربه ای برای اخاذی. هجو به مثابه ی میراثی از شعر عرب به شعر دری راه یافت. شاعران دری زبان نیز اکثریت شان طبع آزمایی در انواع شعر مانند معما، تشبیب، تغزل، مرثیه، مدایح و هجو را نشانه ی احاطه ی خود در هنر شاعری دانسته در هر نوع آن می کوشیدند چیره دست باشند.

در قرون گذشته که وسایل اطلاعات جمعی مانند روزنامه ها، مجلات، بنگاه های چاپ کتاب، رادیو ها و تلویزیون ها وجود نداشتند و اکثریت مردم هم از نعمت سواد بی بهره بودند، خریدار سخن شاعران، سلاطین و وزرا و دیگر بزرگان بودند که هم سواد داشتند و هم مرفه

می زیستند. امرار معیشت و ارتزاق شاعر، بسته به پرداخت های پولی و حمایه ی اقتصادی همین قشر جامعه بود. شاعر برای جلب توجه این بزرگان، مدح شان را پیشه می کرد و ضمن مدحیه ی خود از ایشان چیزی طلب می کرد، اما روشن است که همه ی امرا و وزرا و بزرگان، جواد و سخاوتمند نبودند و گاهی از دادن صله و بخشش، با وصف درخواست و چشمداشت آشکار شاعر، طفره می رفتند. در چنین وضعیت، شاعر تنگدست و نا امید، آزرده می شد و زبان به طعن ممدوح می گشود و ممدوح خود را هجو می نمود. داکتر زرینکوب می نویسد: طرز معیشت شاعران نیز که صورت گداروپی و درخواست داشته است، تا اندازه ای سبب نفرت پیروان اصول اخلاق از آن ها بوده است.

انوری ابیوردی(وفات ۵۸۵ هـ) که شاعر استاد و بسیار قابل اعتناست، شیوه ی ارتزاق شاعر را توضیح کرده، به ممدوح می فهماند که اگر صله اش نرسد، منتظر هجو باشد.

سه رسم بود شاعران طامع را
یکی مدیح و دگر قطعه ی تقاضایی
اگر بداد، سوم شکر و نداد هجا
از این سه شعر دو گفتم، دگر چه فرمایی

اگر اعتراف کنیم نسل شاعران و ناظمان بزرگ فارسی در حالی پایان می یابد که گذشته ی دور شان، بیشتر ترکی ست و در افغانستان معاصر، خوب ترین های این عرصه پشتون هایند، می توان به این نتیجه رسید که آن چه شماری را وامی دارد پارس کنند، ناشی از ضعف هورمونی ست؛ چه سلسله ی شاعران و ناظمان مداح، خیراتخور، گدا و مزدور چند شاه زنباره و جانی، به جایی ختم می شود که وقتی پرونده های نقد به اصطلاح اولاده(در واقع رهروان) آنان را بخوانید، بقیه ی فصل هایی اند که ایجاب می کنند با فحشیات، مضحکات، خبیثات و

دگر فکری های آنان پیوند شوند. اگر بی مقداری و رکاکت همچنان بازار یابند، اینان باید خوش باشند که وصله پینه ی ابا و اجدا خویش به شمار می روند؛ زیرا جان کلام آنان، نقد رکیک است.

«فتح علی خاصا:

نه جود ترا که مدح عالیت کنم
نه عقل ترا که حرف حالیت کنم
نه ریش ترا که ریشخندت سازم
نه خایه ترا که خایه مالیت کنم»

ادبیات نقد، نه فقط در گذشته ی زبان فارسی، بل در زمان حال این پدیده نیز نتوانسته جای مقوله ی تنقید را در ادب این زبان پُر کند. تنها نیم سده کارنامه ی جریان هایی به اصطلاح ستمی، نشراتی دارند که وقتی تفسیر و تحلیل شوند، ستیزه گران معرف آن بی ادبی می شوند.

اگر بررسی تاریخی، قناعت مطلوب را باعث نمی شود تا بپذیریم آنان فرزندان نوکران دربار های عتیقه بوده اند، زیرا غربال فاتحان، جایی نگذاشته تا سنگی نیز به درستی در جایش باقی مانده باشد، به یقین می توان گفت نوکران بدون چون و چرای فرهنگ ها و باور هایی استند که هرگز فرصت تفکیک خوب و بد نداده اند. بنا بر این، می توانند دودمان آن بی چاره گان و درمانده گانی نیز باشند که از ورای قرن ها، هنوز هم خطوط قلم شان شیون می کنند که آن مقامات شامخ که در تخیل ما، بلند منزل های فردوسی، مولانا و امثالهم ساخته اند، زیرین هایی نیز داشته اند که هیچ تفاوتی از ماتحت گوسپندان، گاوان و کسانی ندارند که در جوش افتخار، از یاد می برند اگر برای ساعاتی نیز از صدور در بیت الخلاء محروم شوند، عقبه ی شان گندی ست که وقتی در پاسخ فکر مخالف بنویسند، ادبیات آنان با آن مزین می شود.

گدای و مداحی، دو نمونه ی بارز اوصاف فرهنگیان خراسانی- فارسی اند. اوصافی که در واقع هزار سال پس از نهضت شعوبی، خوب ترین

میراث تقابل بازمانده گان آنان نیز به شمار می روند. دارنده گان این اوصاف در قرن ۲۱، حامیان بدون چون و چرای ارتجاع، هتاکی و دهن گنده گی شناخته می شوند.

ما درگیر تقابلی استیم که ریشه دارد. ما با افرادی مواجه شده ایم که کم ذاتی و بد ذاتی را به ارث بُرده اند. بر این اساس، ضرورت تنقید، تبیین و رویت داشته های سخیف شان که حیثیت سند دارند، پیش از طرح موضوعات ملی با آنان، به این قناعت جمعی می رسانند که اصحاب مخالف باید اصلاح شوند! طرح موضوعات کلان ملی با بازمانده گانی که به فرهنگ دنائت(گدایی و مداحی) باور دارند، معقول نیست.

چند نمونه ی دیگر فرهنگ خراسانی- فارسی:

انوری:

تو در قواده گی ای سرخ کافر
توانی گر کنی تصنیف و تدریس
اگر آدم و حوا زنده گردند
به مکر و حیلت و دستان و تلبیس
بگردانی دل حوا ز آدم
کنی در ساعتش عاشق به ابلیس

***

کمال الدین اسماعیل:

خواجه گانی که پیش از این بودند
عرض خود داشتند نیک نگاه
زر و سیم جهان همی دادند
تا نگویند شان حدیث تباه
خواجه گانی که اندرین عهدند
با هجاگوی خویش بیگه و گاه

به زبان فصیح می گویند
هرچه می خواهی بگوی و سیم مخواه

***

کمال الدین اسماعیل:

بنده ات بود گرسنه پیرار
پار زن کرد و بچه زاد امسال
لاجرم از نوایب حدثان
تیره دارد چو خال صورت حال
مثل بنده اندرین حالت
این چنین گفته اند در امثال
تنگ بود جای موش در سوراخ
بست جاروب نیز به دنبال

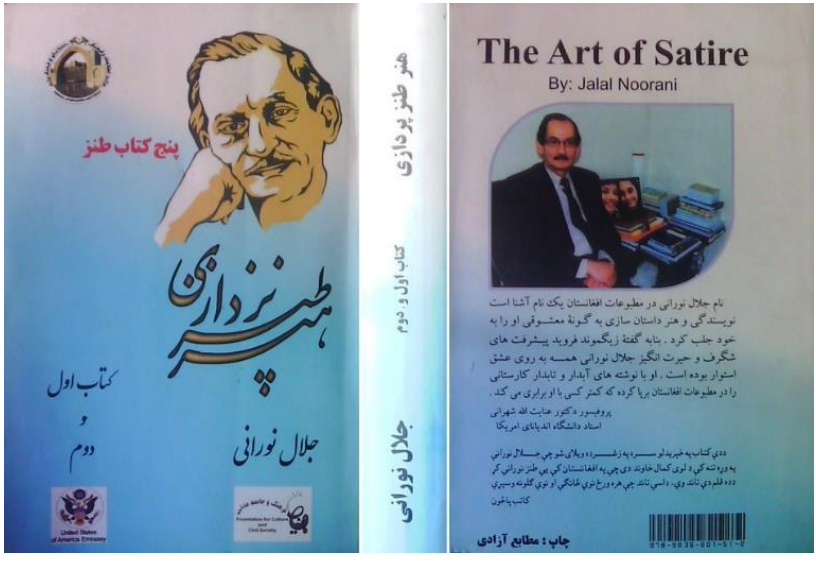

## ویاړلي
(فرهنگ نام های اندیشمندان پشتون)

ارزش کار های بنیادی به مثابه ی پایه هایی تحفظ مدنیت استوار بـر آن ها، اهمیت کوشش هایی را آشکار می سازد که همیشه به نـام بزرگـان ختم می شود. من منفی باف نیستم. بنا بر این مواجهـه ی مـن بـا پدیـده های بشری، نخست دنبال مزایاست. با این نگرش، تمایل به تبیین ارزش ها، غایه ی احترام و جایگاه را دنبال می کند.

«ویاړلي»(افتخارات) بزرگ ترین فرهنگ نام هـای اندیشـمندان پشـتون است. دریافت این اثر، حس تحسین برمی انگیزد. کاری با این حجـم و تنظیم، چنانی که آورده اند، ۱۳ سال صاحب اثر را می گیرد.

«ویاړلي»، فرهنگ جامع زاده گان تباری ست که در امتداد اعصار، بـی شک، صد ها جلدی خواهـد شـد. داکتـر عبـدالرووف رفیقـی، درگیـر ماضی، حال و اسـتمرار، صـورت حسـاب هـزاران اندیشـمندی را گـرد آورده که در اختیار داشته است.

عظمت کتاب «ویـاړلي» در چند بُعد حجیم بودن، جامع بـودن و کتـاب نویسی نو(مدرن) خلاصه نمی شود. ارزش بنیادی این کار در زمانـه ای که کمیت های موثر به حیث پشتوانه ی بحث های کلان قومی، منـافع، کشـور و هویـت طـرح مـی شـوند، ذهنیـت تـک فـردی روی افـراد و اشخاصی را تصحیح می کند که اگر تعریف عدو از تـاریخ و فرهنـگ ما باشد، می کوشند با چند خلاصه ی قدیمی و کنونی، معدود کنند.

در کتاب «ویاړلي»، مرز های سرزمینی مطرح می باشند. بنا بر این، افراد و اشخاص، هزاران اندیشمندی می شوند که در تاریخ، قد برافراشته اند.

مقوله های پیچیده ی سیاسی و تحلیـل هـای انتروپولوژیـک، آینـده ی پیوست ها به اثر هویت های تباری را به نظریه ی مهـم «برخـورد تمـدن ها» کشانده است.

آینده ی همفکری ها و منافع تباری، اگر به مرز های واحد سیاسی نرسند، مرز های فکری را می شکنند. بنا بر این، نقطه ی محوری روی ارزش هویت، فرهنگ و تبار، میلیون ها مردمی را متحد می سازد که در مثال تبار ما در جغرافیای عظیم، از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، تاریخ، حضور و منافع دارند.

مرز های سیاسی ما محدود به چند کشور اند، اما مرز های فرهنگی ما در گستره ای که آوردم، خیلی فراخ و پُر اُبُهت می باشند. کتاب «ویاړلي»، احصائیه ی هزاران اندیشمندی ست که در فراخنای جغرافیای سرزمینی نیز زیست کرده و می کنند. این اولین منبع نفوس فرهنگی، افزون بر سهولت شناخت، پشتوانه ی عظیم مردمی ست (پشتون ها) که تفکر، فرهنگ و جنگ را عجین ساخته اند. گونه ی مردمی تخلیق پشتو(لندی) که در صورت تاریخی، حتی هزاران سراینده ی ناشناس دارد، می تواند ذهنیت های تخلیق «ویاړلي» نیز باشد.

هزاران نویسنده، شاعر و اندیشمند در زمینه ی تاریخ، اجتماع و بستری که ادبیات آفریده اند، مردم ما، هرچند در تنازع سیاسی ۶۰۰ سال اخیر، بسیار سیاسی می شوند، اما در فرصت های عاطفه، اندیشه و عشق، آنان را به تعریف حیاتی واداشته اند که غنای آن ها قرن ها پس از تنازع بی پایان، هرازگاه، هر لحظه و هر لمحه به تخلیق، هنر و اندیشه می رسد.

رشد روز افزون فعالیت های مدنی که در دو دهه ی اخیر به انبوه آثار افغانی منجر شده، سخت کوشی مردم با عزت، با همت و معزز ما را در آزمون های مختلف فرهنگی سربلند کرده و می کند. حتم دارم بستر صلح، سعی ما را در عرصه هایی نیز نهایی می کند که تا قبل از هفت ثور، کوشش های ستوده برای دست یابی به رفاه زنده گی بودند. شاید انحصار کار قلم، از مزیت هزینه های فردی، هرچند وقتی کتاب می

شود، درگیر ضوابط است، اما در رنگینی ستوده، ارزش کار های «دست بازی» را تایید می کند که افغان های با وقار یافته اند.
تنقید کتاب «ویاړلي»، بحث های جالب، جامع و جدید مکتب های علمی، ادبی و تحقیقی را به میان می آورد. بنا بر این، شرح دری افغانی این کتاب را جزو ادای دینم به یک هموطن معزز، فرهنگی و سخت کوش، به نکاتی مختصر می کنم که از این خامه، مهم پنداشته می شود.
در جریان بیش از ۱۵ سال کار های دشوار فرهنگی که منتج به بیش از ۷۰ عنوان کتاب شدند و ۳۰ تای آن ها توفیق چاپ یافته اند، ردیف مجازی کار های قلم من(مصطفی عمرزی) نیز به بیش از ۵۰۰ نگارش متنوع می رسد که به فضل پروردگار و لطف بزرگان، اکثراً در جمع کار های بنیادی، مهم و نیاز روز محسوب شده اند. این افتخارات در جنب «ویاړلي»، ارزشمند هستند. بنا بر این، تعریف من از زحمات ستوده ی داکتر رفیقی، به این اظهار امتنان نیز می رسد که در جلد ششم کتاب «ویاړلي»، ذیل حروف «ص، ض، ع، غ» در صفحه ی ۲۶۶۸، شناسه این قلم به نام «عمرزی مصطفی» و درج یکی از کتاب های منتشره ام(افغانستان و بازار) از قید آثار چاپی آمده است.
اثری به اهمیت کتاب «ویاړلي» را نه فقط با ارزش بنیادی آن می توان دریافت، بل آوردن رقم هزاران نویسنده، شاعر و اندیشمند، جلو تنقیدی را می گیرد که در نخست پنداشته می شود در این عظمت فرهنگی، «موجز» بسیار اختصار شده است. بررسی من از تمام مجلدات این کتاب به یافت این نکته ی درک داکتر رفیقی رسیده که توجه ی ایشان پیرامون مباحث کلان فرهنگی و احصائیه ی فکری، خیلی مهم تر از جزمیات ذهنیت ساخته که نفوس بشری حاکم(اکثریت افغانستان) که در ۶۰۰ سال اخیر همیشه در تاریخ بوده اند، تداوم آن را در استمرار کار هزاران مفکری یافته است که از رهگذر شان در ادبیات، تاریخ و سیاست، توده های مدافع منافع و ارزش های این تبار اند.

صاحب کتاب «ویاړلي»، یک فرهنگی به تمام معنی ست. به این روال، کتاب «ویاړلي» در چاپ های بعدی غنی تر خواهد شد.
داکتر رفیقی در دیباچه ی اثر ارزشمند خویش از جزییاتی آورده که او را قادر ساخته اند این اثر عظیم را تنظیم کند. بنا بر این، تکمیل این اثر، چنانی که در تلویحات داکتر رفیقی آمده، در چاپ های بعدی با شروح کاملتر به همراه می شود.
شادمان از این که بیش از نصف عمر من(در حدود ۱۵ سال فرهنگی) به جایی رسیده که در کنار همتباران اندیشمند باشم، به قناعت صورت حساب من در کتاب «ویاړلي» می رسد. بنا بر این از کنار صورت مختصرم در کتاب می گذارم و ضمن عرض مبارکباد، برای داکتر صاحب عمر بیشتر، سلامتی و پیروزی های دیگر می خواهم. یقیناً کسانی که با زحمات داکتر رفیقی نیز فرهنگی شدند(در کتاب ویاړلي) در ادامه ی این کار، پشتیبان می شوند.
من به عنوان اولین افغانی که توفیق دسترسی به این کتاب را یافته ام، برای غنای هرچه بیشتر کتاب «ویاړلي» و سهولت های داکتر رفیقی به کارنامه ی اندیشمندان ما، تلخیصی از معرفی خودم را با منطق ستوده ی صاحب اثر که در آن محور تباری، اصل است، برای یک دست سازی و نیاز های ناشی از قدرت آن، تقدیم می کنم. در این تلخیص، جزییات بیشتری در خدمت همتباران و داکتر صاحب رفیقی، قرار می گیرند.
امیدوارم چاپ های بعدی این کتاب، همسویی و همیاری فرهنگیان را در بر داشته باشد. یعنی با اخذ وظیفه از صاحب اثر «ویاړلي»، به افتخار شراکت بیشتر در اثری برسیم که به ذهنیت فرهنگی بودن عامه ی تبار ما مربوط است.
تلخیص معرفی من:

معرفی مصطفی «عمرزی»

(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «ټول افغان»، وب سایت «ټول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۲- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.
۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.
۳- مرز و بوم (تاریخی).
۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.
۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.
۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.
۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.
۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).
۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.
۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.
۱۴- روزگار (نوستالژی).

۱۵- پاسخ (واکنش ها).
۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
۲۳- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
۲۴- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
۲۵- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
۲۶- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
۲۷- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).

جزوه ها:
۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:
۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۷- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۸- پورِ خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده استَ.
۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.
۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).

۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
۲۱- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:
۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۵- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی- مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

انشاء الله به یُمن پایمردی، شفقت، همت، بزرگی و بزرگواری ملت ما که از فراز و نشیب اعصار، هرچند بی زیان بیرون نرفته، اما ذهنیت شان در پس منظر تاریخ، در برابر نسل هایی قرار دارد که با سهولت ها و امکانات امروزی در حوزه ی «برخورد تمدن ها» ایده سازی می کند تا بقایش را حفظ کند. بنا بر این، امید به افق های خوش که در رنگین کمان آن، هزاران زن و مرد این ملت، کار فکری را همچنان قلمی خواهند ساخت، تضمین شده است.

یادآوری:

از طریق لینک های زیر، مجموعه ی ده جلدی کتاب «ویاړلي» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12745
https://www.ketabton.com/book/12746
https://www.ketabton.com/book/12747
https://www.ketabton.com/book/12748
https://www.ketabton.com/book/12749
https://www.ketabton.com/book/12750
https://www.ketabton.com/book/12751
https://www.ketabton.com/book/12752
https://www.ketabton.com/book/12753
https://www.ketabton.com/book/12754

ویاړلي
د پښتو لیکوالو، شاعرانو
لومړی ټوک
(آ - الف)
لیکوال: ډاکټر عبدالروف رفیعي

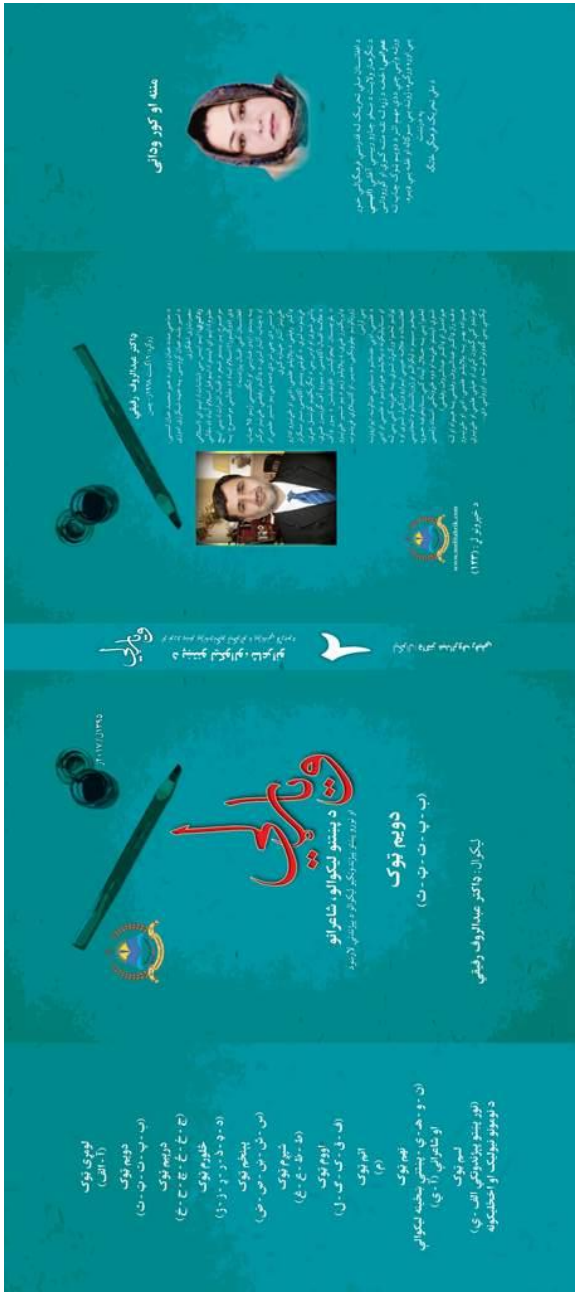
دویم توک
د پښتو لیکوالو، شاعرانو
لیکوال: ډاکټر عبدالروف رفیقي
منته او کور ودانی

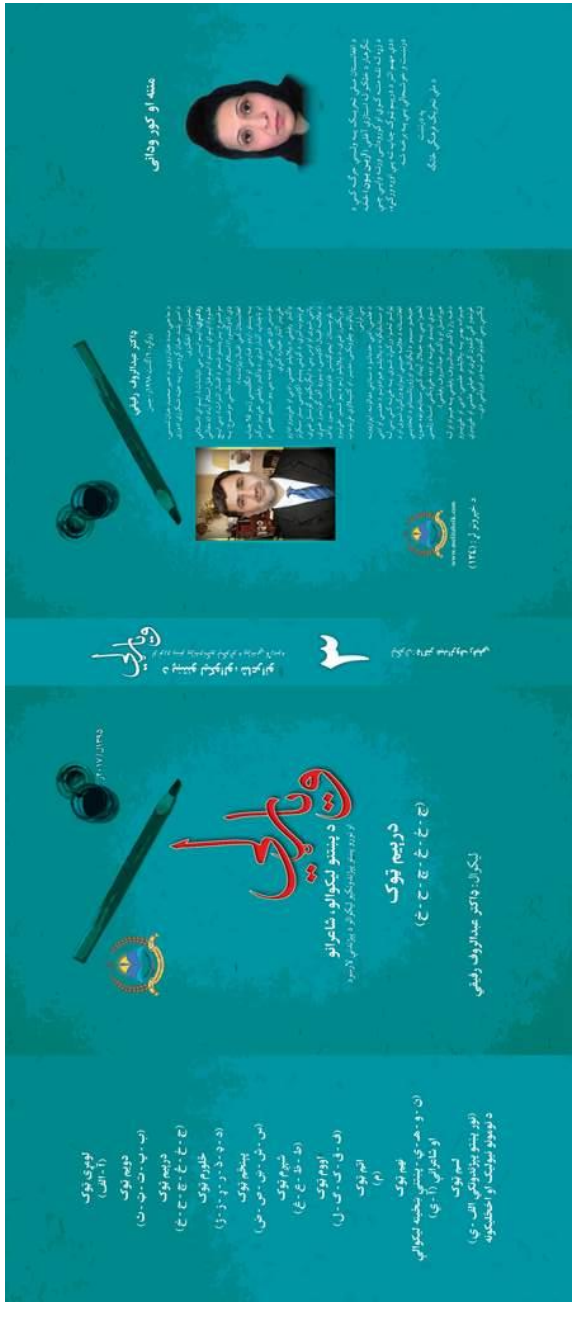
منته او کور ودانی
دریم توک
د پښتنو لیکوالو، شاعرانو
لیکوال: ډاکټر عبدالروف رفیقي

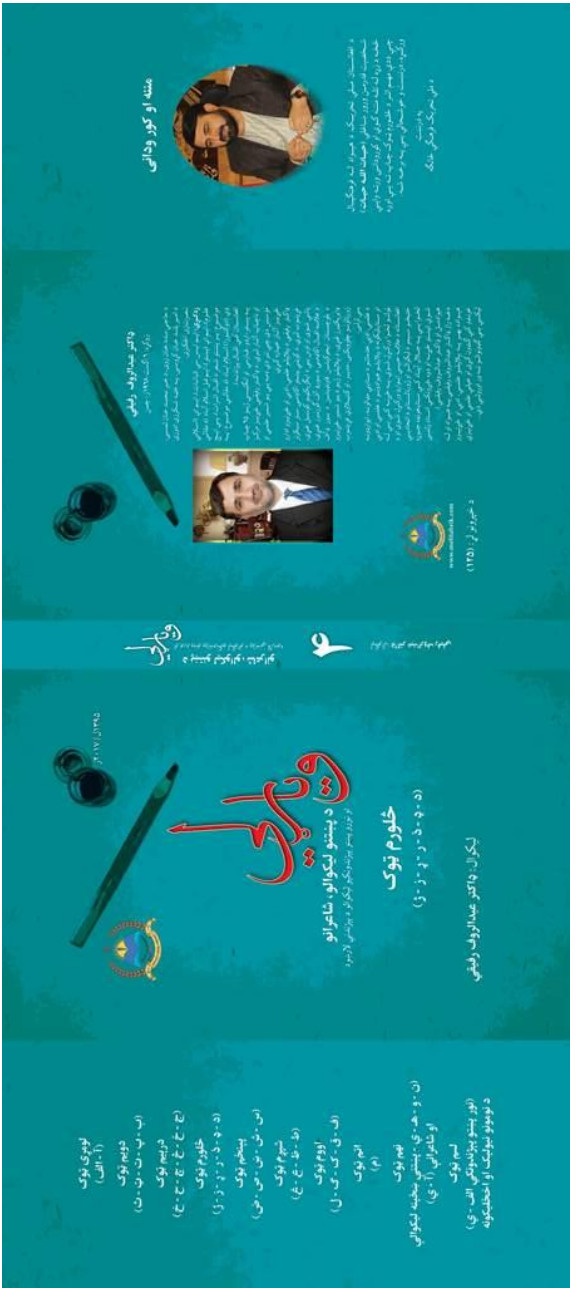

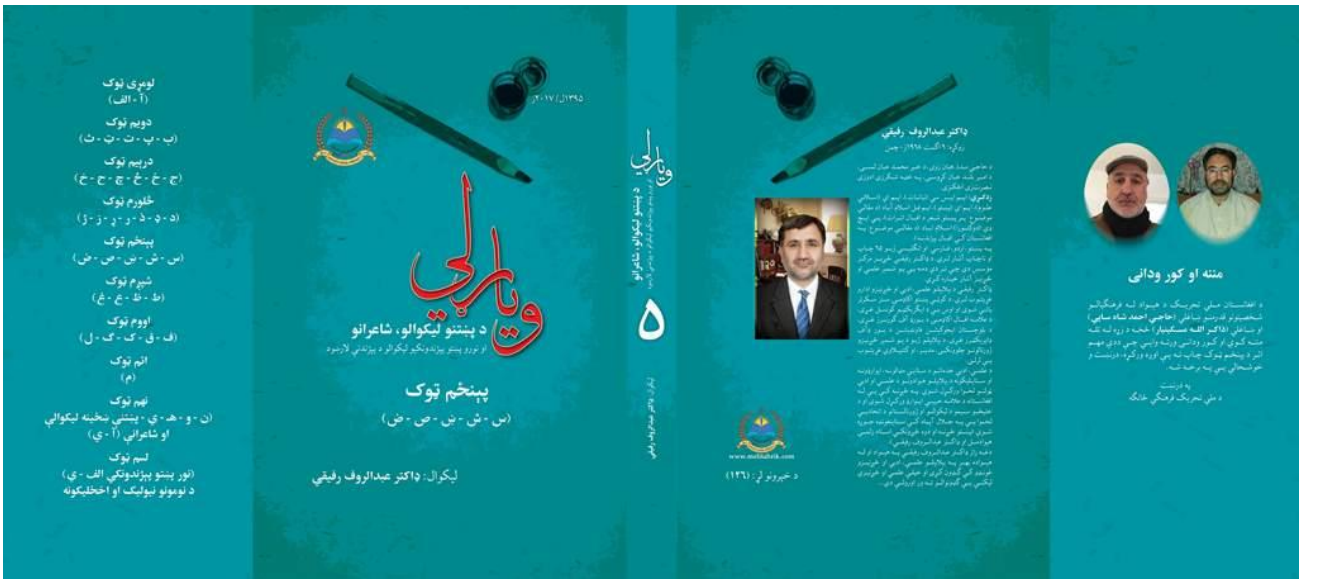
منه او کور ودانی
ډاکټر عبدالروف رفیقي
۵
د پښتو لیکوالو، شاعرانو
پینځم ټوک
(ښ - ش - ښ - ص - ض)
لیکوال: ډاکټر عبدالروف رفیقي
لومړی ټوک
(آ - الف)
دویم ټوک
(ب - پ - ت - ټ - ث)
دریم ټوک
(ج - څ - ځ - چ - ح - خ)
څلورم ټوک
(د - ډ - ذ - ر - ړ - ز - ژ)
پینځم ټوک
(س - ش - ښ - ص - ض)
شپږم ټوک
(ط - ظ - ع - غ)
اووم ټوک
(ف - ق - ک - ګ - ل)
اتم ټوک
(م)
نهم ټوک
(ن - و - هـ - ي - پښتني نخښنه لیکوالي
او شاعرانې (آ - ي)
لسم ټوک
(نور پښتو پېژندونکي الف - ي)
د نومونو نیولیک او اخطلیکونه

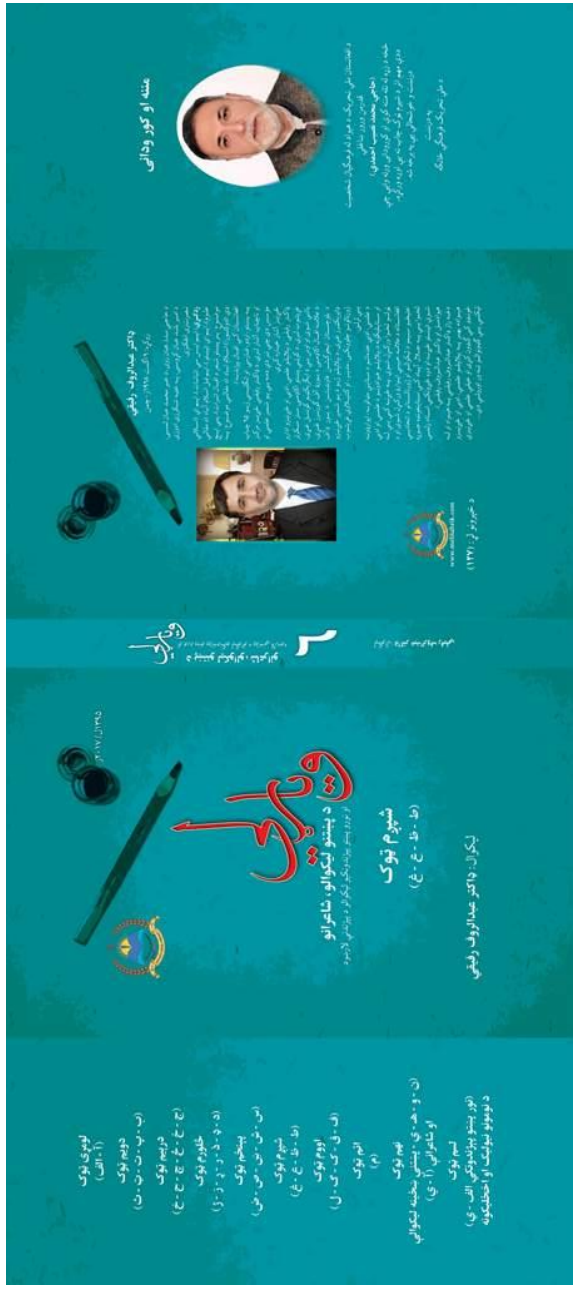

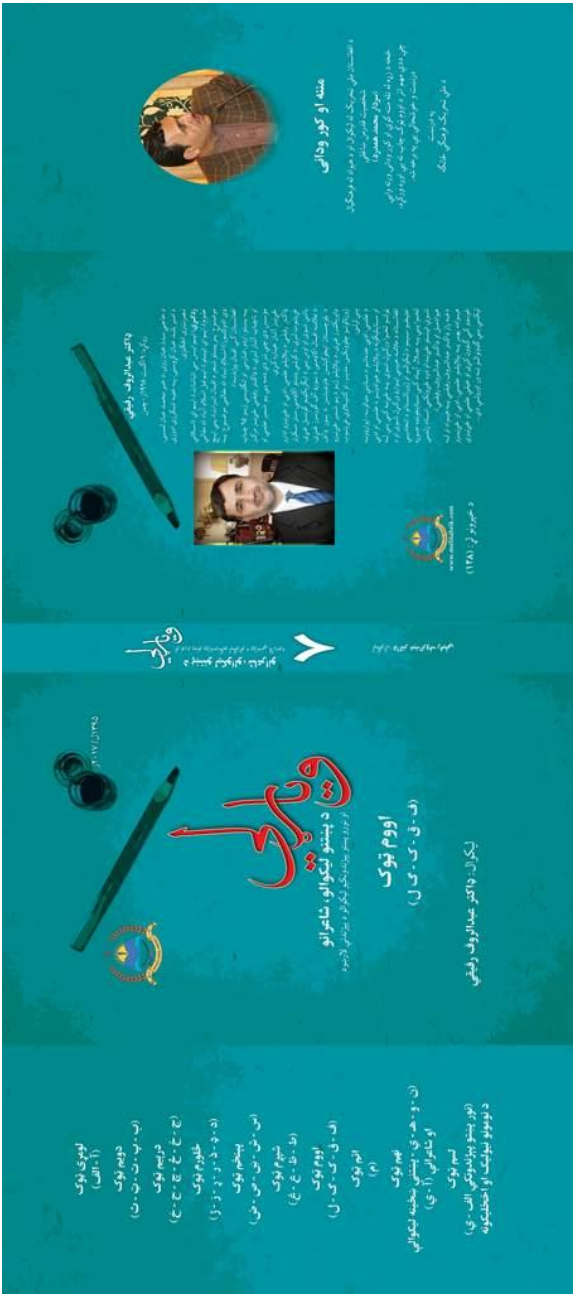

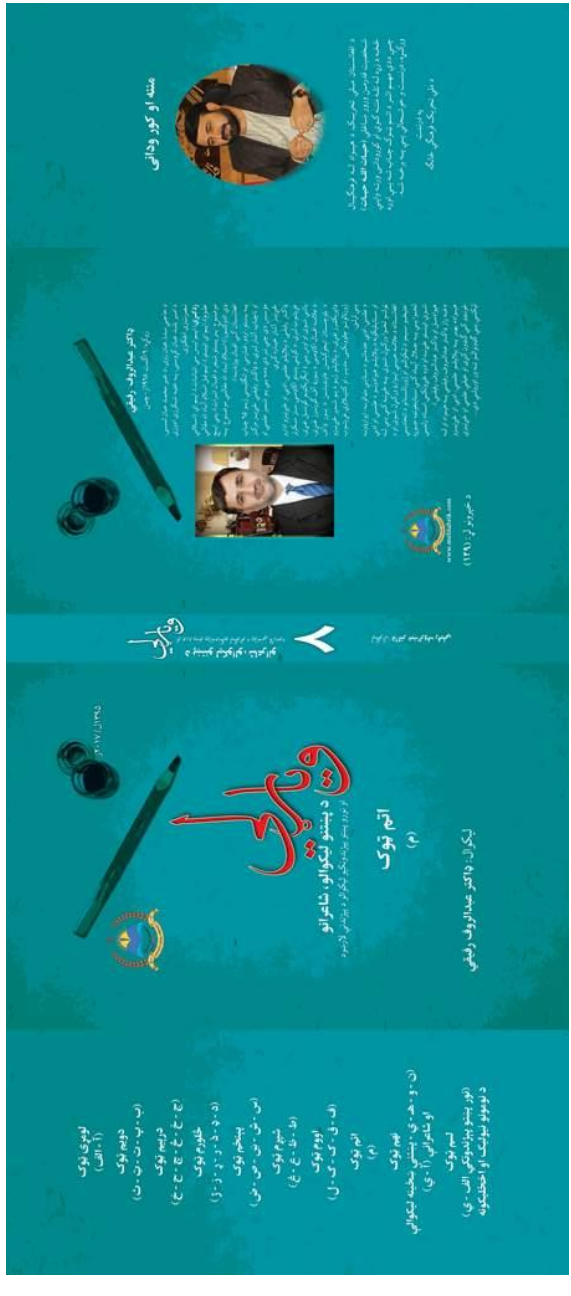
د پښتو لیکوالو، شاعرانو
اتم ټوک
(م)
لیکوال: ډاکټر عبدالروف رفیقي
د خپرونو لړ: (۱۲۹)
ډاکټر عبدالروف رفیقي
مننه او کور ودانی

نهم ټوک
لیکوال: داکتر عبدالروف رفیقي

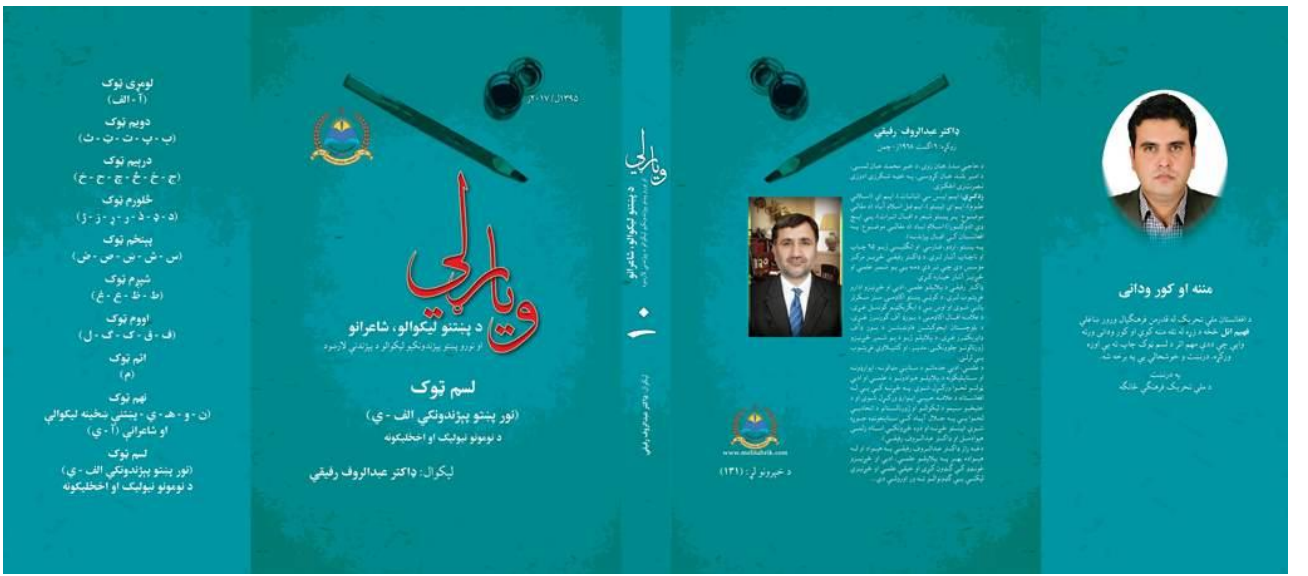

## منته او کور ودانی

د افغانستان ملي تحريک نه قدرمن فرهنګيال وروږ ښاغلي **قيصر اځل** خخه د زړه له ټله منه کوږي او کور ودانی وړنه وايي. چې دغې دهم ټوک چاپ ته يې اوزه ورګړه. درښت و خوشحالي يې په برخه شه.

په درښت
د ملي تحريک فرهنګي خانګه


**ډاکټر عبدالروف رفيقي**
زوکډ: ۱۹۶۸ز/ جمن

د خاوري ښاغلي زوی د ځير محمد ځان لمسی، د ښار کښه ځان ګوزښي، په خپله شاګردي دوري ښوونځي کې ګڼګوڼي.

زده‌کړې: ليسه ليسانس سي ثبانده، د ليسې تر ليسانس پورې ټولې زده‌کړې د ليسې ځل اسلام آباد، د ماڼۍ موضوع: پښتو ژبه پوهنتون ځل اسلام آباد، د ماڼۍ موضوع: پښتو ادبيات کښې ډاکټرا ترلاسه کړې دي.

په پښتو ژوند، فعاليتونو کې ټګګيسې ژبه لا چاپيره کې د ښاغلي ګنډار کوږي، د ډاکټر رفيقي خپرښت مرکز موسس، ګړي چې تر اوسه ۱۰۰ ډيې هم ډير خپرښتي او خپرښت ګنډار خپرار ګوږي.

ډاکټر رفيقي د ښاغلو علمي، ډيې او خپرښت لارو چارو ښه ګړي، د ګوډښي پښتو اګاډمي سره سکټر بانډي ښوري او ډيې ډيې د ډيګر ښاغلو ګوښتو خوږي.

د علامه اقبال اوپن د پښتو اين ګوښتو خوږي.

د پوهنتون ليکچرښي هم ښه ښه ډاکټر ډيګر ډيګرښي خوږي، د ډاکټر رفيقي د پښتو ژبه او ډيې ډيې خپرښت زده‌کړو مؤسسې جوړښکښې مشير، او ګنډاکاري هم ښه ډيې ډيې.

د علمي، ډيې خدمتونو د سپارښت خاوره: اوږدوږه د سټډيکيټ د ډيپارټمنټ خواوشا د علمي او ادبي ټولنو ګډوډ ډيې ډيې. په خپرښت ګنډې ډيې ډيې ډي

ویاړلي
(فرهنگ ۱۰ جلدی نام های ۳۸ هزار نویسنده، شاعر و اندیشمند پشتون)

بخش سوم/ تاریخی

## افغان ها به روایت اهل سنت ایران

معمولاً آن چه در تاریخ نگاری ایرانی به پیرامون پرداخته می شود، چه چپ باشد چه راست، مجوس(فارس) یا آخوندی، زیر تاثیر تلقیناتی ست که به نام ایرانی گری، مرز های گسترده عنوان می شود و فرهنگ های مردمان و ملت های با نام و نشان، اجزا، اعضاء و ضمایم آن به شمار می روند. این نگرش که طی صد سال اخیر، به بیماری تاریخ پردازی ایرانی، مبدل شده، پس از تداخل در سیاست، جزو مکتب های فکری می شود و از حیث ایسم آن، مصادره ی ارزش های دیگران، یک اصل به شمار می رود. بر این اساس، قرائت آثار تاریخی ایرانی، به ویژه اگر مجوسی(فارسی) یا آخوندی باشند، نه فقط خوش نیست، بل باعث گمراهی و سوء برداشت می شود.

تاریخ نگاری نوع «کشورمحور» که در جغرافیای جهان سوم، زاده ی القائات استعمار نیز است، در واحد های سیاسی کنونی، گاه گذشته را به مغالطه می گیرد. در جایی نوشته بودم، مفهوم سرزمینی در زمینه ی تاریخی، مثلاً می تواند چشم انداز منطقه را برای افغان ها به گونه ای پرداز دهد که در کنار اثرات فرهنگی، مدنی و معنوی، سیطره ی سیاسی در شرق و غرب، شمال و جنوب، می تواند محاسبات کنونی را در امور مختلف، به گونه ای استراتیژیک کند که با تامل بر اجتماعات میلیون ها پشتون در هند و پاکستان، فرامرز های زبان های دری و پشتو و اشتراکاتی که تحریف نشده باشند، در تداعی پس منظر تاریخی، ما را از مفاد معاملات سیاسی و اقتصادی بهره می دهند.

افغانستان با اکثریت اهل سنت و مسلمان، هرچند تنوع گسترده ی قومی دارد، اما در همسویی با باور های مذهبی که بسیار مهم اند، می تواند در زمینه ای نیز به همسایه ی غربی اش نزدیک باشد که منطقی می نماید.
سرمایه گذاری های بی اندازه ی ولایت فقیه در امور اقلیت تشیع در افغانستان و ضمایم زبانی در سایه ی فارسیسم، دو کشوری را که می توانند با موقعیت های جغرافی، منابع طبیعی، باور های مذهبی و فرهنگی، فرصت های بهتر بسازند، برعکس قضیه، در فشار مضاعف قرار داده تا از رهگذر میلان ایران به اقلیت های قومی و مذهبی، دچار کشیده گی باشند و در عدم توازن، فاصله ها بیشتر شوند.
نشرات ایرانی با صدور و تورید در جامعه ی افغانی، در نیم قرنی که گذشت، تحت تاثیر کار فرهنگیان مجوس(فارس) و پس از انقلاب، متاثر از رهروان ولایت فقیه، به باور های ضد افغانی به میزانی کمک کرده اند که می توان بدون اندیشه گفت از حیث تحریفات، بخش مهم ایسم های ضد افغان ها، ایرانی اند.
تحلیل شیعه و فارس، افغانستان را در وارونه نمایی، بی شباهت به حدودی می سازد که در همه جای آن، طرز تلقی از شیعه و فارس، این جغرافیه را در ساحه ی نفوذ فارسیسم، متاثر ساخته است.
در این نوبت با بررسی اثر یک مسلمان اهل سنت ایران، هرچند موضع او در متن فارسیسم و ایرانیسم، تفاوت زیادی از برداشت هایی ندارد که در روشنگری های تاریخی ایرانی، بسیار مشکل دارند، اما احترام وی به واقعیت هایی تاریخی و قومی افغانستان که به خصوص در ایران، همواره تحریف می شوند، اهمیت این نگرش را بیشتر می سازد تا در همسویی با واقعیت های کلان کشور و باور های مذهبی، ایجاد تفاهم در معاملات بین المللی، یک افغان اهل سنت و یک ایرانی اهل سنت را خوب تر و بیشتر کمک کند با باور های قلبی و فکری همکاری کنند و در این همکاری، مُعضل سنی و شیعه، مشکل نسازد.

ده سال قبل انتشارات میوند، در یک ابتکار جالب، نمایشگاهی برپا کرد که برای اولین بار(به نظر من) کتب فرهنگیان و عالمان دینی اهل سنت ایران در آن به فروش رسید.

دوستی دو جلد کتاب(چهار امام اهل سنت و جماعت و نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام) را برایم تحفه داد. پس از مطالعه ی آن ها، متوجه شدم حُسن نظر و احترام به واقعیت های تاریخی ما، به خصوص در کتاب آقای فریدون اسلام نیا(مولف کتاب نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام) از نگرش مجموعی جامعه ی ۱۵ میلیونی اهل سنت ایران حکایت می کند. در این کتاب، با وجود بزرگ نمایی های معمول فارس زده و آن آز بیمارگونه که افغانستان را در تاریخ ایران، تحلیل می کنند، اما با احترام و حرمت بسیار به واقعه ی تاریخی حضور افغان ها در ایران، امید هایی به وجود آورده است.

در کتاب «نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام»، حماسه ی افغان ها در ایران، چنین تبیین می شود:

«گرگین خان، حاکم قندهار شد. طبق نظر علمای صفویه به رهبری مجلسی، اهل سنت، کافر محسوب می‌شدند و تجاوز به جان و مال و ناموس آن ها حلال بود. این فتوا باعث شد که مریدان مجلسی، تجاوز را در حق اهل سنت از حد بگذرانند. بدنبال بی‌حرمتی از طرف وزیر اعظم شاه حسین در حق امیر خان[(میرویس نیکه)] از بزرگان افغانستان که به دادخواهی به دربار آمده بود و نامهء آن ملعون [(وزیر اعظم شاه حسین)] به گرگین‌خان مبنی بر این که هرچه می‌تواند بر سر اهل سنت بیاورد، شیرمرد دلیر اسلام، محمود افغانی، تصمیم به قلع و قمع دشمنان اهل سنت و ایران گرفت و توانست حکومت قشری و خونخوار و غرق در شهوت‌پرستی را برافکند.

محمود افغانی به تصریح آصف الحکما در رستم التواریخ، جوانی بود به کلمات صوریه و معنویه آراسته و در فطنت و کیاست و رشادت و تمیز و

نظم و نسق و موافق حساب و احتساب بی‌باک و کشندهء هر دزد و راهزن و ظلم و ناپاک بود.»

«سه انقلاب بزرگ و تقریباً همزمان در کردستان، بلوچستان و قندهار برعلیه صفویه صورت گرفت که دو تای اولی به شدت سرکوب شدند، ولی سومی به علت لیاقت سردارش[(محمود هوتکی)] به پیروزی رسید و زمینه‌ای شد برای نابودی سلسلهٔ صفویه در سال‌های بعد، اما افسوس که اهل سنت هیچ گونه اتحادی باهم نداشتند، به جز در موارد اندکی مانند کمک بلوچ‌ها به میرویس، پدر محمد، موقعی که او در قندهار در محاصرهء خسروخان، برادرزادهء گرگین‌خان، بود.

میرویس در سال ۱۱۲۹ هـ ق درگذشت. جانشین او عبدالعزیز، قصد مصالحه داشت، ولی محمود، فرزند بزرگ میرویس، او را از سر راه برداشت و به حکومت صفویه پایان داد. از جملهء عوامل پیروزی محمود، سید عبدالله، والی خان هویزهء اهل سنت بود که از طرف شاه حسین به عنوان فرماندهء قزلباش در جنگ محاصرهء اصفهان، انتخاب شده بود. عامل دیگر، قیام لزگی‌های اهل سنت در آذربایجان بود. همچنین غوطه‌ور بودن شاه و درباریان در فساد لجام گسیخته از علل اساسی سقوط صفویه به دست محمود بود.

سقوط حکومت صفویه، شادی مردم ایران را برانگیخت و مردم را از فقر و پریشانی و کشتار و ظلم و تعدی روزمره نجات داد. لازم به ذکر است که هزینهء سفر شاه حسین با شصت هزار نفر همراهش در سال ۱۱۱۷ هـ ق به قم و مشهد، به قدری گزاف بود که نه فقط موجب تهی شدن خزانهء مملکت شد، بل شهر هایی که شاه از آن عبور می‌کرد، دچار قحطی شدند.

بعد از فتح اصفهان( ۱۱۳۵ هـ ق) به دستور محمود، تمامی خوراک و آذوقهء ذخیره در کاروان افغان‌ها را به درون شهر بُردند و به زودی آثار قحطی و گرسنگی رفع شد. بسیاری از فراریان به منازل و مغازه‌های خود

بازگشتند. وی مردی از افاغنه را که متقی و زاهد و مدبر و باکفایت بود، به حل و عقد امور شرعی و حقوقی و اجتماعی مردم اصفهان گماشت. او در کار خود موفق شد و توانست رضایت مردم را جلب کند.

کروسینسکی[(سفیر پولند)] در سفرنامهء خود، صفحهٔ ۶۸ می‌نویسد: مردم چنان از دیانت و عفت و پاکدامنی او [(محمود هوتکی)] مسرور و خوشحالی می کردند که به زمان گذشتهء خود که باعث زوال دولت شان بود، افسوس بی‌نهایت می‌خوردند...

محمود برای توازن مذهبی در اصفهان، یکصد هزار تن از اهل سنت گزین همدان را به اصفهان کوچ می‌دهد. در گرما گرم محاصرهٔ اصفهان، اشرف، پسر عموی محمود، برای شاه حسین، نامه نوشته و از او می‌خواهد که در قبال آذوقهٔ فرستاده شده از طرف او و کمکش برای نابودی محمود شاه، فرماندهی کُل قشون ایران را به او بدهد، اما شاه حسین به سخنان اشرف، اعتماد نمی کند. بعد از مدتی این راز(ارسال آذوقه و نامه) برای محمود فاش می‌شود، ولی او به روی خود نمی‌آورد.

بعد از سقوط اصفهان، اشرف را زندانی می کند. در سال سوم حکومت محمود، جنگی مابین او و عثمانی روی داد که به شکست عثمانی‌ها انجامید. سران قزلباش که دیگر قادر نبودند به تجاوز و تعدی خود نسبت به مردم ادامه دهند، دست به کودتایی برضد محمود می‌زنند، اما نقشهٔ شوم آن ها برملا می‌شود و محمود، همگی آن جنایتکاران را به قتل می‌رساند. بعد از آن محمود، شاه حسین را وادار می کند که همهٔ زنانش که بالغ بر پانصد تن بود را به جز یکی طلاق دهد. هواداران اشرف در سال ۱۱۳۷هـ ق، وی را از زندان نجات داده و محمود که به شدت مریض بود را به شهادت می‌رسانند. به تصریح رستم التواریخ، حکومت اشرف نیز با عدل و انصاف بود و خبری از جور و ظلم قزلباش در آن نبود.»

قسم معمول رویداد و حماسه ی بزرگ افغان ها در ایران، در تواریخ مجوسان(فارس ها) و ایرانگرایان فارسیست، بلایی وانمود می شود که به

نام «فتنه ی افاغنه»، نه همانی ست که مورخ اهل سنت ایـران بـا مراجعـه بـه تاریخ، تصریح و اعتراف می کند که حاکمیت افغان ها در ایران، عادلانه و باعث مسرت مردم بود.

با ورود افغان ها به ایران، دری، زبـان رسـمی شـد. رفیـق سـیرجانی، شـاعر معاصر محمود هوتکی، رسمیت دوبـاره ی زبـان دری بـه جـای ترکـی در ایران را استقبال می کند.

امروز روز عزت و دیهیم و افسر است
عهد بلندپایه و دور مظفر است
دیروز بود لهجه ی دربار اجنبی
امروز قند پارسی این جا مکرر است

حاکمیت بیش از دو صد ساله ی انگیزاسـیون شـیعه ی صـفوی بـا بـدترین سیاست های ضد انسانی و اهل سنت، وارد گورستان تـاریخ مـی شـود؛ امـا اختلافات درونی افغان ها و آن بی اتفاقی مشهور قبایل پشـتون، عمـر یکـی از خوب ترین حاکمیت های تاریخی ایران را کوتاه می سـازند؛ حـاکمیتی که روی دو و نیم قرن جهالت صفویه، مبدای یـک آغـاز نـو شـد، هرچنـد قاجـار هـا، بـاور هـای مـذهبی صـفویه را داشـتند، امـا در فاصـله ی زمـانی حاکمیت های افغان ها و نادر افشار، تنفسی میسر می شود تا مردم ایـران بـا بازنگری به رنگ ها و معنویـات، حضـور اجتمـاعی و قـومی خـویش را بـا حفظ اصالت ها در زمینه ی متنوع زبانی و فرهنگی ایران، به آینده ببرند.

در واقع کاستن از فشار ستم ها و ظلم های شیعه ی صفوی که با حماسه ی بزرگ افغان ها در ایران، به همراه بود، مشـی حاکمـان آن جـا را بـا وجـود تداوم تشیع در سلسله ی قاجار ها و بالاخره تا امروز، در برخورد با واقعیـت های مذهبی، زبانی و فرهنگی به تسامح و تساهل بیشتر، ناگزیر کرده است.

اهمیت حماسه ی افغان ها در ایران، با آزادی ها و فرصت هایی کـه میسـر می شوند، می تواند در سقوط سلسله ای بسیار اهم باشد کـه روزی بـزرگ ترین ملای آن جا، در داعش صـفتی آشـکار، دشـمنی بـا علـم و دانـش را

چنین تعریف می کند: «شیخ بهایی از بزرگان صفویه در کشکول خود می گوید: علم فقط علم عاشقی ست/ بقیه تلبیس ابلیس شقی ست. این، نظر یکی از بزرگ ترین شیخ الاسلام‌های صفوی ست.»

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12722

نگاهی به تاریخ ایران بعد از اسلام ۲۲۵

همان اوان حکومت، شاه حسین شاهنواز خان گرجی ملقب به گرگین خان و خسروخان از مریدان مجلسی را به حکومت افغانستان منصوب کرد. گرگین خان حاکم قندهار شد طبق نظر علمای صفویه به رهبری مجلسی اهل سنت کافر محسوب می‌شدند و تجاوز به جان و مال و ناموس آنها حلال بود. این فتوا باعث شد که مریدان مجلسی تجاوز را در حق اهل سنت از حد بگذرانند. بدنبال بی‌حرمتی از طرف وزیر اعظم شاه حسین در حق امیرخان از بزرگان افغانستان که به دادخواهی به دربار آمده بود. و نامه آن ملعون به گرگین‌خان مبنی بر اینکه هر چه می‌تواند بر سر اهل سنت بیاورد شیرمرد دلیر اسلام محمود افغانی تصمیم به قلع و قمع دشمنان اهل سنت و ایران گرفت و توانست حکومت قشری و خونخوار و غرق در شهوت‌پرستی را برافکند. محمود افغانی به تصریح آصف الحکما در رستم التواریخ جوانی بود بکلمات صوریه و معنویه و آراسته و در فطنت و کیاست و رشادت و تمیز و نظم و نسق و موافق حساب و احتساب بی‌باک و کشنده هر دزد و راهزن و ظلم و ناپاک بود.

# آیا شاه شوهر داشت؟

در کشور همسایه ی ما در ایران، تنوع قومی با پیشینه ی تاریخی، خیلی بزرگ تر و محسوس تر از یک قرن تاریخ فارس و زبان فارسی در این کشور است. توانایی های اقتصادی ایران که بیشتر منشه ی نفتی دارند، ماشین تعدی و صدور اغراض آنان را به راحتی به دوران می آورند، اما ایده یا انگیزه ای می باید تا این ماشین سمت و سو یابد.
با انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ش در ایران، یکی دیگر از حاکمیت های دست نشانده سقوط کرد. در بیش از نیم قرن سلطنت پهلوی ها، هرچند ظاهر جامعه با رونق اقتصاد نفت، کمی جا به جا می شود، اما در عرصه ی سیاسی، انحصار فارس گرایان که در یکی از شگفتی های روزگار از انحراف فکری ترک ها تغذیه می کردند، روی یک دست سازی اجباری جامعه ی متنوع قومی ایران، تاکید می کند.
بنیانگذاران فارسیسم در ایران، به اصطلاح «مانقورد» های ترک اند که به کنایه معادل «هویت باخته» شناخته می شوند. محمود افشار یزدی، کسرایی و دیگران با تزریق شوونیسم فارسی که در واقع استحاله ی اجباری فرهنگ ها و تاریخ ملل به نفع اقلیت بی نام و نشان فارس بود، به بیگانه کمک کرده اند. بنا بر این، تداوم این سلسله(پهلوی) استراتیژی انگلیس ها را نیز تامین می کرد.
انبوه سازی فرهنگی از طریق کار طباعتی، میراث شوم سلسله ی پهلوی ست. مصادره به نام فارسی، از مرز های ایران عبور می کند و بیشتر از همه در افغانستان ما در برابر واقعیت های افغانی، قرار می گیرد؛ هرچند تاجکستان نیز در این دایره قرار دارد، اما حکومت کمونیست تاجکستان، چه در زمان اتحاد شوروی و چه حالا با کراهت از صبغه ی مذهبی شیعه و سادات ایران، به تیوری سازی تاجکیسم، پرداخته است.

به هر حال، تقابل با فرهنگ فارسکی ایران در شرایطی که منابع زیاد ما در جنگ ها هدر می روند و اولویت های امنیتی که در ساحه ی تنازع فزیکی خلاصه شده اند، پُشت جبهه ی وسیع گشوده اند، اگر با کار به موقع فرهنگی در برابر بیگانه گان قرار نگیریم، ذهنیت های ضد ملی که از تمام ناهنجاری های منشه می گیرند، میزان درگیری های داخلی ما را بیشتر می سازند.

روشنگری روی ابعاد دروغ های کلان تاریخ، از ابزار موثر ایجاد ذهنیت هایی ست که مردم را از انحراف حذر می دهند. بنا بر این، ابواب نقد نو، ابعاد بیشتر می یابند.

جشن های شاهنشاهی سلسله ی پهلوی که اوج شوونیسم فارسی را تاریخی ساخته اند، آخرین خاطرات حاکمیتی نیز هستند که حتی در افغانستان کوشیده اند به رُخ ما بکشند. در مکتوبی، شاعر نامدار، اما اپورچونیست افغان، استاد خلیلی، رضا شاه پهلوی را سرور و آقای خویش می خواند. در واقع جلوه های جمال نفتی ایران که پول های زیادی را نصیب دولت می کردند، شوونیستان ایرانی را برمی انگیختند با حمایت شاه، روی پروژه هایی کار کنند که چهل سال پس از انقلاب، میراث فرهنگی سلسله ی پهلوی، نه فقط تهدید بالقوه برای جمهوری اسلامی ست، بل در جغرافیای افغانستان و تاجکستان سیر می کند تا با حذف و استحاله، جغرافیای شوونیسم فارس را وسیع بسازد.

آخوندان ایرانی با شعار «حب الوطن من الایمان»، از میراث فرهنگی سلسله ی پهلوی، استفاده می کنند. این برای رژیم متجاوز ایران، بهانه می سازد تا به نام شراکت زبانی، قومی و فرهنگی جلو برود؛ هرچند تناقض محتوای مجوسی میراث فرهنگی پهلوی با شیعه ی ایران، با ذهنیت ماقبل بهتر، رژیم ملایان را از مشروعیت می اندازد. بر این اساس، تنقید ایران قبل از انقلاب نیز به مباحث جدی جمهوری اسلامی، مبدل شده است.

سقوط سلسله ی پهلوی و یک و نیم سال آخرین شاه ایران، از تاریخ های خبر ساز اند. هیچ چیز مانع فروپاشی رژیمی نشد که با وهم اقتصاد نفت، فکر می کردند وقایه می شود.
ایران، هنوز هم با درآمد ۸۰ درصد پول نفت،، جایگاه جالبی در اقتصاد جهان ندارد. منظور اقتصادی ست که مولد طبیعی نداشته باشد. به هر صورت، مردی بیمار و سرگردان، داستان آخرین شاهی بود که در طول سلطنتش نیز در خلوت های درباری که در هر دو سلسله(پدر و پسر) انگلیس ها و امریکایی ها، بنیانگذار و منجی اش بودند، چهره ای مکتوم نیز دارد که خلاف تصور بود.
در دهه ی شصت میلادی، کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، اندرونی را افشاء می سازد که بسیار تکان دهنده بود. مرحوم محمد رضا شاه پهلوی با تصویری که از ادعا های شاهنشاهی او ثبت تاریخ است، حتی در جمع شوونیستان ستمی، الگویی از فارسی به شمار می رود که بهتر از روسای منطقه می شناسند. این شخص، مناسبات خوبی با حکومت های قبل از هفت ثور افغانستان داشت، اما خالی گذاشتن صحنه ی سیاسی ایران و رفتار مجنون وار که بالاخره انقلاب اسلامی را تسریع کرد، او را در ردیف اشخاصی قرار می دهد که معمولی اند.
تجمل نفتی ایران و سرمایه گذاری ها روی پروژه های دروغ تاریخی، سلسله ی پهلوی را ویژه می سازد. اهمیت این سلسله در تنقید تاریخ، به ملاحظه ی سنجش هایی مربوط می شود که به اثر فضاسازی کاذب، در بزرگ نمایی فارسیسم، کمک کرده اند.
در کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، هرچند انگاره ی نفرت موج می زند، اما واقعیت های اندرونی، مبین این برداشت هایند که چه گونه یک گروهک کوچک که از سوی استعمار، تاریخی شده اند، با سلوک بیمارگونه و روان پریش، سیاست های بیگانه گان را توجیه می کردند.

ماهیت آله ی دست و ستیز با فرهنگ اکثریت(غیر فارس) از بیماری ها یا رفتاری منشه می گرفتند که اگر در جانب سیاسی، تحمیل فارسی و فارس روی اکثریت بیش از نود درصد غیر فارس بودند، عقده های حقارت یک تبار گمنام را نیز ارضا می کردند. تجویز نسخه های دین ستیز، از رفتاری برخاسته بودند که به شخصیت بیمار شاه مرتبط اند. در کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، چند فصل زیر، چنین مرقوم شده اند:

- همجنس بازان از نظر روان پریشی
- ارنست پرون، شوهر اول شاه
- در باره ی فرح، چه می گویند؟
- خبیر خان، شوهر دوم شاه
- فراماسون شدن شاه
- قضیه ی طلا چه بود؟
- نقش اشرف پهلوی در این ماجرا ها
- عکس شاه بر سر کلوپ همجنس بازان
- همجنس بازان معروف دنیا
- در خاتمه

خانواده ی پهلوی، هنوز منتظر اند. بقایای این خانواده که برای شوونیسم فارسی، جاذبه ی تباری ایجاد می کند، حتی یک تار مو از میراث فرهنگی خویش نکاسته اند. علی رضا پهلوی، یکی از دو پسر آخرین همسر مرحوم رضاه شاه پهلوی که چند سال قبل به اثر افسرده گی، خودکشی کرد، مجوس، یعنی زردشتی شده بود.

با معرفی کتاب «آیا شاه شوهر داشت؟»، باب دیگری در تنقید فارسیسم می گشاییم. شناسایی عاملان مکتب سیاه فارسیسم، به اندازه ی محتوای آن، اهمیت دارد؛ چه افراد و اشخاص زیادی اند که به دلیل عوامل روانی، فردی یا بیماری، منشه ی کرداری می شوند که با تداخل در حوزه ی پندار، جنبه ی مسری مرض را خلق کرده اند.

یادآوری:
از طریق لینک های زیـر، کتـاب «آیـا شـاه شـوهر داشـت؟» را رایگـان دانلود کنید!
دری:

https://www.ketabton.com/book/12818

پشتو:

https://www.ketabton.com/book/13247

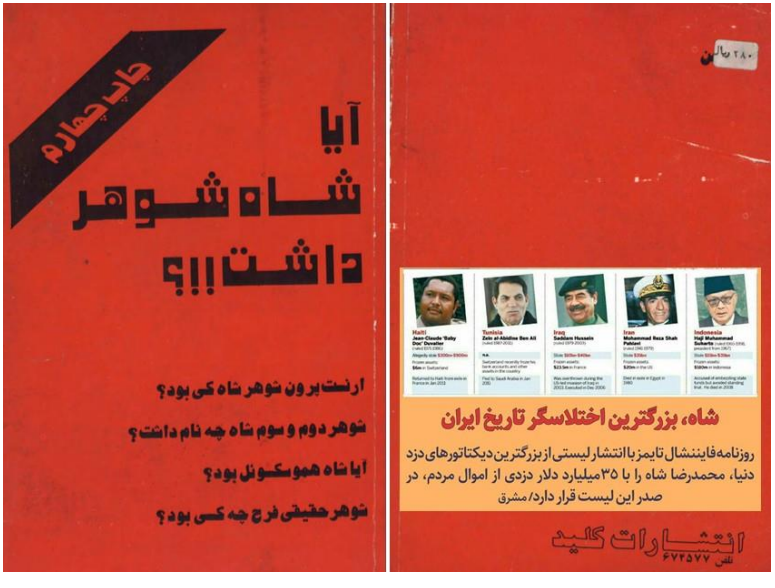

# این جا ایران شرقی نیست!

تعمیم مفاهیم باستان گرایی- از گونه ی منفی- به بدترین نوع فرهنگ افغان ستیزی، منجر شده است. در بیش از نیم قرن تاریخ نویسی های جدید در افغانستان، بی توجه به تبعات و اثرات رفتار سوء، هم چشمی های سیاسی، به خصوص با ایران، نه فقط موفق نبوده اند، بل با تایید محتوای آن ها به افغان ستیزی، منتهی شده اند.

یک تن از روسپیان سیاسی ستمی/ ناقل که در این اواخر بسیار پارس می کند، در سخنرانی ای از ایرانی بودن مردم ما داد سخن می داد. ایران کنونی، بدون شک چنین تمایلاتی را جذب می کند. داعیه ی ایران گرایی، جزو محتویات فارسیسم منحط، عمق تاریخی آن است؛ هرچند با توهم و فاقد ریشه، اما همین که یک بیت یا اشاره ی یک تخلیق ادبی نیز آن را تایید کند، بی تحلیل این که مصنوعی بوده است، نه یک واقعیت مستند تاریخی، می تواند متمم خوب حذف هویت ها، اقوام و نام های دیگران شود.

هنگام تسجیل کامل نام ایران برای همسایه ی غربی، هرچند پس از دوره ی مغول، این نام همچنان بر آن کشور اطلاق می شد، زیرا فرهنگ شعوبیه(نهضت ضد اسلامی معروف که در سلسله ی منفور سامانی به وجود می آید) در جای خالی ویرانی هایی که مغولان کرده بودند، رسوب می کند، اما انتساب انگلیسی که پرژین(Persian) را معادل یا در واقع متناظر نام ایران می آورد، با ایجاد دولت فارسکی/ پهلوی ایران که انگلیس ها در آن نقش اساسی داشتند، ایران گرایی با مفاهیم شعوبیه که در شاهنامه ی فردوسی مطرود، به تمامی خوانده می شود، داعیه ی ایرانی را به نام داعیه ی دربرگیرنده، هرچند غیر واقعی، اما به نفع گروهک فارس، مطرح می سازد.

کار گسترده ی فرهنگی و افزودی های حجیم آن که با تعلیقات، تحشیه ها و توضیحات فرهنگیان وابسته و تحت تاثیر فارس بودند، یک مجموعه ی انبوه ظاهراً پُر رونق، اما میان تهی را در برابر ما قرار می دهد که به نام اشتراکات فرهنگی، فقط دنبال هژمونی خودساخته و خودبافته برای مردمانی ست که در منطقه، بیشتر زیر دست اعراب، ترکان، پشتون ها و مغولان، نوکر، مداح و مزدور بوده اند.

دولت های افغانستان پس از یک نام شدن همسایه ی غربی، آگاهانه در برابر آن بی تفاوت می مانند. این موضع منطقی که نباید با ایجاد شر، افغانستان و همزمان با آن ارزش سیاسی و جهانی را آن را زیر سوال برد، اما در تحلیل های شماری که بعداً آشکار شد کاملاً مغرضانه بوده اند، منفی وانمود می شود.

یک تن از چپ گرایان همتبار که خوشبختانه آفتاب کم نورش در حال غروب است و با هر بار تبارز رسانه یی، فاجعه ی هفت ثور و کشتار های آن را تداعی می کند، در همه جا، وقتی موقع می یابد، با یک تلویح در موضع ستمیان می نشنید که «دولتمردان گذشته ی افغانستان، عقل نداشتند که اجازه دادند ایران، این نام را مصادره کند.» این حماقت و تحمیق محض، حداقل نزد امثال من که به خوبی متن و محتوای ستمی گری، فارسیسم، فرهنگ شعوبیه و تمام خر-آسان بازی های مذموم را می شناسیم، بدتر از آن است که بعضی با گذشته ی کمونیستی خود به افغانستان، خیانت کرده اند.

دولتمردان ما در همان زمان می دانستند که هر گونه شور به خاطر دعوای ایران گرایی، بیش از همه سهم تاریخی و سیاسی خودشان را زیر سوال می برد. در ۱۸ سال اخیر، بحث های تغییر نام افغانستان به نام آریانا یا خراسان، بینش ژرف گذشته گان خبیر ما را نشان می دهد که می دانستند با تن دادن به متنازع ساختن نام ها، شبیه تغییر نام ها، به انحرافی خواهند پیوست که افغانستان را در داعیه ی ایران گرایی،

مصادره می کند. در تاجکستان نیز فلتر فرهنگی که همه چیز باید با نوعیت تاجکی مطرح باشد، یک دور اندیشی منطقی نیز است که اجازه نمی دهد آسیب های واحد سیاسی آن کشور را بیشتر سازند.

متاسفانه با وجود موضع منطقی و خوب دولتمردان ما در طرد نام های بی ریشه ی ایرانی و فارسی، اما با اختیار یک جعل دیگر به نام آریانا که گویا سابقه ی افغانستان است، عیناً شبیه ایران، چون نام آریانا را پیوسته به ایران می شمارند، افغانستان تاریخی و ریشه ی چند هزارساله ی آن را تیشه زدند. البته این حقیقت برجاست که عمق تاریخی نام افغانستان، سوا از جغرافیای سیاسی آن که در برگیرنده ی ده ها منطقه ی قدیمی ست نیز شناخته می شود.

حقیقت این که کشوری به نام آریانا یا ایران سیاسی باستانی، هرگز وجود نداشته، همانند جغرافیای بی سر و ته خراسانی که یک قسمت کوچک آن شامل افغانستان کنونی می شود، اما به ابزار ستیز، مبدل شده است.

گشایش جبهات نو ایرانی و پاکستانی از رهگذر گرایش های منحط فرهنگی در کشوری همانند افغانستان که صد ها مشکل دارد، اگر هرگز به تغییر نام کشور ما نیانجامد، درز های سیاسی ای ست که از طریق آن ها به وحدت ملی و قومی ما زیان می رسانند.

حمایت همه جانبه ی ایران از موضع ستمیان و راه دادن پاکستانی ها به اعضای آنان، به معنی پذیرش آنان نیست. ما دیدیم و می دانیم که تجربه ی تلخ زنده گی افغان ها به خصوص در ایران، کام شان را در کاسه ی ایرانی و فارسی، تلخ ساخته است؛ زیرا این مفاهیم اکنون از شناخته شده ترین مفاهیم سیاسی اند و به نوعیت حقوق سیاسی مردمی اشاره می کنند که در قانون اساسی شان، هیچ جایی برای افغان ها و تاجک های دری زبان یا همزبان و همدین و همسایه وجود ندارد. این

حقیقت در حوزه ی امت مسلمه، حتی بدتر از مردمانی ست که در ساحه ی قومی، شناخته می شوند.
به یکی از بزرگان ما یادآوری کرده بودم که اگر نصاب درسی و رسمی ما حاوی شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی نمی بود و اگر کسانی متاسفانه بیشتر از خود ما در این زمینه ها قلم بازی نمی کردند، با روشنگری هایی که از یک دهه به این سو آغاز کرده ایم، حالا فاتحه ی کُل ستمیان را خوانده بودیم. این وقایه ی فرهنگی که بی هیچ شایبه، افغانستان سیاسی را در بر می گیرد، روی هجوم فرهنگی بیگانه نیز تاثیر می گذارد.
باز هم بدبختانه تحلیل تاریخ افغانستان، به خصوص عمق تاریخی آن در شطحیات آریایی، خراسانی و فارسی و تشهیر بسیاری از کسانی که در این عرصه ها القاب استاد، سرمحقق، پوهاند و غیره دارند، حداقل تا زمان افول حیات، بخشی از جامعه ی ما را به این خاطر نیز در ابهام نگه می دارند که به نام افراد مشهور به آنان اقتدا می کنند.
شدت افغان ستیزی ها، اما زود هموطنانی را بیدار ساخت که اصرار مدام امثال این قلم که تاریخ نویسی در افغانستان حتی در اقتدار ما برضد ما بوده است، توجه به تنقید تاریخ را چند برابر می سازد. مردم ما عملاً دیدند که تعمیم نصابی آریانایی و خراسانی، چه گونه به ایجاد ستون های پنجم ایران انجامیده و نیز با دست آویز آن ها همیشه سعی می شود واحد سیاسی افغانستان با تغییر نام، در نخست پشتون ستیز شود و بعداً با استحاله در خراسان و ایران، بخشی را به نام اشتراکات فارسی از دست دهد.
تحدید تمامیت ارضی افغانستان در خوانش نصابی تاریخ ما عام و تام وجود دارد. رسوب این خیانت آگاهانه یا نا آگاهانه، پیش زمینه هایی شد که بعداً ستمی گری روی آن ها شکل گرفت.

شاید این از شانس های امثال این قلم باشد که عـوارض و زشـتی هـای گرایش منحط به جعلیـات آریـایی، خراسـانی و فارسـی، بـه موضـع مـا کمک کرده اند تا ادعای ما به برهان قاطع مبدل شـود کـه آن چـه مـی گفتیم، در عملیات نو ستمی گری، کاملاً رسانه یی و حزبی شده است.
از بخت بد، نه فقط نصاب رسمی و فرهنگی، بل صورت تشهیر شماری با اوصاف نخبه، آنان را با وجود این که عملاً در تنگنای افغـان سـتیزی خورد می شوند و نمی توانند با آن همه ثقلت تشهیر بپذیرند کـه تعـداد زیادی در عرصه های غلط، استاد و پروفیسور شده اند، در یک انحراف نو، بخشی با نوع جدید جعل، نـوع کهنـه را تمدیـد مـی کننـد. بـه ایـن لحاظ، قلم فرسایی های انحرافی به جایی رسیدند که هویت پشـتون هـا را به کتیبـه هـای جعلـی هخامنشـیان چسـپاندند و در حـالی کـه در آن کاسه ی خالی، چیزی یافت نمی شـود، بـه نـام نـان بـی مـزه، امـا هنـوز پذیرفته نشده اند.
آن چه را این جا معرفی می کنم، کار یک افغان ترکتبـار اسـت. اسـتاد اسـدالله ولـوالجی را همـه مـی شناسـند. ایـن افغـان آگـاه بـا کتـاب «در صفحات شمال افغانستان، چه می گذشت؟»، هرچند مختصر، اما خیلـی مستند، پرده از خیانت های افراد و تنظیم هایی برداشت که به نام قـوم و در وابسته گی های نوکروار برای ایران، فجایع بربادی شـمال افغانسـتان را رقم زدند. آن مصایب در حکومت های ائتلافـی ۱۸ سـال اخیـر هـم تمدید شده اند.
در حالی که افغان ستیزی را با موج نوع گرایش به جعل، تمدیـد کـرده اند، از تمام دست اندرکاران حکومت ننگین تنظیمی تابو ساخته انـد تـا به نام آن ها نه فقط سرمایه ها و قدرت کشور انحصار شوند، بـل درک نادرست از آنان، باز هم گذشته گانی را تحریف مـی کننـد کـه سـگان شان بر اکثریت شخصیت های جمعیت، شورای نظار، حـزب وحـدت، جنبش و حرکت، شرف داشتند.

در نگرانی حفظ افغانستان، تمام اقوام اصیل این کشور شریک اند. به این خاطر حفظ نام های افغان و افغانستان، دغدغه ی خاطر اوزبیکان، هزاره گان، ترکمنان و اقوامی ست که می دانند به نام آریانایی و خراسانی، تلاش های مصادره ی هویت های شان نیز جریان دارد.

حقیقت ستم ملی ایران با اجحاف گسترده بر اکثریت آن کشور، نود درصد غیر فارس آن جا را که بیشتر ترکان اند، در به اصطلاح حوزه ی اشتراکات، اما هشدار می دهد که فارسی بازی های نوع خراسانی و آریایی، ابزار تحریف و مصادره ی اکثریت مردم افغانستان هم شمرده می شوند.

در کتاب «این جا ایران شرقی نیست»، لطف تحلیل استاد ولوالجی با در نظر داشت اسطوره، ماهیت میان تهی ایران گرایی را بیشتر می سازد؛ هرچند استاد به آن به گونه ای پرداخته که از نام کتابش پیداست، اما حقیقت این که ایران، نام فاقد ریشه و زاده ی تخیل می باشد، اهمیت طرد آن را بیشتر می سازد. در واقع تعمیم باستان گرایی های مذموم که چیزی را منطقی ثابت کرده نمی توانند، موضع استاد ولوالجی را تایید می کند:

«به همین ترتیب، کتیبه های به دست آمده از سرخ کوتل و رباتک ولایت بغلان کنونی که اولی به زمان فرمانروایی کنیشکا یکی از امپراتوری های مقتدر کوشانی ها و دومی به دوران حاکمیت یونانو-باختری ها تعلق دارد، مطالب انعکاس یافته در آن ها نیز نمی توانند آگاهی زیادی از وضع زنده گی مردم و شیوهء حاکمیت در آن دوره ها را انعکاس دهند.

این محدودیت های اطلاعاتی، سبب شده است تا عده ای از پژوهشگران در عرصهء باستانی شناسی با استناد به مفاهیمی که از متون مندرج در آن ها به دست آمده، حدسیاتی را به آن ها ضمیمه بسازند و کلمات را به گونه ای معنی کنند که منابع قومی و ملی ایشان به آن

پیوند دارد.» (این جا ایران شرقی نیست، اسدالله ولوالجی، به کوشش حسیب ولوالجی، چاپ دوم، کابل، سال ۱۳۹۲ش، مطبعه ی کاروان، صص۴-۵)

«هواداران هیچ یک از این نظریه ها، دلیل روشن و پذیرفتنی برای ثابت کردن گفتهء خود ندارند. بیشتر دلیل ها و توضیح های آنان نا هم آهنگ و ناسازگار است. از خود اوستا نیز خواه از گات ها، خواه از بخش های اوستای نو، چیزی در این زمینه یافت نمی شود. در جغرافیای اساطیری و دین ایرانیان، گذشته از ایرانویج که جای آن به درستی دانسته نیست، بیشتر سرزمین ها و رود و دریا ها و دریاچه ها و کوه ها به طور نسبی به سرزمین ها، رود ها و دریا ها و دریاچه ها و کوه های واقع در خاور ایران، قابل تطبیق است...» (همان، ص ۷)

ابهام در عرصه ی ایران شناسی که با ضمایم آریایی، خراسانی و فارسی توام است، با صدور جعلیات مسشرقینی نیز صورت گرفته که عمداً تابع سیاست های استعماری بوده اند. در یک برنامه ی بی بی سی دری که کاملاً به تبعیت از مجوسان بی بی سی فارسی درست شده بود، پس از یک ادعای دور و دراز که گویا دیانت زردشتی، اسلام را متاثر ساخته است، اما در آخر، نادانسته یا از روی بی چاره گی اذعان می کنند که تمام آن چه مربوط دیانت زردشتی می شوند، پس از قرن چهارم هجری، شناخته می شوند. فکر کنید یک دین باطل و زشت، در حالی اسلام را متاثر ساخته که سیصد سال پس از اسلام، به وجود آمده است.

«این در حالی ست که بارتولد در مورد وجود نداشتن آثار مربوط به دین زردشت در آسیای میانه، اظهار می دارد:

نکتهء جالب این جاست که در بین آثار قدیم که در آسیای میانه پیدا شده، یک قطعه هم وجود ندارد که منسوب به مذهب ملی ایران، یعنی دینی که معمولاً زرتشتی یا مزده یسنی نامیده می شود، بوده باشد.» (همان، ۹۹)

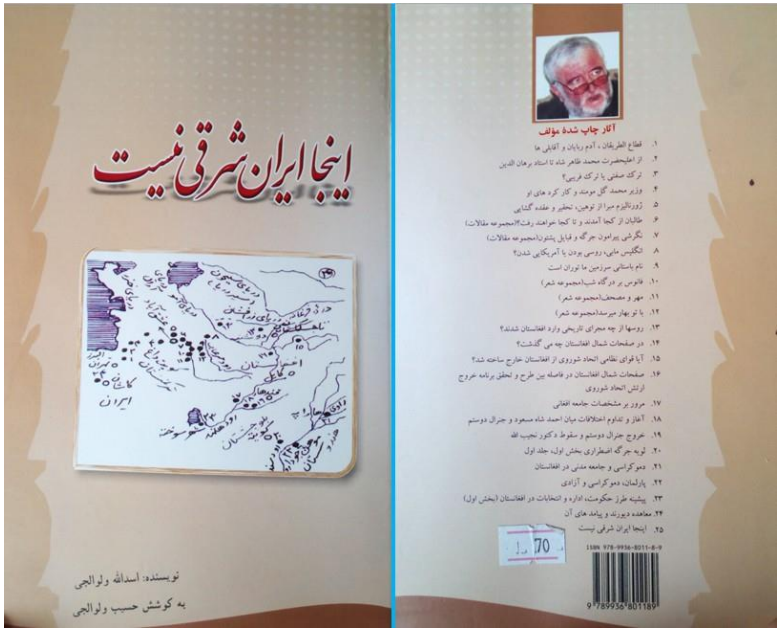
اینجا ایران شرقی نیست
نویسنده: اسدالله ولوالجی
به کوشش حسیب ولوالجی
آثار چاپ شدهٔ مؤلف
۱. قطاع الطریقان، آدم ربایان و آقایی ها
۲. از اعلیحضرت محمد ظاهر شاه تا استاد برهان الدین
۳. ترک صفی یا ترک قریبی؟
۴. وزیر محمد گل مومند و کار های او
۵. ژوندتلوم مرا از توهین، تحقیر و عقده گشایی
۶. طالبان از کجا آمدند و تا کجا خواهند رفت؟(مجموعه مقالات)
۷. نگرشی پیرامون جرگه و قبایل پشتون(مجموعه مقالات)
۸. انگلیس مابی، روسی بودن یا آمریکایی شدن؟
۹. نام باستانی سرزمین ما توران است
۱۰. فانوس بر درگاه شب(مجموعه شعر)
۱۱. مهر و مصحف(مجموعه شعر)
۱۲. با تو بهار میرسد(مجموعه شعر)
۱۳. روسها از چه معبری تاریخی وارد افغانستان شدند؟
در صفحات شمال افغانستان چه می گذشت؟
۱۴. در صفحات شمال افغانستان چه می گذشت؟
۱۵. آیا قوای نظامی اتحاد شوروی از افغانستان خارج ساخته شد؟
۱۶. صفحات شمال افغانستان در فاصله بین طرح و تحقق برنامه خروج ارتش اتحاد شوروی
۱۷. مرور بر مشخصات جامعه افغانی
۱۸. آغاز و تداوم اختلافات میان احمد شاه مسعود و جنرال دوستم
۱۹. عروج جنرال دوستم و سقوط دکتور نجیب الله
۲۰. لویه جرگهٔ اضطراری بخش اول، جلد اول
۲۱. دموکراسی و جامعه مدنی در افغانستان
۲۲. پارلمان، دموکراسی و آزادی
۲۳. پیشینه طرز حکومت، اداره و انتخابات در افغانستان (بخش اول)
۲۴. معاهده دیورند و پیامد های آن
۲۵. اینجا ایران شرقی نیست
ISBN 978-9936-8011-8-9

# بخارای مفلوک

اهمیت بازنگری به تاریخ یک صد سال اخیر، نباید همان تفسیری شود که در چند سال اخیر، می کوشند در واقعیت های همسان جغرافیای آفت زده و استعمار شده ی آسیای میانه، وقتی به مباحث نقد و انتقاد داخل می شویم، فقط افغانستان و زعمای آن را سوژه بسازند.
دیدگاه منفی بر تاریخ معاصر، زیر تاثیر باور های عمق تاریخی بسیار غلط(باستانی) باعث می شود مباحثه برای طرح های عدالت اجتماعی، همیشه با تضعیف نقش مردمی به همراه شود که در تنازع تاریخی و سیاسی، این کشور را بیرون کشیده اند و برپا نگه داشته اند.
افغانستان ما در خط کشی استعماری، به ویژه در قرون نوزده و بیست، در مسیری باقی می ماند که استعمار اروپایی و شرقی(روسیه و جاپان) در نوع دیگر میلیتاریسم، به توسعه ی ارضی می پرداختند و در طی این جریان، نام ها و کشور های زیادی برای همیشه نابود می شوند.
امپراتوری عظیم افغانی پس از نیم قرن حاکمیت احمدشاه بابا و تیمورشاه، در هرج و مرج داخلی که با هزینه ی استعمار انگلیس دامن زده می شد، از مقام همه گیر و مهاجم، در حد ستیزه جویان داخلی قرار می گیرد و در برابر استعمار مستقیم، بازتاب خواسته هایی می شود که بالاخره افغانستان ما را با زخم های ناشی از گسست ارضی، اما با امتیاز آزادی در واحد های سیاسی جهان، مسجل می سازند.
پس از حاکمیت امیر عبدالرحمن خان تا نخستین ارتجاع داخلی (سقوی) و پس از ارتجاع داخلی تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، افغانستان در پدیده های نو اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، به مقامی می رسد که از منظر سیاست های بی طرفانه ای که متاسفانه با کودتای ثور، پایان یافتند، با توان داخلی و جذب نیرو های عمرانی و اقتصادی، کشوری بود که اگر حضور اتحاد شوروی،

زنده گانی متوحش مردمان امارت نشین بخارا را باوجود استعمار، از تاریکی های قرون و سطایی، جهل و بی دانشی بیرون می کشد و نفت ایران، چهره ی کشوری را متغیر می سازد که تا پیش از آن، از مهم ترین صادرکننده گان تریاک جهان بود، کشور ما با کمترین امکانات خارجی، به حدی تعریف می شود که اگر پس از چند دهه مصایب مردم، خاطرات خوش اند، حاصل فکر و عمل مردمانی بود که کار کرده بودند.

ستیز سیاسی برای کسب قدرت، بدون شناخت از پیچیده گی های جامعه ی افغانستان نیز پا به پای انکشافات یک قرن اخیر، کشور ما را در برگرفته است. تامل بر این بُعد، زمانی مهم می شود که چهره های ستیزه گر ضد افغانستان، محور بحث های سیاسی خویش را با نفی ارزش هایی که با آن ها، نه فقط قوم بزرگ، بل اکثر اقوام افغانستان، تحریف می شوند، اگر مخالفان را از سال هاست که با حربه ی انتقاد و هتاکی به ظهور می رساند، نیاز های ما را بیشتر ساخته تا در منظر نقد و ارائه ی جواب، به گذشته ای برگردیم که بدون شک به منشه و ریشه ی کسانی می رسد که چرا با این کشور و فرهنگ آن، سر سازگاری ندارند.

توسعه ی امپراتوری روسیه ی تزاری در آسیای میانه و سلطه ی اتحاد شوروی، در حالی که حاکمیت ها و ملوک الطوایفی بسیار عقب مانده با ماهیت ارتجاعی مردم را دچار تغییر می سازند، در شعاع آن، باعث پخش امواجی می شود که در دسته های کلان مهاجران، به افغانستان ما می آیند. جالب است که فراریان کوچیده از آسیای میانه، در دسته هایی که روسان با تحقیر «باسمه چی»(دزد یا رهزن) می نامیدند در اولین شکستن نمکدان، در ارتجاع داخلی به نفع سقو، نقش فعال می گیرند.

در جرگه ای که حبیب الله کلکانی قبل از ورود به کابل می گیرد، حتی ابراهیم بیگ لقی(سر دسته ی باسمه چیان) حضور می یابد و از بچه ی سقو، حمایت می کند.

هرچند تثبیت اوضاع توسط اشغالگران شوروی، باعث می شود شماری از مهاجران به آسیای میانه بر گردند، اما توده های کثیر آنان در افغانستان باقی می مانند. شباهت های قومی، زبانی و مهم تر از همه امت محوری اسلامی و زمینه هایی که به اثر تساهل فرهنگ افغانی وجود داشتند و از زمان شهید امیر حبیب الله خان تا حاکمیت شهید نادر خان، به مردم آسیای میانه به دیده ی برادر نگریسته می شود، توده های مهاجر شمال را در افغانستان جذب می کند و در استحاله ی طبیعی آن، بسیاری با پذیرش آزادی ها و سربلندی در کشوری که ضد استعمار بود، از جایی فرار می کنند که در چتر استعمار نو، هرچند تغییراتی را به میان می آورد که در گذشته نداشتند، اما در سایه ی حاکمیت کافر بود.

مُعضل حاد ستمی گری در افغانستان، بدون شک ریشه در حضور مردم آسیای میانه دارد. صرف نظر از جذب اکثریت آنان در افغانستان، اما پس منظر ذهنی با عقده های حقارت گروهی که بالاخره با فشار شوروی دیدند ترکستان بزرگ تجزیه می شود و کشوری به نام تاجکستان نیز می سازند، در زمانی که سیاست های دولت افغانستان برای ساخت و ساز آرایش تاریخی در قبرستان عمیق بود(تاریخ باستانی) بقایای مهاجران با عدم درک عظیم از روابط بومی تاجکان، پشتون ها، هزاره گان و... در سال های پایانی سلطنت(دهه ی دیموکراسی) عملاً ظهور می کنند و درست نیم قرن پس از آن سال ها، نقدی وارد گفت و گو هایی سیاسی افغانستان می شود که کسانی همیشه در توهم، خودشان را حایز مقام اول بدانند و تحت تاثیر برداشت های نادرست تاریخی، تهدید تمامیت ارضی افغانستان را به نفع میراث

شوروی، تحفه ی حضور یک قرن بشمارند. در این بینش در حالی که از عناصر فرهنگی- سیاسی(به ویژه فارسیزم) استفاده ی اعظم می شود، سیاست های غلط حکومت های افغانستان، کمک می کنند در موضع آریانا یا خراسان، خودشان را مردمی بدانند که با واقعیت های تاریخی آنان در گذشته و در آسیای میانه، زمین و آسمان، تفاوت داشت.

طی روشنگری های چند سال اخیر، به دلیل حُسن توجه بر نقد گسترده ی مفاخر ناچیز از قبیل تواریخ جعلی خراسانی- فارسی، وابسته گی ها و ارتباطات خاینانه و طولانی اعضای گروه ستمی با بیگانه که حقارت آنان را ثابت می سازند، دریافت منابع در شناخت آبا و اجداد شان در زنده گی بخارایی و آسیای میانه، گوشه های دیگر حقایقی را افشا ساخته است که پیوند دهنده گان فکری کنونی در محور فارسیزم، چه کسانی بوده اند و چه داشته اند؟

در سلسله ی معرفی اسناد جالب، دریافت نسخه ای از یک کتاب مهم که از چشم دید های عینی یک افغان ما، نوشته شده است، در نمایش مردمی که در این جا، دکان فخر فروشی باز کرده اند، خیلی خواندنی به نظر می رسد.

کتاب «یادداشت یک مسافر»، نوشته ی فضل احمد افغان که ظاهراً در برلین، منتشر شده، با زبان دری افغانی، در سال ۱۹۲۹ (۱۳۰۸)، به پایان می رسد. نویسنده ی کتاب، هرچند کاملاً تحت تاثیر تغییراتی ست که با حضور استعمار روسی و شوروی، شامل حال مردم آسیای میانه می شود و از فحوای متنش معلوم است بعضاً جانب بی طرفی را هم رعایت نمی کند، اما شاهدی ست که با آگاهی ها از اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سطح سواد و عقب مانده گی مردمانی که شمار زیاد آنان به افغانستان فرار کردند، منظر بزرگی ترسیم کند که در آثار بزرگانی چون صدر الدین عینی(نویسنده ی بزرگ تاجکستان) همخوانی دارد و مجموعه ی مصور آن(تصاویر) در تایید منظر سیاه

زنده گی مـردم امـارت نشـین بخـارا و آسـیای میانـه، بـه ویـژه مردمـان منطقه ای که از ترکستان بُریدند و به نـام تاجکسـتان، فاصـله هـا را پـی تشدید منازعه، به نفرت قومی مبدل ساخته اند، اثری عالی بسازد کـه بـا ضمایم تصویری، ما را با زنده گی مردمانی آشنا مـی کنـد کـه در ایـن جا، پنجاه سال پس از کار روایی فرزندان شان، اگـر مایـل بـه خـارجی اند، از گذشته ی تاریخی معلـوم اسـت کـه بیشـترینه دیگـران بـا نقـش خویش، مشکلات عمرانی و درمانی شان را رفع کرده اند. فضل احمـد افغان در کتاب «یادداشت یک مسافر» می آورد:

«از یک میلیون نفوس جمهوریـت تاجکسـتان، قریـب شـش صـد هـزار کس در زمـان گذشـته در زیـر حکومـت امیـران بخـارا، زنـدگانی مـی کردند.

قسم بسیار زمین های کشت مملکت را «املاک» «مملکهء سـلطانی» نـام نهاده، مُلک امیر می شماریدند. اگر زمین آبیاری شده باشد پـنج یـک، اگر کشت للمی با آب باران کشت شده باشـد ده یـک حاصـل را حـق خزینهء امیر قرار می دادند، اما این قاعده پنج یک و ده یک به نام بـود. در حقیقت نصـف و گـاه هـا بـیش از نصـف حاصـل دهقـان رنجبـر را املاکدار ها و مامور های امیر می گرفتند. حاصل کشت هریک دهقـان را جداگانه تخمین می کردند. هرجا ده من حاصل اسـت، بیسـت مـن و سی من تخمین می کردند و از روی آن تخمـین و قـرار نـاحق، حصـهء خراج را می طلبیدند و می گرفتند.

بعضاً خراج املاک چند خانوادهء دهقان را امیر یا حاکم ولایت به یکی از منصبداران یا ملا یا شیخ می بخشید و حواله می نمود که خود او بـی واسطه استفاده نماید. نام آن بخشـش را «تنخـواه» مـی گفتنـد. صـاحب تنخواه هرقدر که می توانست از حاصل دهقـان زیـاده تـر مـی گرفـت. دهقان و عائلهء او را چـون غـلام و کنیـز، کـار مـی فرمـود. شـکایت و دادخواهی دهقان را کسی نمی پرسید.

میرشب ها که گویا کفیل و متصدی امنیت و انتظام ممکلت بودند، همه ویرانی و فساد را راهبر بودند. جوان های امرد، فاحشه های مشهور، دزد های نامی را چون جزء تشکیلات اداره‌ء خود نگه می داشتند. از آن ها استفاده می کردند. قمارخانه ها در تحت حمایه‌ء میرشب ها بودند.
فاحشه ها و جوان های امرد را با شهادتنامه های مخصوص در مجلس های عیش و عشرت می فرستادند. باندازه‌ء حسن و جمال آن ها از صاحب بزم مبلغ معین می گرفتند.
هیچ کس از مامور های حکومت امیر از خزینه‌ء امیر، معاش و ماهیانه نمی گرفتند. هر کدام درآمد خود را از رعیت از فقراء می ستانیدند.
بعد از جنگ آخری در سنه‌ء ۱۲۸۵ هجری در بین حکومت ایمپراطوری روس و امیر مظفر و تابع شدن بخارا به روسیه و رسیدن راه آهن در بخارا، کار تجارت بین روسیه و بخارا به زودی ترقی کرد. امیر امرا و علما به واسطه‌ء تجارت ها نیز تجارت می کردند. بسیاری از تجار های بخارا با سرمایه‌ء امرا و علما کار می کردند و با آن ها قریب بودند.
تسلط روسیه‌ء ایمپراطوری، زندگانی رنجبران بخارا را پریشان تر کرد، چون که امیران بخارا به طریق تحفه، هدیه، هرسال به دربار پادشاه روس و ماموران او مبلغ های کلی تقدیم می نمودند. آن همه را نیز از رعیت می ستانیدند. زندگانی رعیت تنگ تر و سخت می گردید.
در آن زمان از علم و مدنیت در بین مردم نام و نشانی نماند. در تمام امارت بخارا از اهالی مملکت یک نفر دوکتور یا مهندس یا عالم علم زراعت یا دانشمند علم حساب یا مورخ یافتن، ممکن نبود.»
به این گونه کتاب کوچک «یادداشت یک مسافر»، حال و تصویری به ذهن می دهد که با وجود گرایش های او به شورا ها و حربه ی معمول ستیز با علما که در اعتراض مردم برضد استعمار، همواره محرک بودند و با تشجیع و تشویق مردم علیه کفار، نقش شان در جهان اسلام ضد استعمار، بسیار بزرگ و ستودنی ست، در جا هایی کاملاً در اختیار

اندیشه ی رایج آن زمان برضد مبارزان نیز است، اما آگاهی های جامع او در این کتاب کوچک در شناخت مردمانی که در بزرگ نمایی های تاریخی، خورجین های مفخره دارند، ما را با ماوقعی جالبی آشنا می کنند.

نویسنده ی کتاب «یادداشت یک مسافر»، هرچند تحت تاثیر روابط عاطفی، قومی و محترمانه، علایق خویش با مردم جمهوری شوروی تاجکستان را پنهان نمی کند(طرف واقع شدن) اما کتاب تاریخی او در شناخت همسایه گان شمالی ما، در شناخت مردمی که بخشی پس از سقوط شوروی همچنان درمانده و عقب مانده اند، باعث این ذهنیت می شود که در جغرافیای پیرامون ما، اگر در آسیای میانه، حضور شوروی به بخش هایی از مردمانی کمک کرد که به تحریر نویسنده ی کتاب «یادداشت یک مسافر»، چیزی نداشتند و کسی نبودند، اگر نفت، ارمغان سرمایه به ایران بود و پاکستان در حوزه ی تاریخی تسلط تمدن هند و سلطه ی افغانان، متغیر می شود(اسلام و حاکمیت) و در بازی های جهانی امتیاز به دست می آورد، افغانستان ما با آرامش های پیش از هفت ثور، در نبود امکانات کافی اقتصادی، اما راه را به خوبی رفته و تا زمانی که اصل بی طرفی اش نقض نشده، در رقابت های شرق و غرب، انکشاف می کند.

در لابلای این کتاب، نقش مخرب استعمار روسی با ایجاد جمهوریت هایی در حوزه ی ترکستان بزرگ، همانند نقش انگلیس در خط کشی جغرافیای هند و افغانستان که در پی آمد سال ها، دشواری های ممتد قومی می آفریند، به خوبی هویداست.

در دموگرافی بزرگ مردمان ترکتبار، کشوری با یک میلیون نفوس (تاجکستان) که بیش از نیم آن را اقوام دیگر می سازند، در ساحه ی این دشواری، حالا که مقولات پان ترکیزم و پان فارسیزم دخیل اند، تنازع سیاسی را در عدم رعایت منافع دیگران، به صوبی می کشاند که

بدون شک در تقابل ابـر قـدرت هـا، فرصـت هـای مداخلـه و تغییـر در آینده اند.

نکات مهم و خواندنی ای در کتاب «یادداشت یک مسافر» وجود دارند که ضمن آشنایی ما با توده های مظلوم، فقیر و محتاج دانش، نشان مـی دهد نباید در پرتـو تـاریخ نگـاری هـای سـخیف، وقتـی بـاب تفسـیر و توصیف دیگران را باز می کنند، فریب کسانی را بخوریم که در سـوی ملموس و غیر ملموس، در این حس، فقط یاد گرفته اند با نقل توهمات و خیالات طبـاعتی و شـفاهی، وارد بحثـی شـوند کـه اگـر بـه نتیجـه ی منطقی برسیم، قبول این که نه فقط مدیون نیستم، بل انگل هـایی بـر مـا هم تحمیل شده اند، ما را کمک می کند بـا عـزت نفـس بیشـتر، افکـار خویش را در مسیر برداشت های مستقل فکری از آزادی ها و مبارزات مردم ما، به جانبی رهنمون شویم کـه بـا اهمیـت نقـش تـاریخی، باعـث خودشناسی و اعتماد بیشتر ما می شوند.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «یادداشـت یـک مسـافر»، را رایگـان دانلـود کنید!

http://afghanistandl.nyu.edu/books/adl0181/index.html

شرح تصاویر:

جلد کتاب «یادداشت یک مسافر» و زنده گی رقتبار مردم آسیای میانـه در امارت نشین هـای بخـارا، خیـوه و سـمرقند. اسـتعمارزده گـی، فقـر فرهنگی، توحش، بی سوادی و حیات هولناک زنان که با پوشش هـای عجیب و غیر انسانی زنده گی می کردند، در نمونه های زیر، به خـوبی از «تواریخ افتخاری!!!» همسایه های شمالی ما حکایت می کنند.

اکثر این تصاویر، به زمانی مربوط می شوند که حاکمیت تزاری روسیه، جایش را به اتحاد شوروی، نداده بود. در تاریخ نگاری هـای شوونیسـم فارسی و تاجکی، نام های بخارا، خیوه و سمرقند، عیناً شبیه داستان های

شاهنامه ی فردوسی، افتخار می زایند، اما چنانی که می بینیم، فقر فرهنگی، اقتصادی و عمرانی از سر و روی مردم پیشین آسیای میانه می بارد. فکر کنید هزاران تن از این اکثریت ۹۹ درصد بی سواد، بی فرهنگ و بی کار، به افغانستان فرار کرده اند و در خوش آب و هواترین ولایات ما در شمال و شمال شرق، هزاران جریب زمین را مفت به دست آورده اند. دولت های گذشته ی ما نیز به نام اخوانیسم، جلو شان را نگرفته اند. با این حال، مناطق مهاجران آسیای میانه در افغانستان، خاستگاه های اصلی افغان ستیزی، فدارل و حتی تجزیه ی کشور، شناخته می شوند.

یکی از یادگارهای روزسیاهی که مردم ترکستان در زمان حاکمیت امپراطوری روسس گذرانیده اند
مردم فرغانه با سرنای خمیده خود گیزوال امپراطوری روسس را سلام میگوید

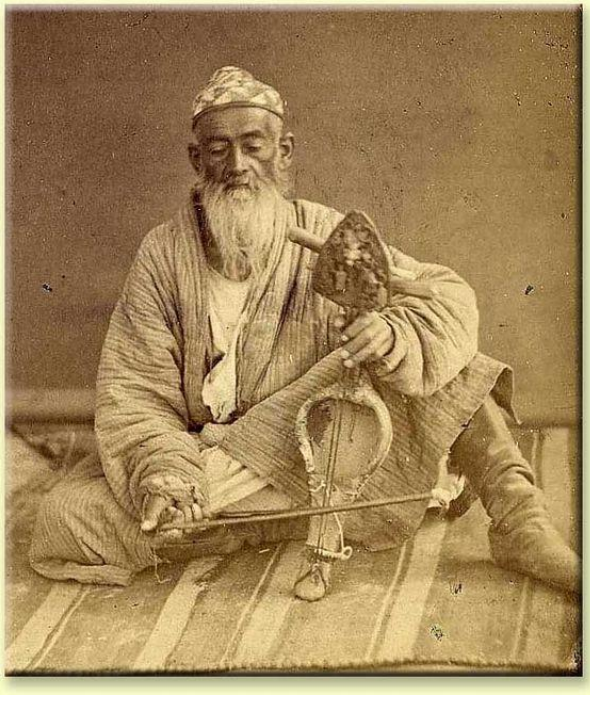

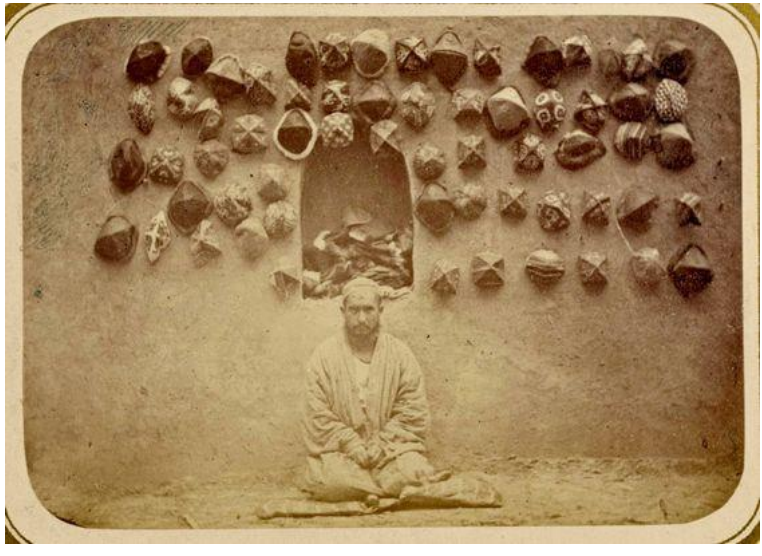

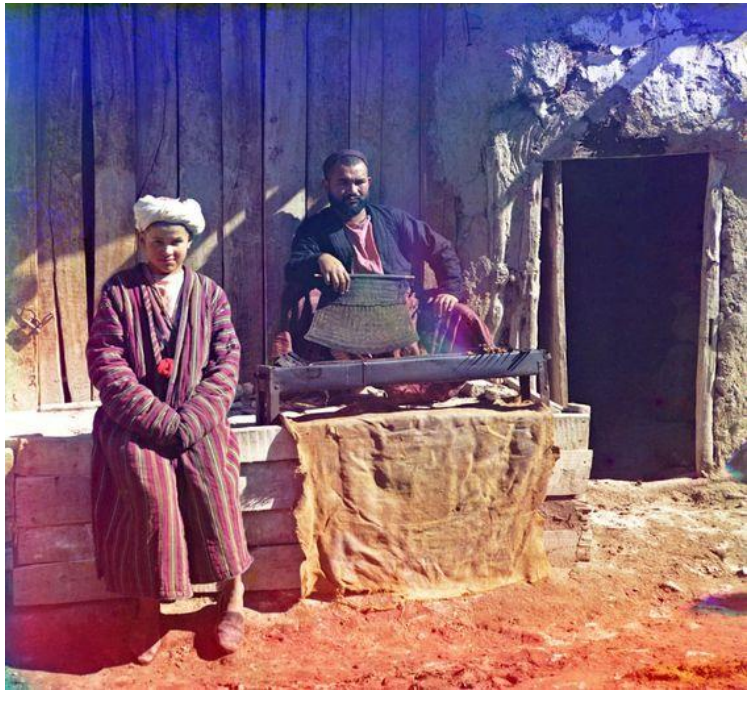

Узбеки, Бухара. "Кухнярхане" - чайхана, в которой готовят чай из маковых головок. Фото А.Л.Куна, 1865-1872.

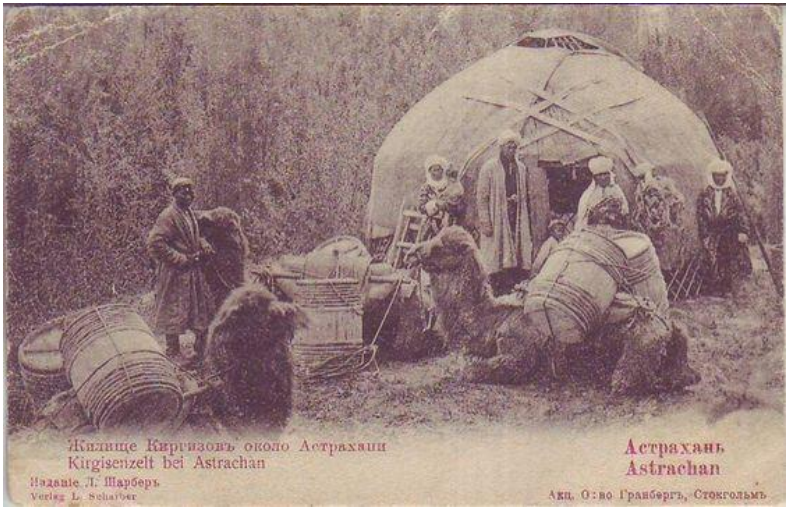
Жилище Киргизовъ около Астрахани
Kirgisenzelt bei Astrachan
Изданіе Л. Шарберъ
Verlag L. Scharber
Астрахань
Astrachan
Акц. О-во Гранбергъ, Стокгольмъ

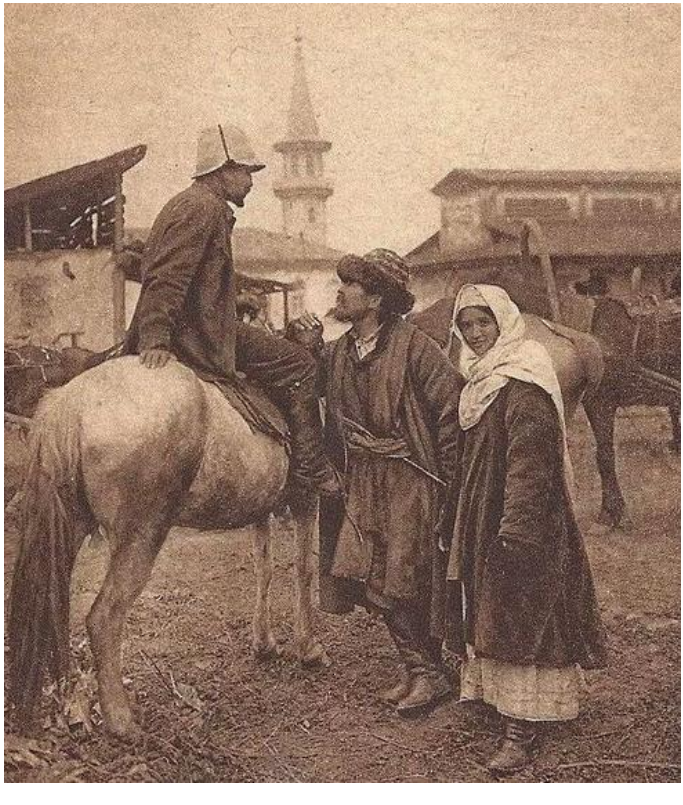

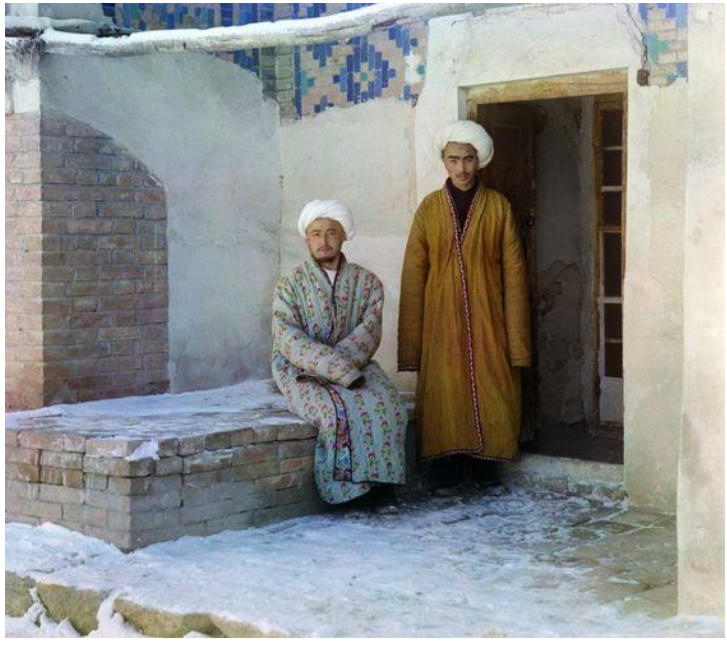

ВЕРХНЯЯ ОДЕЖДА.(ФЕРЕНДЖИ).

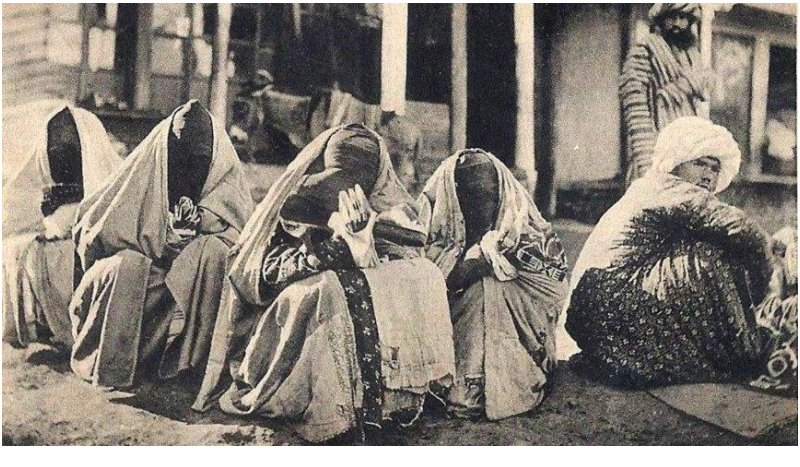

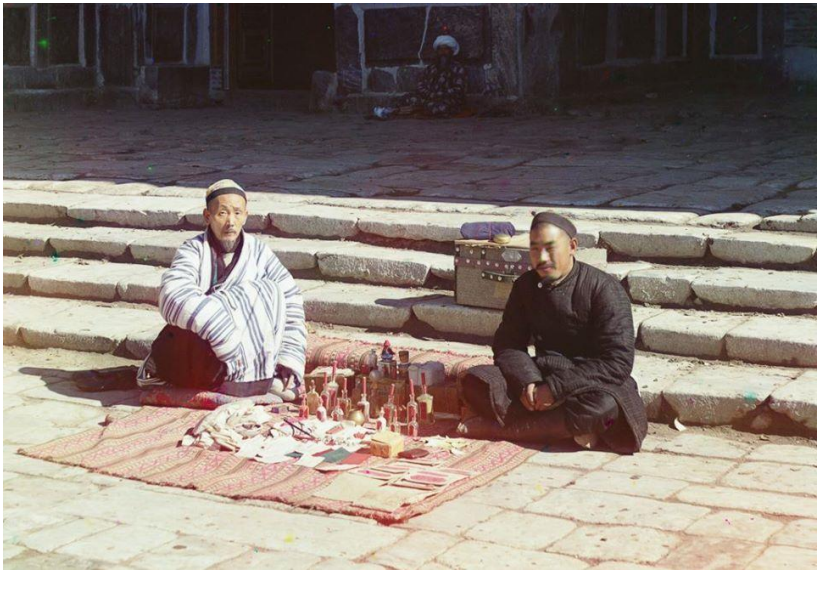

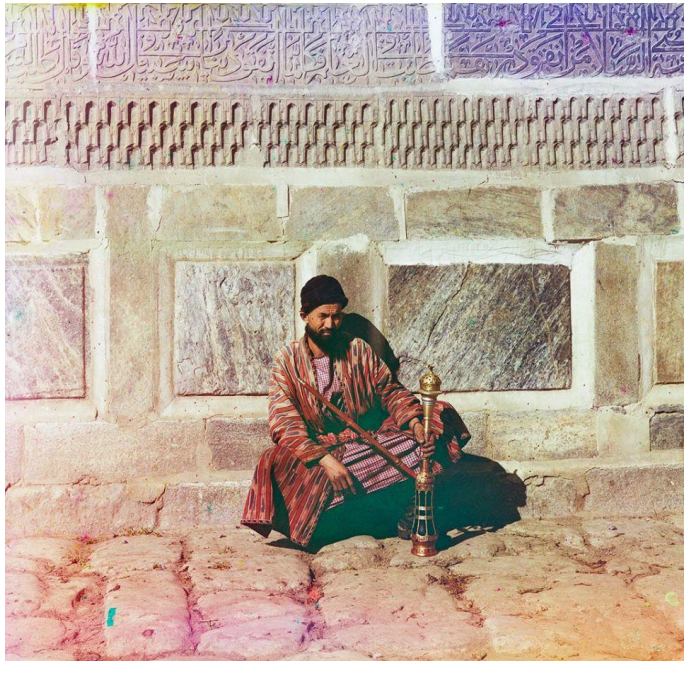

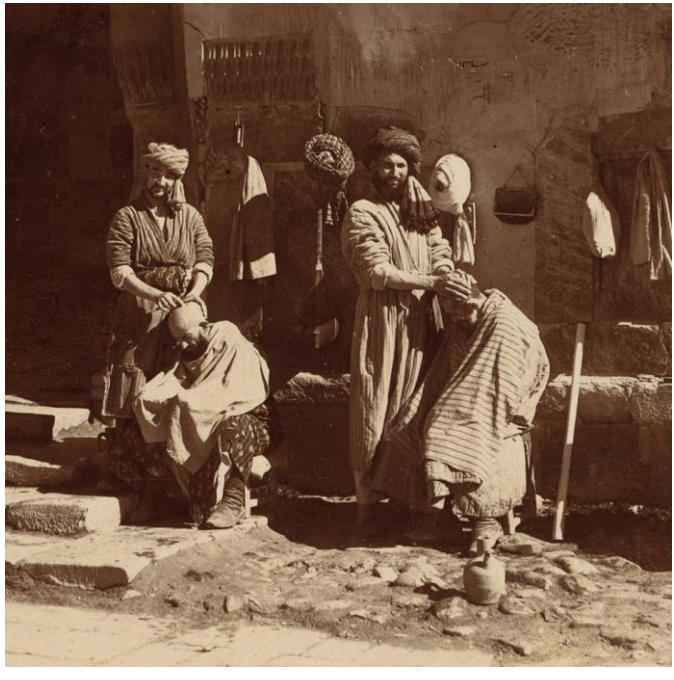

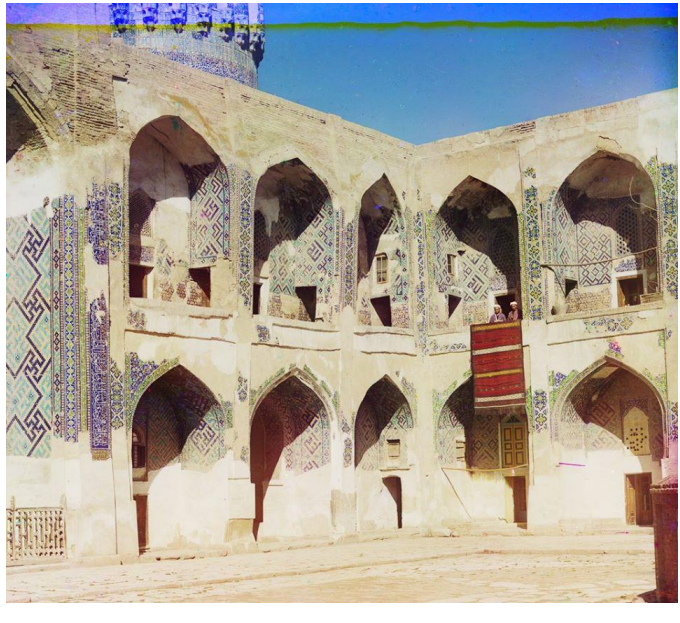

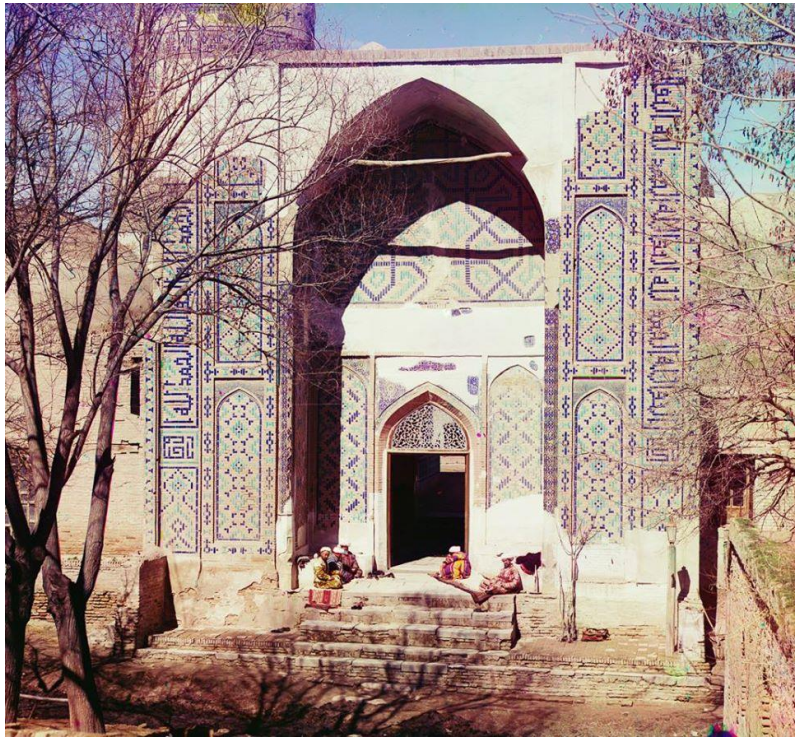

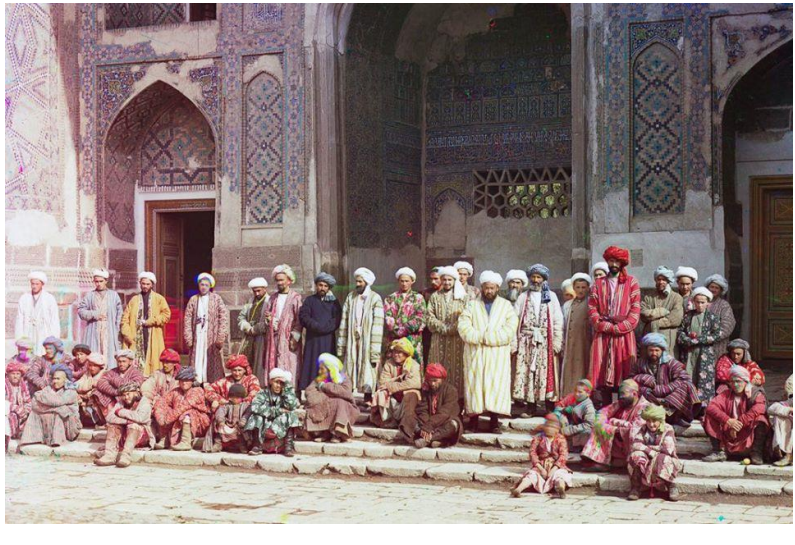

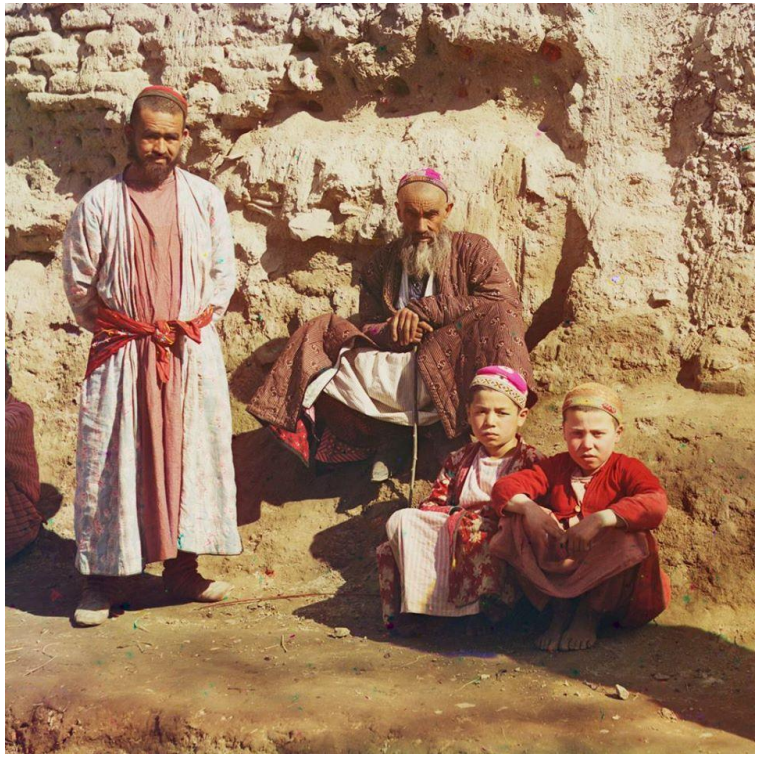

Термезъ. Бухарское Ханство. № 5.
Башня Ходжа Вадухъ.

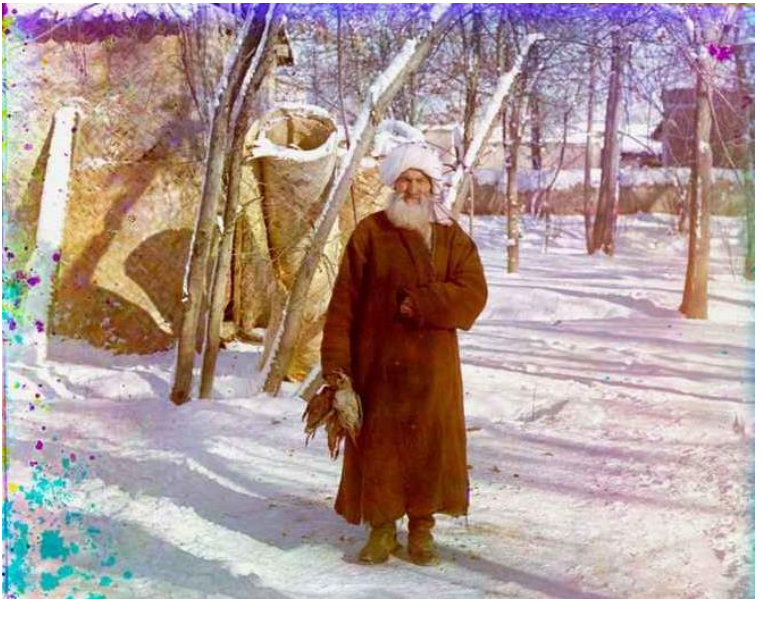

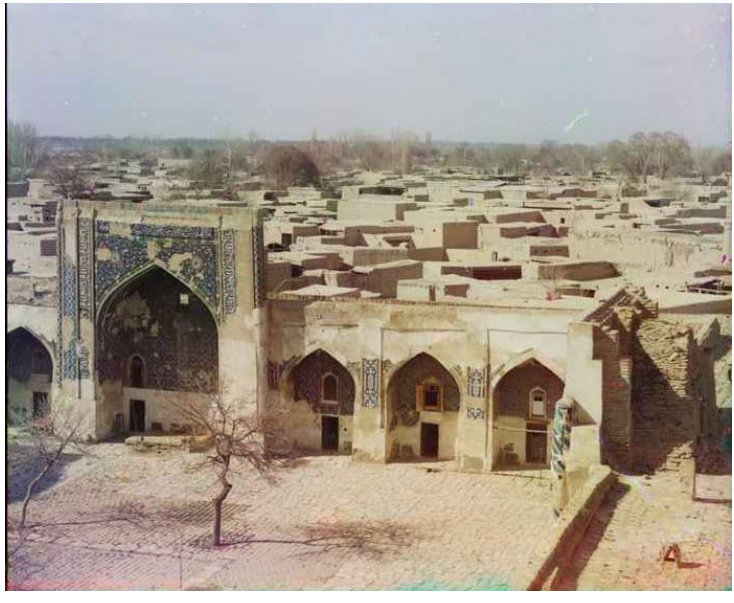

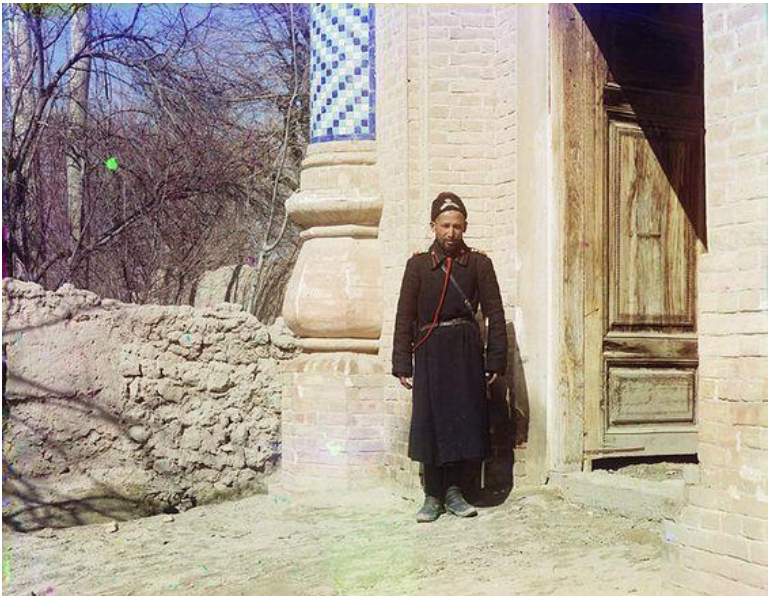

آیا با این پوشش، می شود به راحتی کار و زنده گی کرد؟

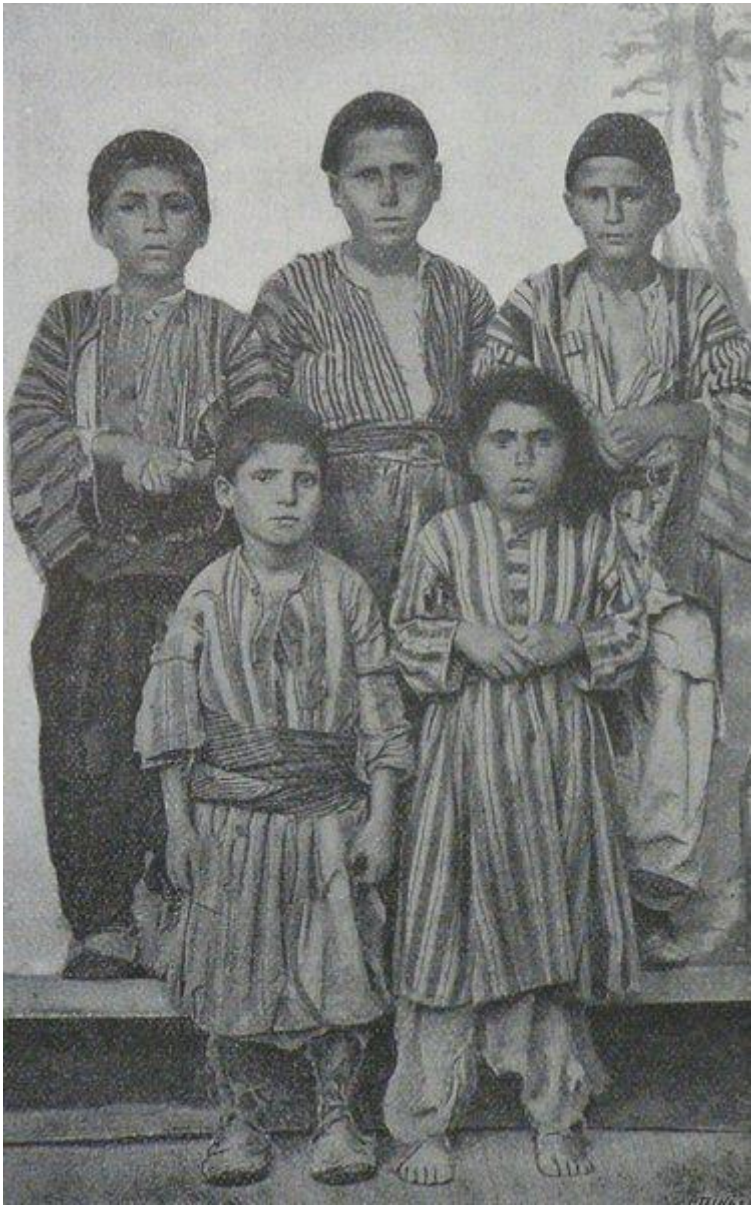

مصطفی عمرزی

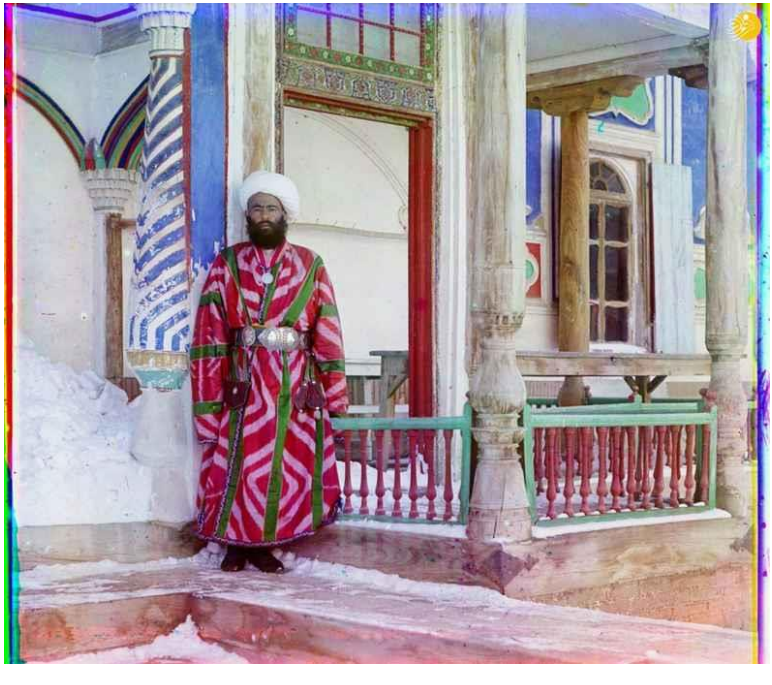

## بر شماست که این واقعه را بازگو کنید!

کرامت انسانی، تفاوت های ظاهری رنگ، جلد، زبان و جسم را نفی می کند. در قرآن عظیم الشان، اشرف مخلوقات، نام واحد انسان هاست.
ما با پدیده های نفی تباری و نژادی آشناییم. ساده ترین صورت آن، عنصر «آریایی»ست. کتب درسی، فرهنگی و تحقیقی ما از این عنصر بی معنی، سمت و سو می یابد. بخشی از اعتماد به نفس کاذب را با چنین پدیده هایی خلق می کنند، اما احاطه ی دشواری ها، مردم را به تعمیق عناصری واداشته که در جغرافیای جهان سوم، تا چه حد باید افتخار کرد؟
تقابل دوامدار سیطره، افکار زیادی را تبیین می کند که هرگز گسسته از سیاست ها نبوده اند. بنا بر این، فرهنگ سازی از رهگذر تبلیغات، حوادثی را کوچک و رویداد هایی را بزرگ می نمایاند.
کرامت انسانی، اصل عاطفی ست. بر اساس این اصل، صله ی رحم و حب بشر دوستی، مکتب های اومانیستی را خلق می کنند. پیروان این مکتب ها، بدون کمترین اعتنا به شمال و جنوب، شرق و غرب یا هویت های تباری، سیاسی و فرهنگی، از همنوع حمایت می کنند.
در جهان، سازمان های مختلفی وجود دارند که از سوی حامیان حقوق بشر، حمایت می شوند. اعضای این سازمان ها در هرکجایی که انسانی مظلوم واقع شده، حس همدردی خویش را پنهان نکرده اند.
بخشی از درونمایه ی مکتب های اومانیستی، عاطفه ی تاریخی ست؛ گذشته های دردآور مردمانی که حتی پس از دادن قربانی نیز مورد ستم واقع می شوند.
دید منفی که از افکار نفرت بار منشه می گیرد، انسانیت را دور می زند. مردم ما، قربانی نفرت نیز شده اند، اما حامیان حقوق بشر، آنان را

فراموش نمی کنند. این انسان های شریف و با وجدان از هر تبار، رنگ و نژاد، اکثراً حتی غیر مسلمان اند.

در زمان جهاد بزرگ افغانان برضد اتحاد شوروی، کشور های غیر مسلمان، امن ترین مکان های زنده گی هزاران افغان مسلمان شدند. مردم ما در آن جا ها مساجد ساخته اند و به دعوت اسلامی پرداخته اند. کرامت انسانی، تمایز را طرد می کند. ما در برابر همنوع خویش مسوولیت داریم. رنج های یک مسیحی بی گناه، یک یهودی تحت ستم، یک برادر مسلمان روهینگیایی، روان ما را هم خراشیده اند. در این دید، باور ها، فرهنگ ها و سنت ها در عقب قرار می گیرند. کرامت انسانی، تحریک حس بشری می شود. در این نگرش، هویت انسانی، فراتر از هویت های تباری، نژادی و سیاسی مطرح می شود.

در یک قرن اخیر، در محدوده ی زمانه ای که روی گذشته ی آن ایستاده ایم، رویداد های هولناکی اتفاق افتیده اند که فراموش نمی شوند، اما تحریف آن ها، کرامت انسانی را زیر سوال می برد.

هولوکاست یا قتل عام قشری با ذهنیت انتی سمیتیسم در جوامع مذهبی ما، گاه عاطفه ی انسانی را زیر سوال بُرده است. در جامعه ی افغانی که عواطف مذهبی غلیان می کنند، کاملاً طبیعی ست که انگاره های اخوات دینی به چه میزانی مردم را در برابر امت اسلامی حساس می سازند.

جوانان افغان در بیرون از کشور نیز جهاد کرده اند. حمایت از ترکان آذربایجانی، احساس مسوولیت اسلامی بود. این حس مسوولیت در میان ادیان دیگر هم وجود دارد. مسیحیان حساس در قضایای سودان، هیچگاه برادران مسیحی خویش را که بالاخره موفق به حکومت مستقل شدند، فراموش نکردند. این جنبه، هرچند سیاسی نیز است، اما نباید روی واقعیت هایی پرده افگند که درد مشترک انسانی شناخته می شوند.

قرن ها قبل، پس از ویرانی بیت المقدس، هزاران تنی که خانمان خویش را از دست داده بودند، به افغانستان باستانی هم می آیند. تا هنگام تجاوز اتحاد شوروی به افغانستان، کشور ما، شاهد زنده گی هموطنان یهودی ما نیز بود. اکثر این هموطنان به اسراییل کوچیده اند، اما آن چه از آن تاریخ بازمانده، خاطرات خوش آنان از افغانستان است که فراموش نمی کنند. یعنی فرهنگ تسامح مردم ما که به مردمانی از کیش دیگر، فقط روی کرامت انسانی، حساب باز کرده بودند.

در جامعه ی ما که سعی برای انحراف از تمام جوانب، آب می خورد، آوردن ذهنیت متنازع، باب شده است. از روز قدس تجلیل می کنند، زیرا عوامل ولایت فقیه فعال اند. طرف قرار دادن افغانستان در محور های میلانی، میراث شوم حاکمیت هایی بود که پس از هفت ثور، شکل گرفتند.

در سالیان اخیر، ادبیات یهودستیز، از گونه ی ایرانی، مانع رویت بی طرفانه ی افغانستان می شود. چنان چه آوردم، مردم مسلمان ما محال است در برابر سرنوشت برادران مسلمان خویش، در هر کجای دنیا که باشند، بی تفاوت بمانند. بنا بر این، درد های مردم فلسطین، آنان را عذاب می دهند، اما آن چه مهم می نماید، این است که موضع بی طرفانه ی ما در همسویی با کشور های ستیزه گر، تحریف نشود!

در جریان جنگ ایران و عراق، حکومت آخوندی با خرید اسلحه از امریکا که از طریق اسراییل صورت می گرفت و به قضیه ی «ایران کنترا» معروف شد، از شعار هایی عدول می کرد که با «مرگ به اسراییل و امریکا»، جزو تفکر ایجاد حکومت اسلامی، قلمداد می شدند. امید های آخوند ها با «برجام»، به امکاناتی معطوف شده بود که می خواستند از جامعه ی غرب، به ویژه امریکا به دست آورند.

در بازی های سیاسی، محدوده ی حلال و حرام وجود ندارد. آخوند هایی که برضد اسراییل و امریکا، شعار می دهند، اگر لازم ببینند، این عمل را ترک می کنند.
در کتاب «بر شماست که این واقعه را بازگو کنید»، کرامت انسانی فریاد می شود. خاطرات تلخ جنایت ها، میلیون ها مردمی را می آزارند که به اثر باور دینی، زجر دیده بودند.
در اسراییل، مراسم مذهبی مسلمانان آزاد است و آنان کاملاً از حقوق شهروندی بهره می برند. اجتماعات فعال ضد سیاست های توسعه در مناطق فلسطینیان، سعی شریفانه و اخلاقی اند که شماری از یهودیان اسراییل با حس انسانی انجام می دهند.
فکر می کنم دید اخلاقی به تاریخ، نیاز بینش ما به پیرامون است. با برخورد عاطفی که کرامت انسانی را اصل می داند، به جامعه ی جهانی بپیوندیم!
همدردی با مردمان، اقوام و ملت هایی که تلخی دیده اند، به ما کمک می کند. عذاب الیم چهل سال اخیر، برانگیزنده است تا صدای مردم ما، سوا از بازی های سیاسی، فراسو شود. این مامول، زمانی تامین می شود که با دید عاطفی به تاریخ بنگریم.
در حالی که هجوم فرهنگی به تشدید بحران های افغانستان می انجامد، همنوایی با شعار های دیگران که غایه ی سیاسی دارند، به نفع ما نیست. در الگوی تاریخی هولوکاست، جنبه ی انسانی، ما را تحریک می کند. کم یا زیاد، یهود یا نایهود، مسلمان یا مسیحی، انسان هایی به فجیع ترین صورت قربانی شده اند. اگر این گذشته ی تاریخی، حفظ نشود، چه گونه می توان به آینده گان تفهیم کرد که جنگ، شوم است؟
در افغانستان ما، شباهت های تحریک ضد غرب، اسراییل و جهان غیر اسلامی که اکثراً پاکستانی و ایرانی اند، زمینه می سازند تا جهالت

جهادی، در کوتاهی دست از غایه های شعار(مرگ بر کفار) به خانمان مردم ما حمله کند.

پیوند های افغانستان با جامعه ی جهانی که آرزوی ایران و پاکستان است، اما بهانه ی گرمسازی جهادی می شوند! با تمام توان می کوشند به غرب یا سهولت های جهان غیر اسلامی نزدیک شوند، اما سعی می کنند با شعاییر ستیز، مانع ما شوند. بنا بر این، تامل انسانی از التهاب مذهبی می کاهد و این به نفع ماست.

یادآوری:

از طریق لینک های زیر، کتاب «بر شماست که این واقعه را بازگو کنید» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=95xohjqf.pdf

http://god15.ifilm20.ir/god15/7214/html

https://rstory.blogsky.com/1399/01/14/post-11529/

# پشتون های هوتکی

دست آویز تنقید، برای گروهی که واقعاً دنبال اصلاح اند، فرق می کند. در این نوع، رعایت اصلیت، جامعیت، مستندبودن و عاری از کذب، مهم است، اما گاهی، بیشتر در تنقیدات سیاسی، افت اخلاقی به نهایت می رسد. وارد شدن به حریم خصوصی، از افراد عادی تا بزرگان، در حالی که هیچ کس شاهد ماجرا نبوده، داستان ها و روایت های زشتی را روی زبان ها می اندازد که فقط به کار مردمان کوچه و بازار و ولگرد می خورند.

چند سال قبل، کتابی در کابل منتشر شد که می شود گفت بیشتر به منظور دست آویز مردمان ولگرد، تهیه شده بود: «میرویس کندهار یا شهزاده ی پارسی». دنبال این کتاب افتادم و از طریق صفحه ی فیس بوک مسوول انتشارات سعید که در میان دوستان پشتونش به نام بسیار مسلمان، محترم شمرده می شود، به اعلان کتاب «میرویس کندهار یا شهزاده ی پارسی» رسیدم که با لایک های زیر صفر، اما شاید دوصد بار اشتراک گذاری شده بود.

رفتم و کتاب را خریدم، اما از این که در دستم جز یک کتاب حقیر، داستان گونه ی مزخرف و کوچک، چیز دیگر نیامد، آزرده شدم. نخست فکر کردم، آقای سعید با زیر پاگذاشتن شرف نشراتی، چرا کتابی را چاپ کرده که با بیش از ۲۰۰ بار اشتراک گذاری در فیس بوک، بیشتر غلظت عصبیت قومی این به اصطلاح طیف اخوانی از زیر آن خوانده می شود.

خوب، اگر محتوای کتاب مضحک ترجمه ی یک مجوس ناقل (عبدالخلیل لعل زاد) را جدی بگیریم، در واقع مشروعیت تباری و نقش تاریخی بزرگی زیر سوال می رود که پشتون شناخته می شود. در تقابل کنونی، چنین عملکردی بیشتر به معنی تضعیف پشتون هاست.

مترجم کتاب «میرویس کندهار یـا شـهزاده ی پارسـی» بـدون کمتـرین مقدمه، خواننده را به تخلیق نویسنده ای می کشاند که ظاهراً با آن همـه تاریخ نگاری، نام ندارد. وصف افسر سـویدنی، وصـف نویسـنده ی آن کتاب مبتذل است.

در قصه ی نوع شاهنامه یی کتاب مبتذل میرویس کندهار...، ظاهراً یک سادات اهل آسیای میانه با اشغال کندهار به تولید مثل پرداخته و این در زمانی واقع می شود که این ولایت، بـیش از ۲۴۰ سـال بـا چنـد ولایـت غربی و جنوبی افغانستان، تحت سیطره ی سیاه صفویان متعصب و شیعه قرار داشت.

شخصـیت محـوری کتـاب افسـر سـویدنی بـه جـای میـرویس نیکـه، آدمکی ست که بالاخره با بازی در نقش محمود هوتکی، دو نفـره مـی شود. یعنی شاهزاده ی پارسی که مـی دانـیم پارسـی، نـام و هـم صـفت پیروان دین زردشتی ست(مجوس) و هرگز به معنی قومی شـناخته نمـی شود، در یک بستر قبیله یی قوم پشتون، بی هیچ پیش زمینه ی منطقـی و مستند تاریخی، هم رول میرویس و هم از محمـود را بـازی مـی کنـد و بالاخره در همان نقش میرویس در ایران گم می شود.

کتاب «میرویس کندهار یا شهزاده ی پارسی»، به استثنای اوباش مدعی، دست آویز هیچ کس قرار نگرفت و نه بر اساس آن، تحولی که انتظـار داشتند(تحریف تاریخ) رونما شد. تقریباً به اثر ضعف های یـک تـاریخ روایتی یا داستانه گونه، هیچ افغـان قلـم بـه دسـت، حاضـر نشـد کتـاب مبتذل میرویس کندهار... را نقد کند، اما طرح کوچـه و بـازاری آن بـه منظور توهین، ضرورت نقد آن را همواره مطـرح کـرده اسـت. در ایـن میان، توقع دوستان این بود که من نیز چیزی بنویسم. آن چـه اکنـون در این مقال می آید، در واقع سخن من در این باب است؛ اما تـرجیح دادم به جای رسم معمول سبک و سنگین کردن یک مثقال نـاچیز، بـه روش

دیگری در قبال این فرهنگ سازی های زشت رو آورم که هم بسیار موثر باشد و هم دست جعلکاران و مغرضان را کوتاهتر بسازد.
در همان زمان انتشار کتاب مبتذل «میرویس کندهار یا شهزاده ی پارسی»، فکر کردم شهرت سلسله ی هوتکیان در افغانستان و ایران، به اندازه ای ست که باید ده ها و صد ها کتاب و نوشته داشته باشد. افزون بر تاریخنگاران غربی و غیر مسلمان، آثار گسترده ای در زبان های دری، پشتو، عربی، هندی و اردو وجود دارند که در شبه قاره ی هند، ایران، کشور های عربی و آسیای میانه پیرامون هوتکیان منتشر شده اند. شهرت این همه آثار که همه با نام و نشان اند، واقعیت مستند تاریخی عظیمی ست که جلو هرگونه جعل را می گیرد. در واقع کثرت و تنوع تواریخی که پیرامون هوتکیان نوشته شده اند، شهرت این سلسله را جهانی ساخته اند.
«هوتکیان: کتاب شناسی توصیفی» که در سال ۱۳۵۷ خورشیدی در کابل چاپ و منتشر شده، حاوی معرفی ده ها جلد کتاب، رساله، مجله، جریده و روزنامه پیرامون سلسله ی هوتکیان است.
«حدود و احاطه ی این مجلد!
اگر فرصت بیشتر میسر می بود، مواد مربوط بر موضوع چند چندان بیشتر از این گرد می آمد، ولی این محدودیت وقت، ما را مجبور ساخت تا آن چه گردآمده، به آن بسنده شویم. مگر یقین داریم که تعدادی از آثار مربوط به موضوع، شامل این کتاب شناسی نشده، زیرا به آن ها دسترسی نیافتیم و اگر یافتیم، وقت آن گذشته بود تا شامل این مجلد شوند. از جمله انساب الافغانی، مخزن الافغانی، نادر- پسر شمشیر، عالم آرای نادری، خصایل السعایت، خورشید جهان، مجمل التواریخ، مجمع التواریخ، شاه محمود هوتک در اصفهان، خلجی ها یا غلجایی ها اثر عبدالاحمد جاوید و غیره می باشد. محدویتی در شکل و محتوای آثار مدنظر نبوده و هر آن چه نشر شده و به دسترس ما قرار

گرفت، به هر لسانی که نوشته شده، آن را شامل این نشریه ساختیم و توصیف آن را محدود به یکی از سه زبان پشتو، دری و انگلیسی نمودیم.

این نشریه را چندین بخش می باشد؛ مانند: بخش نخست، شامل ۱۰۱ معرف از کتب و رسالاتی که به زبان های پشتو، دری، عربی و اردو بوده، بخش دوم، شامل ۵۷ معرف از مقالاتی که در روزنامه ها، جراید و مجلات به زبان های مختلف به چاپ رسیده است. بخش سوم عبارت از ضمایمی ست که توسط دوستان دانشمند ښاغلو حبیب الله رفیع، محمد زلمی هیوادمل و عبدالکریم پتنګ به نام های «د شیر محمد کتابښود، د ملا خیرالله هوتک کتابښود او د مولوی صالح محمد کتابښود» که به شیوه ی خاص خودشان تهیه و نوشته شده است که ما آن را به همان ترتیب چاپ نموده و ضم این مجلد ساختیم. پس از بخش سوم، فهرست های عناوین و نویسنده گان و مترجمان برای استفاده ی بهتر و زودتر مراجعان تهیه شده که این اثر را بیشتر مفید و به دردخور می سازد. بخش آخری این کتاب، شامل آن آثاری ست که به زبان های انگلیسی، جرمنی، فرانسوی و روسی بوده و به تعداد ۴۶ معرف بالغ می گردد و به صورت عمومی، این مجلد، شامل ۲۰۴ معرف به زبان های مختلف و به اشکال مختلف، مانند کتب، رسایل و مقالات از جراید، مجلات و روزنامه ها بوده و همچنان شامل ضمایمی که از آن ها نام بردیم، می باشد.» (هوتکیان، کتاب شناسی توصیفی، محمد ابراهیم ستوده و احمد ضیاء مدرسی، پوهنتون کابل، سلسله ی انتشارات کتابخانه: ۱۳، سال ۱۳۵۷، صص ك و ل)

یعنی در حدود ۲۰۴ معرف که شامل ده ها جلد کتاب، رساله و نشریه می شود، در زمینه ی تحقیق در مورد هوتکیان داریم که فقط بخشی از آثاری ست که در کتاب «هوتکیان: کتاب شناسی توصیفی» گردآوری می شوند و همه دارای نام و نشان، شهرت و اکثراً با روش های علمی و

تحقیقی چاپ و منتشر شده اند. خوب، حالا ایـن همـه آثـار مهـم را در برابر کتاب مبتذل «میرویس کندهار یـا شـهزاده ی پارسـی» بگذاریـد و قضاوت کنید!

لینک دانلود رایگان کتاب «هوتکیان: کتاب شناسی توصیفی»:

https://www.ketabton.com/book/12803

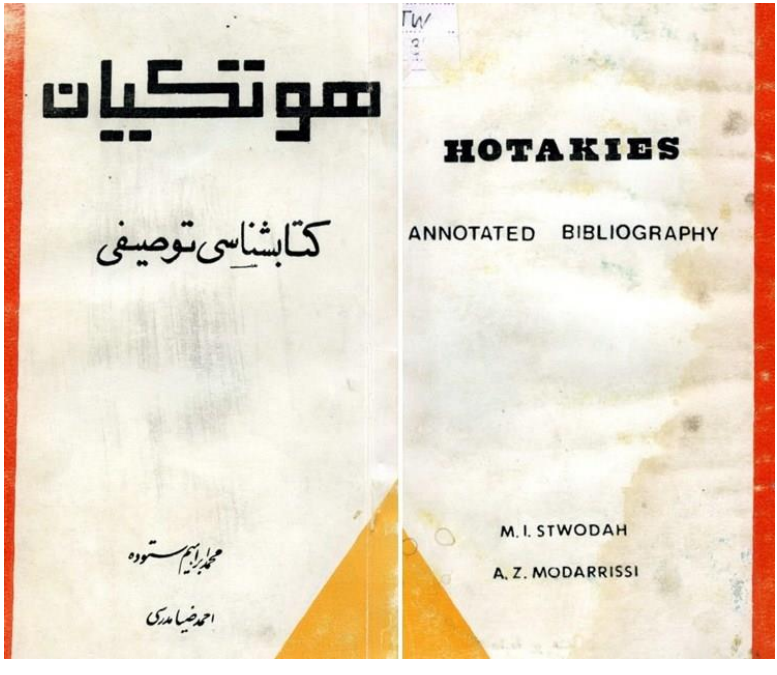

# پشتونستان

تجزیه ی هند، پهنای جغرافیای استعمارزده را چند کشور ساخت. تشکیل بنگله دیش و سرزمین هایی که التهاب آزادی سوزان شده اند، پی آمد این گسست اند. کشمیر، بلوچستان و پشتونستان، با دموگرافی، طبیعت و موقعیت جغرافی، به ژرفای استراتیژیک نیز مبدل می شوند.
کسی تصور هم نمی کرد که خاستگاه بزرگ پشتون ها در هند که در طول استعمار، پرچم برافراشته داشت، جزو خاک پاکستان شود. با تجاوز شوروی به افغانستان، موضوع پشتونستان به مسئله ی اساسی و مطرح مبدل می شود. داعیه ی بر حق تامین عدالت اجتماعی میلیون ها پشتونی که فریب خوردند، در گرمای جنگ سرد، آنان را با پی آمد های بنیادگرایی دینی مواجه می کند.
در بستر آزادی خواهی های مردم، اسلام سیاسی را به کار گرفتند. التهاب این کنش، هرچند اثرگذار بود، اما رنج های مردمی که می دیدند دچار تجارت سیاسی شده اند، میلان آنان را به تعهد تباری بیشتر می کند.
منطقه ی ملتهب و حساس پشتون ها در پاکستان، چند منظر دارد. در تمام دوران بروز مسئله ی پشتونستان، آن چه به زیان مردم این جغرافیه افزود، عدم وضاحت ظرفیت ها و مایه ای بود که در طبیعت این مناطق نهفته اند.
در مسئله ی پشتونستان، همواره از سیاست صحبت شده است، اما یافت واقعیت هایی که میلیون ها مردم آن جا کی هایند، چه داشتند و چه دارند، حقیقت دیگری را مکتوم می کرد که روی محاسبات فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، تاثیر وارد می کند.

من بار ها از افغان ستیزان ستمی شنیده ام که با بغض و عناد می کوشند جغرافیای پشتونستان را منطقه ای وانمود کنند که نه فقط مهم نیست، بل از دارایی های فرهنگی، بشری و طبیعی عاری می باشد.
در واقع با نمای جنگ زده ی پُشت جبهات جهاد افغانستان که منتهی به جغرافیای پشتون های پاکستان می شد، وضعیت قبایلی و سیاست های عمدی پاکستانی ها برای عقب نگه داشتن و عدم توسعه، با وجود فشار های مضاعف که دولت های پاکستان را ناچار مکلف به تامین اولویت های مردم می کردند، هنوز تصویر واقعی از عظمت جغرافیای پشتون های پاکستان نداریم.
تجزیه ی هند، ایجاد پاکستان و بُرش های استعمار از افغانستان، پشتون ها را در سه کشوری که بیشترین این تبار را دارند، به گسست غیر طبیعی می کشاند؛ هرچند سهولت های جامعه ی هند و احترام به خان ها در کنار دست بالای اکثریت در افغانستان، به عزت نفس پشتون ها منجر می شوند، اما وضعیت اسفبار آنان در پاکستان که با جهاد افغانستان، رنگ اسلام سیاسی گرفت، حساسیت بالایی را به میان آورده است تا میلیون ها پشتون در پاکستان، نومید باشند.
در این جا نمی خواهم به تداوم بحث های سیاسی بیافزایم. در این فرصت، به نمای دیگری وارد خواهم شد که چه گونه بستر زنده گی پشتونستان، تنوع شاخه یی(به اصطلاح قبیله یی) دارایی های طبیعی و اهمیت جغرافی دارد.
مرحوم عبدالرحمن پژواک در دهه ی پنجاه میلادی در لندن، هنگامی که سفیر افغانستان بود، زحمتی را متقبل می شود که سال ها پس از مرگ وی، زنده یاد استاد سید خلیل الله هاشمیان به دری افغانی برگردان می کند. انگیزه ی استاد هاشمیان، هرچه باشد، اما به جریان روشنگر، کمک کرده است.

چند سال قبل، الحاج اسد دانش، نسخه ای از کتاب «پشتونستان» را با سه عنوان دیگر از زحمات استاد هاشمیان به من سپرد تا بر اساسی که رایج است(تصحیح، ملاحظه ی دشواری های تخنیکی تایپ و آرایش) نظری به آن ها بیافگنم. چون کتاب ترجمه ی یکی از استادان و نخبه گان به نام کشور، زنده یاد استاد هاشمیان بود، مشکلات اساسی به نظر نیامدند. فقط نارسایی های تخنیکی و آرایشی را ملاحظه کردم. به هر صورت، به دلیل دشواری های گریبانگیر انتشارات دانش، نشر کتاب پشتونستان باز ماند. من نسخه ای از این کتاب را که با سه جلد دیگر، تقریباً دو ماه مرا مصروف کردند و زحمت آن ها را کشیده بودم، حفظ کردم. بنا بر این حالا که در سال روان، یادواره ی پشتونستان فرا رسیده است، سافت یکی از آن ها(کتاب پشتونستان) را در اختیار هموطنان قرار می دهم. این کار از دو لحاظ مهم است: یکی این که زحمات نویسنده و مترجم هدر نمی روند و مردم با درک محتوای کتاب، مشکور می شوند. دیگر این که آگاهان ما با رجوع به این کتاب، به غنای کار های بعدی خواهند افزود.

ویژه گی کتاب «پشتونستان» در این است که این منطقه را به لحاظ ارزش های بشری نیز بررسی می کند. برخلاف محوریت های جریان خدایی خدمتگار، استعمار و موضع دولت افغانستان در این مسئله، کتاب پشتونستان، بیشترینه ظرفیت ها و طبیعت پشتون های پاکستان را در بر می گیرد؛ هرچند دیدگاه های نویسنده و مترجم با گونه ای از تردید ها و بینش غیر پشتونی به گمانه هایی منجر می شوند، اما سعی برای جلوه های مطلوب منطقه که پیراسته از مسایل سیاسی ست، اثری را در جلو ما قرار می دهد که نمایانگر اهمیت توده هایی کثیری ست که همه چیز داشتند و دارند.

بررسی تحلیلی کتاب «پشتونستان»، جنبه ها و ابعاد زنده گی اجتماعی پشتون ها را در کنار ارزشمندی زنده گی صلح آمیز با اقوام غیر پشتون

نیز محرز می سازد. کتاب «پشتونستان»، ارزش های گسترده ی بشری، فرهنگی، اقتصادی را در برگرفته و بر اساس آن ها، به تحلیل سیاسی می رسد.

فهرست مطالب کتاب «پشتونستان»:

۱- مقدمه

۲- یادداشت مترجم

بخش اول:

۳- سرزمین پشتون ها

۴- چترال

۵- هزاره

۶-کوهستان

۷- صوات

۸- ملکند

۹- دیر

۱۰- بونیر

۱۱- پشاور

۱۲- تیراه

۱۳- معبر خیبر

۱۴- باجور

۱۵- کوهات

۱۶- بنو

۱۷- دیرهء غازی خان

۱۸- دیرهء اسماعیل خان

۱۹- وزیرستان

۲۰- گومل

۲۱- وانه

۲۲- درهء توچی یا داور
۲۳- بلوچستان
بخش دوم:
۲۴- غلط فهمی پیرامون پختونستان
۲۵- پختونستان شمالی
۲۶- صوات
۲۷- پختونستان مرکزی
۲۸- پختونستان جنوبی(بلوچستان)
۲۹- کوهستان
۳۰- باجور
۳۱- مومند
بخش سوم:
۳۲- شاخه های پشتون
۳۳- افریدی
۳۴- یوسف زی
۳۵- ختک
۳۶- مومند
۳۷- وزیر
۳۸- مسعود(محسود)
۳۹- دور
۴۰- بیتنی
۴۱- اُتمان خیل
۴۲- غلجی
۴۳- قوم بلوچ
۴۴- قوم براهوی(بروهی)
۴۵- چغرزی

۴۶- ماوخیل
۴۷- امازی
۴۸- سالار و منصور
۴۹- ترکانی
۵۰- بنگش
۵۱- کاکر
۵۲- ترین
۵۳- شینوار
۵۴- ساپی
۵۵- توری
۵۶- اسک زی

بخش چهارم:
۵۷- زبان و ادبیات

بخش پنجم:
۵۸- پختونستان در ماقبل از دورهء مغول

بخش ششم:
۵۹- دورهء مغول(دعوای دیانت)

بخش هفتم:
۶۰- دورهء برتانوی(تجزیه و جدایی از افغانستان)

بخش هشتم:
۶۱- سیاست اداری برتانیه

بخش نهم:
۶۲- شبی که تجزیه صورت گرفت

بخش دهم:
۶۳- تجزیهء هندوستان

بخش یازدهم:

۶۴- حق خود ارادیت

بخش دوازدهم:

۶۵- استنتاج

دو ضمیمهء تاریخی و جالب:

۶۶- اعلان تقسیم

۶۷- جلسهء کمیتهء کاری(کمیتهء ورکینگ)

۶۸- سازش کانگرس و مونت بیتن

۶۹- بی وفایی کانگرس

۷۰- گفت و گوی خان عبدالولی خان با روان فرهادی

۷۱- ببلوگرافی انگلیسی

۷۲- صحبتی با هموطنان افغان و برادران پختون

۷۳- پیشنهادات من به حکومت افغانستان و...

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «پشتونستان» را رایگان دانلود کنید!

https://www.ketabton.com/book/12539

# تذکر الانقلاب

فراز و فرود تاریخی، همیشه با تحول و تغییر غیر عادی، توام بوده اند. در افغانستان، فرود حکومت مشهور به سقوی، نه فقط از حیث زشتی های آن معروف است، بل با ماهیت یک حکومت قومی- اقلیتی که با ذهنیت های روستایی عمل می کرد، در فقر فرهنگی مشهود، زود باعث آزرده گی ملانمایانی می شود که برای قداست آن، توجیه دینی می بافتند.

در واقع ارتجاع سقوی اول، ریشه های اکثر تحجر دینی و سیاسی بیش از نیم قرن اخیر ما شمرده می شود که بالاخره پس از سقوی دوم، بار دیگر مردم را یقین داد طرح های هژمونی از پایین به بالا، در جامعه ای که در محیط روستایی اقلیت ها، فاقد تمام ادعای تاریخی- فرهنگی بودن است، اگر چند دهه مشی غلط تاریخ پردازی نبود، حتی ذهنیت خراسانی نیز مجهول ترین پدیده ای ست که فقط در همین مدت از باب کتب صادره و اغراض افغان ستیزان، وارد حیاط اجتماعی ما کرده اند.

دست و پا زدن مردم در هرج و مرج کنونی که با ارجحیت چهره های منفور تاریخی، ستیز سیاسی را در میدان رویارویی با کُل آرایش خوب و خراب، قرار داده است، مدعیان را بدون هراس از این که از چه استفاده می کنند، وارد می کند. یاوه بافی ها از نوع شاهنامه ها در رسای تاریخ اول سقوی و بازیگران سقوی دوم، به شدتی رسیده اند که ماهیت تنقید افغان ستیز را کاملاً زیر سوال می برند.

در واقع در دو برآمد ننگین غیر پشتونی در افغانستان، هیچ چیز مهمی که بتواند بهتر از گذشته ی آن ها عنوان شود، رونما نشده است. حتی در ۱۸ سال اخیر، با وجود حضور غیر متعادل اقلیت ها در سیستم دولتی، آن چه بیشتر به چشم زده می شود، چند دسته دختر و پسر

رقاصه، مقلد و مایل به خارجی- فقط برای لاقیدی- اند که با زیر سوال بردن ارزش ها، کار مدنی را از مسیر آن خارج و به وسیله ی نفرت و تکدر اجتماعی، مبدل ساخته اند.
آرایش ضد مدنی که گاه به سرحد جنون خشونت می رسد، آن کارگران به اصطلاح فرهنگی و رسانه یی را نشانه رفته است که اگر ادعا دارند، با اغماض یک قرن تحولات معاصر، خود را مبدا می دانند و اگر اشتباه می کنند، سعی کرده اند تقصیر را به گردن توده هایی بیاندازند که به اصطلاح سنت زده و درگیر دین اند.
در تنقید باور های رایج، از نبود تعریف های خوب و بد، زیاد گفته ایم. به این مصداق، آن چه در ۱۸ سال اخیر، دست آورد های به اصطلاح غیر افغانی نیز گفته می شوند، با نمای صد در صد مرغ مقلد، گاه به اندازه ای مشمئزکننده می شوند که حتی جسارت یک دختر یا خلاقیت او، یک عمل زشت پنداشته شده است. بنا بر این، آن چه در بُعد سیاسی می ماند، ظهور دوباره ی طلبات غیر معقول است که با تقسیم قدرت، دامن زدن به مسایل منطقه یی به مظنور تضعیف اکثریت و استعانت از خارجی و تحریف فرهنگ و دین که مهم ترین مقوله ی آن، توجیه ی حضور خارجی، بی قید و شرط بود(هرچه خواستند بکنند تا اکثریت تضعیف شود) ما را در مقطعه ای دیگری قرار می دهد که اگر به گذشته(یافت ریشه ها) برنگردیم، درگیری دایم ما با جهالت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، فرصت های بی شمار آینده را می گیرد.
به خصوص پس از هشت ثور، نیاز به مشروعیت تاریخی، بار دیگر چهره ها و بازیگرانی را اجباراً وارد حیاط احترام مردم کرد که در ارتجاع اول سقوی، با هرچه خوب، مدنی و انسانی بود، دشمنی کردند. نیاز ها به پشتوانه ی قومی در خلای تاریخی که یک اقلیت قومی را هزار سال قبل و بعد عذاب می دادند، آنان را همیشه واداشته اند در عرصه ی کار فرهنگی، ضمن استفاده از میراث شعوبی(تواریخ فارسی-

خراسانی) که از توهم منشه می یابند و با اغراض به شاهنامه ها می رسند، در فرصت های سیاسی، به خصوص در ایران متوجه کند بدون ساخت گذشته ی خوب، ولو دروغین، پایش سیاسی ندارند.
در افغانستان با استعانت از جعلیات ایرانی، جریان خراسانی- فارسی را تقویت کردند و پس از تجاوز شوروی، تنظیم های به اصطلاح جهادی که بقایای آن ها در ۱۸ سال اخیر، خلاف ادعای جهادی، در رکاب نیرو های خارجی مزدوری می کنند و به نام کار فرهنگی، در حد سیکولار های سقوی نیز شناخته می شوند، توجه داشته اند که اگر عقبه ی شان ارج گذاشته نشود، برآمد سیاسی چهل سال اخیر با تعاملات شوروی، ایرانی، پاکستانی و اکنون امریکایی، آنان را روسیاه تر از قبل می سازد. بنا بر این، در حالی که افغانستان و تاریخ سازان افغان با میراث دولتداری و تمام مجموعه عمرانی آن، نکوهش می شوند، جای تقدس به نام امثال کلکانی ها مختص می شود.
بار ها متذکر شده ام اگر ارجحیت دروغین کنونی حامیان ارتجاع و تاریخ آنان زیر سوال برود، می توان گفت برآمد سیاسی چهل سال اخیر اقلیت های قومی در بستر خیانت، ویرانی و نوکری برای بیگانه، پرونده های فوق خیانت ملی اند.
ارتجاع سقوی به مثابه ی پشتوانه ی تاریخی افراد و گروه هایی شناخته می شود که با تنقید آن، نمی توانند ادعای ضد افغانی را راست و ریز کنند.
آوردن اجباری یک تاریخ سیاه در ارگ، بدون شک به آن نگرانی های موتلفان تکنوکرات پشتون وابسته است که می دانند اگر عقبه نداشته باشند، کاهش پرستیژ شان در بازی ها و فشار مضاعف طالبان که قرار است به نتیجه ی ضد باند شر و فساد برسند، آنان را خوردتر می سازد.

با وجود تبلیغات و فرهنگ سازی هایی که متاسفانه هنوز از احساسات مذهبی مردم سوء استفاده می کنند، فقدان ارزش های تاریخی با وفور مستندات و این که خود نیز شاهد میراث تاریخی ارتجاع اول در ارتجاع دوم بوده ایم، احساس آزار دهنده است که حامیان ارتجاع اول را می فشارد. به این دلیل، همواره سعی کرده اند با هیاهوی قومی، مانع شوند طهارت تاریخی به طهارت سیاسی نیز مبدل شود.

حرکات معاضدانه ی ضد ملی که به منظور اغراض سیاسی صورت می گیرند و تقریباً کمتر کسی از افغان های ملیگرا وجود دارند که از گزند دهن گنده گی های فارسی- خراسانی برکنار مانده باشند، به تحریک ضد ارتجاعی به حدی کمک کرده اند که دیگر محال است به اصطلاح توجیه دینی سقوی اول، دایم بماند. در این میان، نه فقط روشنگری های تاریخی پشتون ها، بل خاطرات و آثاری که نمایانگر نفرت سایر اقوام از آن تجربه ی ننگین اند، مایه هایی می شوند تا در کار تاریخ نویسی در واقع تطهیر سلامت فکری، مردم را کمک کنیم.

کتاب «تذکر الانقلاب»، آخرین و مهم ترین اثر یک نویسنده ی غیر پشتون است. مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره، به شرح تاریخی می پردازد که مسافه ی آن از ما، هرچند بسیار دور نیست، اما با مزیت قلمی که می دانیم یک مورخ می نویسد، در کنار آثار مهمی می ماند که فجایع سقوی اول را قید کرده اند.

نگرش یک فرد دیگر دخیل یا درگیر در یک تاریخ سیاه در میان حامیان و مخالفان ارتجاع، از یک منظر دیگر نیز تفاوت می کند که شاید همین مسئله سال ها باعث شده بود کتابی از چشم بیافتد که هرچند تحت تاثیر ذهنیت های قومی، مذهبی و نارضایتی شخصی قرار دارد، اما آن چه می پردازد، آن قدر واضح است که نمی تواند نفرت خویش در برابر مردمی را پنهان کند که بقایای آنان می خواهند با

تحریف تاریخ، آن گذشته ی سیاه را به ارزش مورد استعمال، تبدیل کنند.

تذکر الانقلاب، از این جهت نیز مهم است که گویا همسویی های زبانی، دینی و آن چه امروزه از رهگذر فارسی زبان عنوان می شوند، هرگز نتوانسته اند روی علایقی تاثیر بگذارند که فقط در محدوده ی تنگ یک اقلیت قومی، مفاد می شوند.

گزارش های کاتب هزاره از ارتجاع اول، آن قدر خوب، واقع بینانه، ریز و دقیق اند که وقتی وارد تحلیل آن ها می شویم، تبحر او در مذاهب اسلامی شیعه و سنی و توجه او بر گذشته هایی که میراث تاریخی دولتداری و عمرانی بودند، تنقید نثر دری عصر او را به مجموعه ای از واقعیت هایی مبدل می سازند که در هر سطر آن، توبیخ حقوقی، قضایی، اسلامی و افغانی، روش ها و سلوک سقاویان را محک می زند.

کتابی به صراحت تذکر الانقلاب نمی شناسیم که از شدت تاثر با آن چه بر مردم بلای بد شد، از عرف سنتی نگارش، اجتناب نکند. کاتب با حاشیه ها و تعریف زشتی ها نیز از شرح معایب و پلشتی هایی برکنار نمی ماند که اگر نویسنده، بچه ی سقا را «سگ سقو» خطاب می کند، می داند که آن درامه ی فجیع، باعث چه زیان های مالی، جانی، عقب مانده گی و بدبختی های مردم شده است.

کاتب با شرح ماجرای سقوی اول، انتباهات زیادی می گذارد. تنقید یک حکومت به اصطلاح اسلامی که متاسفانه از حواشی جامعه با مردمان بی نهایت دچار فقر فرهنگی و برداشت های نازل دینی بر محور های شهری و ولایات تحمیل شد، اگر در همان زمینه تحلیل شود، این حقیقت واضح را جلو ما قرار می دهد که تهدید توحش افراط گرایی، هنوز حربه ی موثری ست که از اطراف بر شهر ها تحمیل می شود. برخلاف بدبینی هایی که سعی می شود با استخراج از حواشی جامعه ی

کاتب، نثار کُل افغانستان کنند، سقوی اول، سوق فرهنگ عقب مانده ی دهاتی بر کُل اجتماع مردم بود.

«و سید حسین در زیر گنبد نقاره خانهء ارگ، تبعهء جهلهء خود را منع تفنگ زدن کرده، چون دست باز نکشیدند، با تفنگی که در دست داشت، سینهء یکی را هدف گلوله نموده، قالبش ر از روح تهی ساخت. و دیگران از مشاهدهء چنین حرکت پُر جهالت سراپا ضلالت او که بلاتامل اقدام در قتل صدها نفر و این یک تن کرد، دست از گشاد دادن تفنگ کشیدند. و داخل ارگ شده، ملازمان نظام و رسالهء شاهی و قلعه بیگی و غیره محصورین را به خلاف عهدی که در میان نهاده به قرآن نگار داده بودند، به بدترین حالتی زده و کوفته و عریان کرده و بعضی را کشته از ارگ بیرون کشیدند. و چهار تن از رسالهء شاهی را به سر چوک که از بازار با دل افگار و بدن خسته و زار عبور می کردند به ضرب گلولهء تفنگ از پا درآورده، همچنین از نفری قومی وردگ و وزیری و منگلی و هزاره را در هر موضع و محلی از درون و بیرون شهر خلع سلاح و برهنه کرده، به قتل رسانیدند؛ حتی از خانه ها که پناه جسته بودند، برآورده، انواع بدناموسی و غارت و سرقت از قوه به فعل آورده، با وجود اظهار دینداری، آن قدر بدرفتاری کردند که آیین اسلام را مطعون بیگانگان ساخته، به بدنامی کشیدند. حتی نگارندهء این فجایع که از اهل اسلام است، بر ادعای دینداری و اظهار مسلمانی ایشان هزاران لعن و نفرین گفته، از خداوند، جای همه را در اسفل السافلین خواسته و می خواهد.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۷۰)

در جا های مختلف کتاب تذکر الانقلاب، کمتر کسی از اقوام مطرح نیز از نیش طعن و لعن کاتب به دور مانده اند. متاسفانه این حاشیه پردازی، باعث شده، شماری جز را در جای کُل قرار داده و نتیجه بگیرند مردمی که در یک زمینه ی تاریخی وارد واحد سیاسی شدند و

تا ظهور طاعون سقوی، دست آورد های متعدد عمرانی و فرهنگی داشتند، به گونه ای تحریف شوند که در قلم کاتب نیز بی غرض، تعریف نمی شوند.

به هر حال با اقتباساتی از کتاب کاتب، متوجه می شویم که اثر کم نظیر تذکر الانقلاب، با وجود حرف ها و حدیث هایی که در شیعه گری، قوم گرایی و گرایش به محور های بیرونی در آن یافت می شود(«زیرا امیر موصوف، از مصاحبت و موانست و دوام مجالست با محمود بیک طرزی و محمود سامی حلهء معروف به آفندی و غیره افسران قشون و معملین ترک عثمانی، رهگرای خلاف شعائر اسلامی شده...» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۴۶) در کرسی قضاوت یک فرد دیگر جامعه ی متنوع قومی افغانستان نیز نشسته است که نه پشتون و نه تاجک، بل گونه ای از یک نسخه ی قومی دیگری ارائه می کند که به دلیل عدم علایق تباری با آن دو، حقایقی را شرح می دهد که در تاریخ نویسی های مخالف و موافق ارتجاع، تا جایی بی طرف است.

در تمام کتاب تذکر الانقلاب، جملاتی نیز یافت می شوند که شاید برای یک خواننده ی پشتون، تاجک یا غیره... خوش آیند نباشند. گاه جز در جای کُل، همه را می سوزاند و قلم نویسنده با آوردن عباراتی، از رعایت موازین اخلاقی، عدول می کند.

«... وارد قلعهء مرادبیگ واقع دامن شمال سلسلهء کوه کتل[(کوتل)] خرس خانه که امیر حبیب الله خان مقتول مرحوم، نام آن را به خیرخانه تبدیل داده است، شدند. و نام دوم آن بی مناسبت و اول مناسب است، زیرا که آن جا گاهی از دزد و قاطع طریق که به منزلهء خرس اند، خالی نیست.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۵۷)

کاتب، همانند بسیاری که از پیرامون خود عدول کرده انـد، گـاهی آن قدر کوچک می شود که مثال سلوک زشت یک گروه را در پای همه می نویسد. این رویکرد غلط، برخلاف بافته های مکتبی که با شـمارش چند ایسم، سعی به توجیه و کتمان می کنند، شاید ناشی از نوع نگـرش خصمانه به سایر اقوام نیز باشد. او در تبارز اجتماعی، خودش و قـومش را در حاشیه می دید. به این لحاظ در حـد مـورخی کـه از همـه نفـرت دارد نیز قضاوت می کند. افزون بر این، این حقیقت برجاست که کاتب هرگز قادر به تحلیل منطقه یی و جهانی تاریخ افغانستان نبود و در هـیچ کجای آثارش، چنین موردی یافت نمی شود.

کاتب در کتاب تذکر الانقلاب، نه فقط مورخ، بل منتقد است. بـه ایـن دلیل، کشـف روحیـات، علایـق و گـرایش هـایی او کـه بـا احتیـاط در وصف شیعه گری یا قومی می آیند و ابهامی که سعی می شـود کتمـان شوند چرا همواره مایل به سفر به ایران بوده، مهم اسـت. تنقیـد آثـار او که گاه ناقل تبلیغات انگلیسی شناخته مـی شـوند(مثلاً تحریـف رویـداد مخالفت ملای لنگ که گویا به اثـر ضـعف دسـتگاه قضـایی حکومـت امانی، رونما شده، نه برنامه ریزی انگلـیس هـا/ صـفحات ۵۰ و ۵۱ مـتن چاپی تذکر الانقلاب) در کنار معایب دیگری قرار می گیـرد کـه او بـه عنوان آخرین نویسـنده ی آن دوره ی تـاریخ نویسـی کـه از الهیـات و روایت متاثر است و در زایش فرهنگی جدید بـا تبحـر ملایـی کـه گـاه خوانش نثرش با آن همه واژه گان عربی، دری و فرنگی، دریافت معنی را مشکل می کند، از چند منزل دیگر خیال هم می گذرد که در عادت فرهنگی ما معمول شده اگر از ایل و تبار ما باشد، جایزالخطا نیست.

«مشکل اعلام و اشارات تـاریخی و اصـطلاحات اداری و دربـاری غیـر مانوس که دیگر امروزه رایج نیست و برای اغلب خواننـدگان امـروزی معنا و مدلول آن ها روشن نمی باشد و بنا بـر ایـن بـدون توضـیح لازم، خواننده ممکن است از آن سودی نبرد. آثار کاتـب، آکنـده از انبـوهی

واژگانی اند که خوانندگان امروزی را به دشواری می اندازند و سرشار از انواع ایما و اشارت های تاریخی می باشند که بدون توضیح، خواننده را سر درگم می کنند. موارد مذکور و دیگر مواردی که لزومی نیست در این جا برشماریم، نشر آثار کاتب را نسبت به آن چه که در ابتدا به نظر می رسد، دشوارتر می سازد.» (تذکر الانقلاب، مقدمه ی مصحح، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۳۹)

همه به یک سو، آن چه در آثار مرحوم کاتب به جا مانده اند، نقش شاهد عینی باتجربه ای ست که با کسب مهارت تاریخ نویسی در دربار ها کاتب می شود و به پیروی از آن، جلو خلایی را می گیرد که اگر صراحت قلم او نمی بود، افتضاح تاریخ سقوی، چنانی که در تذکر الانقلاب آورده است، از قلم ارزشگرایانی می ماند که گاه با تعهد اخلاقی بیش از حد، نخواسته اند تاریخی را مستند بسازند که کاتب با بی پروایی، مستند ساخته است.

«... دروازهء قلعهء چنداول نیز به اجبار و اکراه چند تن از خوانین کوهستانی که به شدت درخواست نمودند، به روی کوهستانیان بازگشت. و منادی از همان غروب روز اول ابتدا به ندای باز بودن دکاکین و هدف گلولهء تفنگ شدن کسی که دست به مال و متاع دکانی بیازد نموده، پیش و پس ندا در داده، از عقب، دزدان کوهستان هرچه از دست اندازی و سرخود به خانه ها درآمدن و غارت کردن از دست ایشان آمد، دریغ نکردند، بل که تا اواخر رمضان، این فعل خود را ادامه نهاده برعلاوهء از بُردن زنان و دختران و پسران مرهق[(نوباوه، کودک و نزدیک به بلوغ)] در شب و خفتن و با ایشان و به اجبار رقصانیدن، هیچ کمی و کوتاهی نکردند.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۶۵)

ارزش اساسی تاریخ تذکر الانقلاب برای ما که با جریان فاسد حامیان ارتجاع، مواجه استیم، این است که نوعی همنوایی واضح سایر اقوام با

دیدگاه ما در تنقید یک حرکت زشت تاریخی، به بهترین صورت مشاهده می شود.
مرحوم علامه فیض محمد کاتب هزاره در جایی که از رنج های مردم می گوید، به گونه ای نماینده ی ده ها قوم دیگر نیز است که قربانی شده بودند، اما کاتب خودشان را نداشتند.
چنان چه گفتم، شاید تحت تاثیر عصبیت هایی، خوانش بعضی ماوقع تذکر الانقلاب برای همتباران خوش نباشد، زیرا به تهمت های عجیب و غریب می مانند، اما تعریف، تحلیل، تشریح کلیات و جزییات یک حکومت نجس و زشت که شامل کُل حالات بازیگران آن می شوند، می توانند به بخشش های ما به لغزش های او بیافزایند.
«اظهار دین داری و کردار بی دینی اهالی شمالی:
... پس از آن تبعهء پسر سقاء و حمیدالله برادر و سید حسین وزیر جنگ و پردل سپهسالار او و غیره دزدان که هر کدام نام منصب بزرگی را بر خود نهاده بودند، به مفاسقت و غارت اقدام کرده به بهانهء این که آواز تفنگ از این خانه شنیده شده یا تفنگ در آن است، دسته دسته و جوق جوق شده از دست بدناموسی به زنان و دوشیزگان و پسران و تاراج مال و منال یازیدن و پسران و زنان و دختران را در اطاق های خلوت برای مخالطت کشیدن و هر ده و بیست نفر یکی و دو نفر زن و پسر و دختر را در منزل و اطاق بیتوتهء خویش بُردن دریغ نکرده، تا امروز که یک شنبه بیست و هشتم رمضان مطابق یازدهم مارچ سنهء هجری ۱۳۴۷ و سنهء میلادی ۱۹۲۹ هست، این فعل و عمل جاری، اما قدری کم تر از شب ها و روزی های اول است.
و آن گاه که پسر سقاء از ایالت حرکت کرده، داخل ارگ پادشاهی شد، شب با پدر خود که عمر در مغارات و جبال و بیابان به سر برده و با سر و پای برهنه و گرسنه، خائفانه امرار حیات کرده بودند، خویش را در عمارت شاهی دیده، مبهوت و متحیر شدند. و اظهار شکر خدا

نموده از تناول پلاو، محض هضم نفس، سربازه زده در ظرف چینی سفید که برای بول و غایط در مبرز خاص... بود و مبرز را خانهء شام خوری تصور نموده بودند، نان با شوربا طرید کرده و در هر لقمه شکری گفته تا که سیر شدند. و از این روز به بعد را نکث عهد پیش گرفته، سرای و جای و مال و متاع و ذخیره و اندوختهء آن بیست تن را که عنایت الله خان در عهدنامه نام بُرده و امان جان و متاع و ضیاع و ناموس داده شده بودند، پی هم ضبط و خود ایشان را به جز دو سه نفر با دیگر وزرا و مامورین بزرگ حبس و در ارگ توقیف فرموده، از هر کدام مبالغی برعلاوهء آن چه در قید ضبط آورد، بیم قتل داده بگرفت. و خزینهء عین المال و اغلب بیت المال را با قورخانه، چند روز و شب در کوهدامن به ذریعهء موتر حمل و نقل داده...» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۷۲)

متاسفانه دمای احساسات مذهبی قوم ما که زمینه ی تسلط یک گروهک بی فرهنگ را میسر ساخت و نبود تفکر ارجحیت تباری که نباید برای اغراض شخصی با مسایل کلان قومی و کشوری، برخورد زشت کرد، تذکر الانقلاب را به فرهنگ معرفی سلوک و ناهنجاری هایی نیز مبدل ساخته که بخشی از بدنه ی ما هنوز برضد ما قابل استفاده اند.

«این خادم دین محمدی صلعم، از شما خرسند و رضامند می باشم. لهذا به فرمان هذا، رضامندی خود را به شما ابلاغ نموده می خواهم که آتیا هم خدمات برگزیدهء برای دین مبین نموده، رضامندی حضرت باری تعالی و رسول مقبول و این خادم دین را برای خود استحصال نمایید. شمایان به اتفاق قومی خود بالای مردم هزاره می روید که از اطاعت پادشاه اسلام گردن کشی نموده اند. هر قریه و ده شان را که تصرف کردید از خود شما اقوام است که ملک و مال شان را به شما به طور بخشش از حضور عطاء شده تا اجر دارین نصیب تان گردد.» (تذکر

الانقلاب، مقدمه ی مصحح، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۳۱)

همسویی با برداشت های دینی و گاه چربی آن ها جلو بصیرت سیاسی را گرفته اند. در کتاب تذکر الانقلاب، نمونه های زیادی وجود دارند که مخالفان پشتون شاه امان الله، بی تامل سیاسی این که باید با بدیل پشتونی او موفق باشند، گاه به نام برادر اخوانی، به اندازه ای در دام جهال سقوی گیر می مانند که تورق حوادث ناگوار آن، باعث نفرت می شود.

«و لیکن در حین انتظار، ملک قیس نام خوگیانی، نقص عهد و نکث میثاقی که با علی احمد خان در میان نهاده به ایمان موکده موثق داشته بود نموده، عتاب علی احمد خان بر خوگیانی و به چوب بستن او را بهانه قرار داده، با سه- چهار تن از جانبداران خود نزد حبیب الله، سالار دزدان، پسر امیرالله سقاء در کابل آمده از عطای هفده هزار روپیهء نقد و منصب نایب سالاری برعهده گرفت که علی احمد خان را دستگیر و غل به گردن و پا به زنجیر کرده در کابل آورد.» (تذکر الانقلاب، چاپ اول، بنگاه انتشارات کاوه، کلن- آلمان، ۲۰۱۳، صفحه ی ۸۰)

ماهیت افغانی سیاست، با دین، تنیده شده است. به این دلیل، هرگز سعی نشده با برشمردن آن در میان دیگران، این ذهنیت حاصل شود که در ستیز سیاسی باید تفکیک شود. مخالفان پشتون شاه امان الله، می توانستند با حمایت یک جانشین پشتون، جلو افت تاریخ را بگیرند، اما تضعیف این رویه در برابر افراط دینی، آنان را به حمایت دزدان به ظاهر مسلمانی می کشاند که جلو چشم شان، مردم و مملکت را به قهقرا بُردند. این مرض بد، جهاد ضد شوروی را نیز آلوده ساخت و باعث سقوی دوم شد. البته منظور، طرد دینی نیست، بل خوانش سیاسی غلط دین است که با مهارت های آن، حدود و ثغور سیاسی را نفی می کنند.

با نفی تواریخ قبل از هفت ثور و برشمردن تمام بزرگان ما در حد شاه امان الله که با جهالت دینی، مواجه شده بود، در برابر اکثریت، حکومتی شکل گرفت(مسعود- ربانی) که به نام دین نیز گذشته ی ما را نفی می کرد.

یادآوری:

از طریق لینک های زیر، کتاب «تذکر الانقلاب» را رایگان دانلود کنید! البته کثرت استفاده از نسخه های مجازی، ما را قادر به ارائه ی سافت این کتاب، کرده است. بر اساس تعهد به قانون کاپی رایت، مایل به استفاده از سافت این کتاب نبودیم، اما چون به کثرت استفاده شده، در این جا نیز در اختیار همه، قرار داده می شود.

https://www.ketabton.com/book/12822

متاسفانه یا خوشبختانه، ضعف های اقتصادی، زمینه ی کار فرهنگی را متفاوت ساخته اند. روزی بر جوانی اعتراض کردم که سافت غیر قانونی کتاب های چاپ شده را می گرفت، اما او در پاسخم گفت: یک هزار افغانی بده! گفتم چرا: جواب داد: چون من پول زیادی ندارم تا کتب مورد نیازم را بخرم، اما با خرید یک بسته ی انترنتی، افزون بر دانلود ده ها جلد کتاب رایگان، ارتباطات خویش را نیز سامان می دهم و این برای اشخاصی مثل من که کم نیستند، اقتصادی و حلال مشکل است.

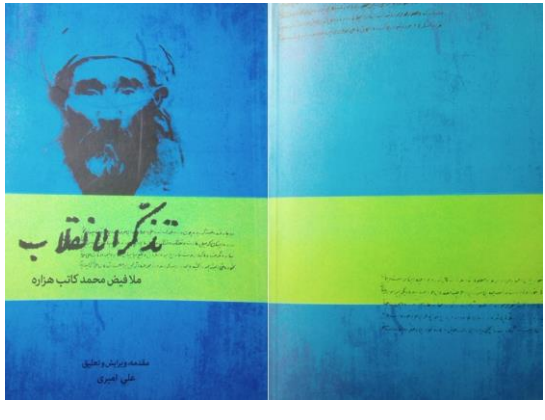

# تصاویر دیدنی از بالاحصار تاریخی

بالاحصار کابل، سمبول قدرت و حاکمیت افغانان در طول دو قرن بود. اعلی حضرت تیمورشاه ابدالی، با انتقال مرکز قدرت از کندهار تاریخی، فصل دیگری در تاریخ شهر کابل می گشاید. بالاحصار تاریخی در این مرحله، مرکز اداره ی سرزمین های وسیع امپراتوری افغان از کشمیر تا نیشابور، از خاک های فراسوی آمو تا قلب دهلی می شود؛ اما وارد شدن افغانستان به قرن نوزده و رشد پدیده ی عجیب استعمار اروپایی در هند، لهیب این آتش سوزان را به قلب افغانستان تاریخی نیز می کشاند.

عمارت تاریخی بالاحصار، روایت های زیاد دارد. این تعمیر در احاطه ای که با دیوار های معروف و گلین کابل روی کوه های اطراف پایتخت کشیده شده اند، محل تجمع بسیار قدیمی به شمار می رود. کشف آثار بودایی که آخرین نمونه ی آن در تپه ی نارنج در منطقه ی شهدای صالحین(ساحه ی بالاحصار کابل) بود، نشان می دهد بنای این حصار بزرگ، چه قدر قدیمی ست.

و اما بالاحصار کنونی، پس از دوره ی مغول که مرکز اداره ی محلی بود، به جایگاه تصمیم گیرنده در حاکمیت افغانان، مبدل می شود. تا پایان جنگ دوم افغان و انگلیس که متجاوزان استعمارگر، به خاطر رفع عقده ی حقارت، بالاحصار کابل را آتش می زنند، این مجموعه، محل زیست شاهان و امیران افغان بود.

۵۷ سال پس از تخریب بالاحصار در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس، اعلی حضرت شهید نادرخان، امر به ترمیم این حصار تاریخی می دهد، اما خرابی های گسترده، مانع می شوند تا این محل تاریخی، حیثیت دوباره ی خویش را باز دریابد.

تاسیس مکتب حربی در حواشی این حصار، از مهمترین اقدامات نوسازی و به گونه ای بازسازی در ساحه ی بالاحصار کابل است. متاسفانه کودتای منحوس ۷ ثور، تراژیدی ۸ ثور و بالاخره طول بحران چهل ساله، نه فقط چیزی بر کشف، احیا و نگه داری آثار تاریخی نمی افزایند، بل باعث خسارات جبران ناپذیر می شوند.

در زمان حاکمیت نحس ملابرهان الدین ربانی، تا زمانی که نفرات حکومت مسعود- ربانی، بالاحصار کابل را از چنگ افراد جنبش درمی آورند، درگیری طرف هایی که یکی در ساحه ی تپه ی مرنجان، دیگری در بالاحصار و بقیه در همه جا مصروف بودند، ساحه ی بالاحصار کابل را به خط اول جنگ نیز مبدل می سازند.

متاسفانه در تجربه ی نو حکومتداری(پس از طالبان) مدیریت های ضعیف و وجود افراد کثیر بی فرهنگ در حکومت، اگر باعث ضیاع فرصت ها و زیان های مالی و فساد گسترده می شوند، در سوی دیگر، آثار تاریخی که می توانستند از سهم میلیارد ها دالر کمک، حداقل محافظت شوند، رو به ویرانی بیشتر می نهند.

بالاحصار تاریخی کابل، با وجود اهمیت، هنوز هم محل یک قطعه ی نظامی ست. بایسته بود با مُلکی سازی این تعمیر تاریخی(موزیم یا نمایشگاه) ابتکار به خرج می دادند تا در کنار درآمد مالی، بازدید مردم از این مکان، ارزش فرهنگ سازی های حفظ و احیا را بیشتر می ساخت.

در عرصه ی نگارش تاریخ، کتاب ها و نوشته های زیادی وجود دارند که شرح حال بالاحصار تاریخی کابل را نیز احتوا می کنند، اما اکثر این نشریات، بسیار روایتی و بدون کمترین سعی برای ارائه ی صورت تصویری آن ها می باشد. همین حالا مراجعه به آثار منتشره ی اکادمی علوم افغانستان یا سایر منابع محققان افغان، خلای بزرگ عدم استناد تصویری را نشان می دهند. باور تان نمی شود که جست و جو در منابع

دولتی، آن قدر کهنه است که مثلاً اگر در مورد تصاویر مزارات شهر کابل، سند بخواهید، ناگزیر باید کتاب «مزارات شهر کابل» مرحوم ابراهیم خلیل را ورق بزنید. ساحه ی کار فرهنگی، آن قدر خاک خورده و متکرر است که کمتر کسی به خودش زحمت می دهد به جای انحصار قلمپردازی، با سهولت هایی که امروزه وجود دارند، بروند و حال زار فرهنگ را تصویری کنند؛ هرچند شاید تصاویر تاریخی، همان هایی که میراث قبل از بحران اند، در نشان دادن آثاری که زیان ندیده بودند، موثر باشند، اما تصاویر نو، بهترین راویان زیان های وارده اند.

در جریان یافت منابع تصویری، کتاب جالبی به نام «بالاحصار کابل»، تالیف برید جنرال وود برن با ترجمه ی دری افغانی را یافتم که با آن چه از روایت و نمای بالاحصار کابل می دانستم، بسیار متفاوت بود. در این کتاب که گزارش یک تیم تحقیقاتی انجنیری ست، ساختمان بالاحصار کابل با شروح مهندسی و علمی، ساخت و ساز و ماجرا های تخریب، تبیین می شود.

جالب ترین بخش های کتاب «بالاحصار کابل»، تصاویر گرفته شده از سوی از نظامیان، مهندسان و محققین بریتانوی اند. این تصاویر، بالاحصار کابل را در زمان اشغال انگلیس ها در کابل نشان می دهند. من، تصاویری که از پدیده ی صنعتی عکس باشند، کمتر دیده ام که داخل و اطراف بالاحصار کابل را در زمان حضور انگلیس ها، نشان دهند.

خلاصه تیم معیتی نظامیان بریتانیا در زمان حضور انگلیس ها در جریان جنگ دوم و افغان و انگلیس، گزارش تصویری جالبی تهیه می کنند که محتوای کتاب «بالاحصار کابل» است. در شروحی که در پایین عکس های این کتاب آورده اند، دقت عکاسانی را نشان می دهند که برای یافت حقایق ساخت و تاریخ این حصار، تلاش می کردند. چند

تصویر دیگر که با شگرد «لانگ شات» اخذ شده اند، اطراف بالاحصار کابل را آشکار می سازند. جالب است که ساحه ی زیست مردم در اطراف بالاحصار، به خصوص مشرف به منظر آرامگاه نیمه تمام اعلی حضرت تیمورشاه ابدالی در آن زمان، بزرگی منطقه ی زنده گی کابلیان را نشان می دهد.

یادآوری:

از طریق لینک زیر، کتاب «بالاحصار کابل» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghanpedia.com/projects/libraries/pdfs/get_pdf.jsp?book_id=102carthm.pdf

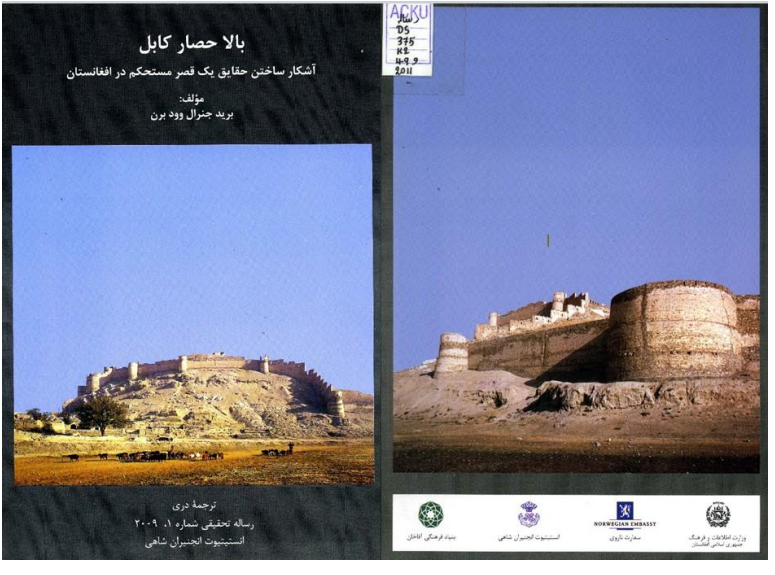

# خاطرات استاد خلیلی

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی را از آخرین شاعران بزرگ افغان شمرده اند که با قوت و ظرافت ادبیات متقدمان زبان دری، می سرود و می نوشت؛ اما این نام، شهرت سیاسی بسیار مشهور نیز دارد.
استاد خلیلی، فرزند مستوفی الممالک یا وزیر مالیه ی مرحوم امیر حبیب الله خان است. پدر وی، با وجود قدرت و وجاهت، در شمار کسانی شناخته می شود که اثرات ذات او را در چهره ی سیاسی استاد خلیلی به خوبی می توان دریافت.
مستوفی الممالک، کسی ست که لیستی از نام های اعضای جنبش مشروطیت را تهیه می کند و مرحوم امیر حبیب الله خان با بزرگواری شاهانه «همه را نمی خواند؛ زیرا می پنداشت «عالمی برباد می رود!» در سلطنت شاه امان الله، مستوفی الممالک، از کسانی بود که با خشونت اعدام می شوند.
در سال ۲۰۱۰ میلادی، کتابی به نام «یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی(رح)» در ویرجینای امریکا منتشر می شود که برخلاف انتظار، شامل دست نوشته های استاد نبود. بل کتابی ست حاوی صحبت های ثبت شده ی مرحوم خلیلی که به اهتمام ماری خلیلی(دخترش) و افضل ناصری(دامادش) و بازنگری محمد قوی قوشان، از ناگفته هایی می آورد که به گونه ای در شناخت چندگانه گی شخصیت استاد خلیلی، به ویژه بُعد سیاسی، بسیار مهم است. این کتاب، بار های نقد شده و کسانی در جهت مثبت و منفی، چیز هایی در مورد آن نوشته اند. از نوشته های معمولی و ساده ی ژورنالیستیک تا تحلیل های بزرگانی که صاحب قلم اند و با قدرت ادبیات بلند، نوعی از ماندگاری ادبی را با توجه به اهمیت متن و محتوا، تخلیق می کنند، «یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی»، معرفی شده است.

در این مقاله که به ادامه ی وعـده ام در راسـتای فرهنـگ کتـابخوانی و بازار کتاب است، این اثر را با نکاتی معرفی می کنم که سال قبل، پـس از بازتاب گسترده ی رویداد ارتجاع اول در افغانستان، حتی رسانه های خارجی به آن تاریخ پرداختند و با موضع گیری انتقادی، وارد کشاکش های اجتماعی- سیاسی افغانستان شدند.

روزنامه ی واشنگتن پُست، با تبصره ای انتقادی، قهـر سـقوزاده گـان را باعث می شـود و آنـان اسـتدلال مـی کردنـد کـه ایـن، تحـت تـاثیر بـه اصطلاح قبیله گرایان بوده اسـت. شـاید تهدیـد منـافع امریکـا از سـوی کسانی که از چنگ طالبان، نجات بخشیده بودند(جبهه ی بـه اصـطلاح مقاومت) و سوء استفاده های مختلف تاریخی و فرهنگـی آنـان، رسـانه های غربی را به عکس العمل وداشت تا در روند تحفـظ حاکمیـت نـو، تقدس و توجیه حرکات ارتجاعی، برای کسانی دست آویز نشـوند کـه می دانیم از شخصیت سازی های کاذب دو ارتجاع، چه منظور دارند.

کاندیدای اکادمیسین، استاد محمد اعظم سیستانی که از بزرگان تحقیق و تـاریخ ماسـت، در کتـابی بـه نـام «حبیـب الله، کـی بـود؟»(عیـاری از خراسان یا دزدی ازکلکان؟) به درستی تبیین کـرده کـه اثـر منافقانـه ی استاد خلیلی(عیاری از خراسان) فرمایشی بود که این شخصـیت بـزرگ فرهنگی، اما اپورچونیست، هنگامی که سمت مشاوریت ضـیاء الحـق را داشت و از تماشای مجریـان رو بـه جلـو سـقاوی دوم، لـذت مـی بـرد، برخلاف گذشته ای که در تاریخ بود، می آفریند که پس از سـی سـال تخلیق آن، همواره جهت خام کردن جوانان بی خبر، تاریخ را تحریـف و باعـث گـرایش هـای مـذمومی مـی شـود. اگـر مفکـوره ی کـیش شخصیت، در پایین تـرین سـطح نـزول مـی کند(تقـدس دزد و خـاین) کتاب «عیاری از خراسان»، در ایجاد چنین ذهنیت، بسیار موثر است.

گذشته ی استاد خلیلی در انتخاب راه های مختلف که در همه به تضـاد مـی رسـد، بـرای کسـی پوشـیده نیسـت. از مـداحی مرحـوم حبیـب الله

کلکانی که در ستایش و نکوهشش زیاده رویی شده، تا خدمت به اعلی حضرت شاه محمد ظاهر رحمت الله، دریافت وجاهت در ریاست جمهوری شهید محمد داوود، ارسال پیام عجیب به شاه ایران که در یک سند مشهود خیانت در کتاب خاطرات اسدالله علم(وزیر دربار آخرین شاه ایران) آمده است و بالاخره بار دیگر اختیار راه ناصواب تایید ارتجاع که به دامان مسعود و ربانی می افتد، استاد خلیلی را به مردی مبدل می سازند که چهره ی سیاسی سیاه دارد. او موسس حزبی به نام «زرنگار» نیز بود که متهم به وابسته گی به دربار سلطنتی می شد.
آن چه در این مقاله به خواننده ی افغان، ارائه می کنم، سطوری از آن یادداشت های دختر استاد خلیلی هستند که در کتاب «یادداشت ها...» می آورد. هدفم از این اقتباس، آوردن تضاد هایی ست که استاد خلیلی در مواضع مثبت و منفی، گذشته را به یاد می آورد. با استفاده ی گسترده و ناصواب از اثر خیالی و دروغین او به نام «عیاری از خراسان»، خوب است بدانید استاد خلیلی در کتاب «یادداشت ها...»، چهره ی دیگری از مرتجعان اول نشان می دهد که بعداً با یادفراموشی خودش و اعضای خانواده اش، انتشار می یابد.
هنگام بازتاب گسترده ی رسانه یی تاریخ حبیب الله کلکانی، با توجه به تبصره ی روزنامه ی واشنگتن پُست، مقاله ای نوشته بودم به نام «تبصره ی واشنگتن پُست، خلاف معمول بود» که گزیده ای از کتاب «یادداشت های استاد خلیلی» را در آن اقتباس کرده بودم. در این فرصت(معرفی کتاب یادداشت های استاد خلیلی) همان گزیده را می آورم. خواننده پس از مطالعه ی این اقتباس، متوجه می شود نویسنده ی کتاب تخیلی و دروغین «عیاری از خراسان»، قبل از این که آن اثر سخیف را بنویسد، در نومیدی هایی که بعداً مبدل به امید می شوند (ظهور مسعود- ربانی) حقایقی را فاش می سازد که در واقع مذمت و آشکارایی روی سیاه مترجعان اول از سوی کسانی که در فرهنگ

سقوط کیش شخصیت، طراز اول اند، چه گونه به مداحی نو قلم به دستان ابن الوقت(اپورچونیست) می رسد.

در کتاب «یادداشت های استاد خلیلی»، چهره ی دیگری از حبیب الله کلکانی و یارانش را می بینید که در کتاب «عیاری از خراسان»، تحریف شده است. در کتاب «یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی» می خوانیم:

صفحه ی ۷۶:

«در جریان این کشمکش ها، ملک محسن که یک آدم بی سواد بود، به حیث والی کابل مقرر شد. او حبیب الله را قدم به قدم کمک کرده بود و این کار به پاداش خدماتش به او داده شده بود.»

«اوضاع آن قدر خراب شد که بعضی وقت ها در یک موضوع، دو یا سه فرمان نوشته می شد. یکی از طرف ملک محسن و یکی از طرف سید حسین. حبیب الله با وجود کوشش های زیاد، نتوانست اوضاع را کنترول کند.»

«بدبختانه حسادت ها و خشونت ها در بین اطرافیان حبیب الله، شروع شد. یک عده طرفدار سید حسین شدند. سید حسین خان به شکم پرستی و بزدلی مشهور بود.»

صفحه ی ۷۷:

«حبیب الله خان، دست پادشاه بخارا را چون سید بود، بوسید.»

صفحه ی ۸۳:

«والی نو[(طرف اعتماد کلکانی)] یک آدم بی بند و بار بود. به مجرد رسیدن او به مزار، بی نظمی ها شروع شد؛ اگرچه به من بسیار احترام داشت، اما مشوره را نمی شنید. والی نو، به رشوه خوری، ضبط مال و جایداد مردم، شروع کرد.»

صفحه ی ۸۴:

«شبنامه، یک شورش را در میان مردم در مزار، خلق کرد. در این وقت، والی نو[(گماشته ی کلکانی)] در سن شصت ساله گی، مصروف تهیه ی مراسم عروسی برای خود بود!»

صفحه ی ۹۰:

«همان شب من و همراهانم را دستگیر کرده، اسلحه ی ما را گرفتند و نزد حاکم چاریکار بُردند. یکی از همراهان ما گریخت و به کابل رفت. حاکم چاریکار «چغل» نام داشت. دزد، بی سواد و رفیق سید حسین بود.»

صفحه ی ۹۷:

«حبیب الله خان، مرا به دربار خواست. او گفت: یک فرمان مقرری برای خودت نوشته کن که به حیث نماینده ی من در مزار، مقرر شدی.»

از نوشتن شاید صد ها فرمان مقرری که بسیاری به اثر بی سوادی حبیب الله کلکانی، می توانند فرامین سوء استفاده، ستم، ظلم، غارت و خیانت باشند، تا پایان مرگ استاد خلیلی، این بخش خاطرات او در آوردن تضاد و نشان دادن تناقضاتی مهم است که در زمان ستایش مرتجعان اول، استاد خلیلی، منبع دست اول شمرده می شود.

چنان چه از محتوای کتاب «یادداشت های استاد خلیلی» افاده می شود، خاطرات او در این کتاب، قبل از تخلیق کتاب «عیاری از خراسان»، ثبت شده اند.

کتاب «یادداشت های استاد خلیلی» از سال ۲۰۱۰ الی سال های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲، سه بار منتشر شده است. آخرین نسخه ی آن، کتابی ست که در این جا معرفی می کنم. ماری خلیلی، این نسخه را ضمن مجوزی به الحاج نصیرعبدالرحمن، سپرده تا با حفظ تمام آن چه در نشر آن آورده اند، منتشر کند.

بیت مشهور استاد خلیلی که «لـوای فـتح بلنـد اسـت از دو احمـد شـاه / سپاهدار جوان و جهان ستان کبیر» کـه بـه مرحـوم احمدشـاه مسـعود و اعلی حضرت احمدشاه بابا(رح) اشاره دارد، فرهنگ سازی ماهرانـه در عجین کردن واقعیت هـایی سـت کـه هرچنـد تفـاوت زمـین و آسـمان دارند، اما در یادفراموشی دیگری تاریخی می شود که نیرنگ بـازان بـه مصداق «دروغگو، حافظه ندارد»، همواره رسوا می مانند.

امید های استاد خلیلی با جنبش نو سقوی که ظاهراً ملبس بـه اخوانیسـم جهادی بود، او را تا سـرحد جنـون مـداحی مـی کشـانند و بـا آفـرینش کتاب «عیاری از خراسان»، خاطراتی فراموشش مـی شـوند کـه بـا نشـر کتاب «یادداشت های استاد خلیلی» و آن چه اقتباس کـردم، حامیـان دو ارتجاع، ناخودآگاه خبط کرده اند.

استاد خلیلی پس از سفر به پاکستان، در این کشـور وفـات مـی یابـد. او زنده نماند تا در دومین حاکمیت سقوی، به مقامی برسد که از تجربه ی نو مداحی به مسعود و ربانی، در دل داشت. اگر زنده می ماند، حتماً بار دیگر به ارگ می رفت تا در قامت مسعود- ربانی، روز هایی را بـه یـاد بیآورد که در زمان کلکانی نیز در میراث تاریخی بزرگان این سرزمین، همیشه سیاه و سیاهکار بوده اند.

یادآوری:

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در آثاری از او کـه در حـدود یـک قـرن قبل در کابل منتشر شده اند، بیشتر با تخلص «خلیلی افغان»، شناخته مـی شود. بی جا نیست که در کتاب «یادداشت هـای اسـتاد خلیلـی»، آورده اند:

«پدرم، میرزا محمد حسین خان، از قبیله ی صافی[(سـاپی)] از سـیدخیل کوهدامن است.» «مادرم، «بی بی زهـرا» نـام داشـت. از قبیلـه ی صـافی [(ساپی)] و از دهکده ی «محمود عراقی» بود.»

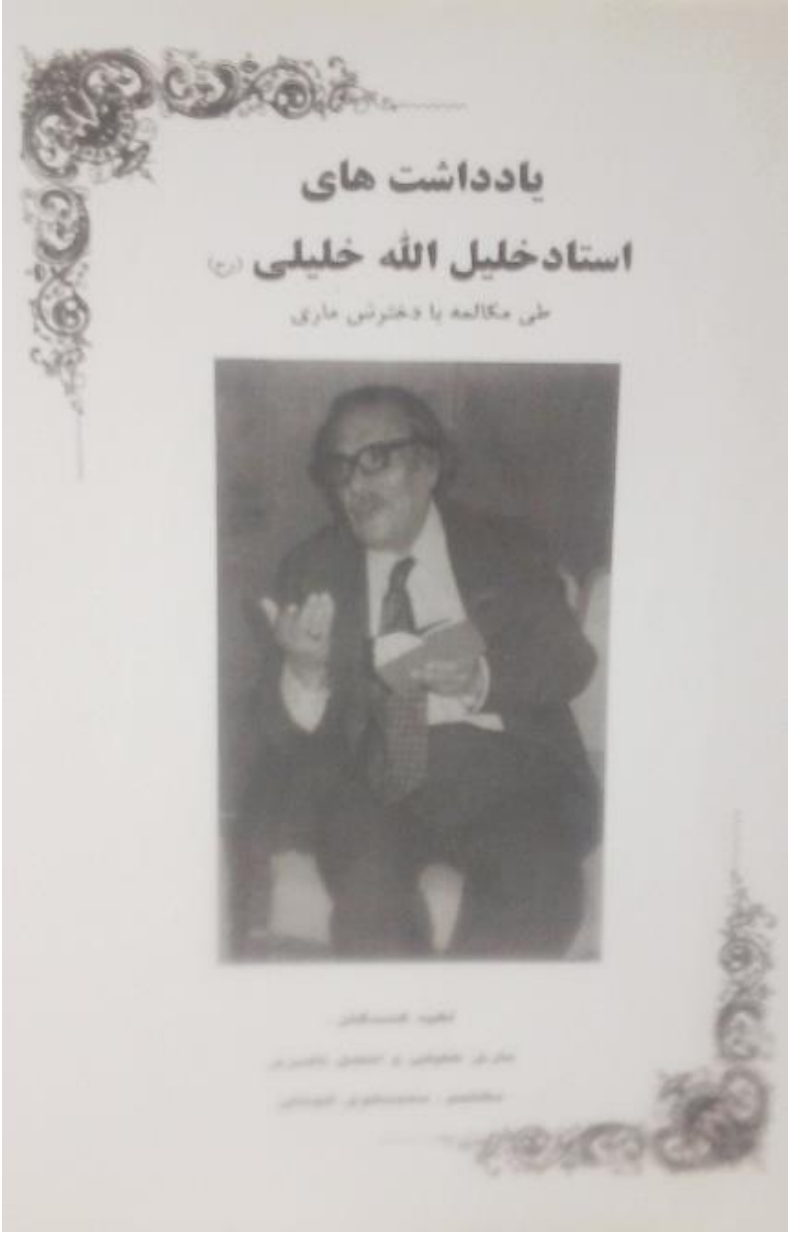
یادداشت های
استاد خلیل الله خلیلی (ره)
طی مکالمه با دخترش ماری

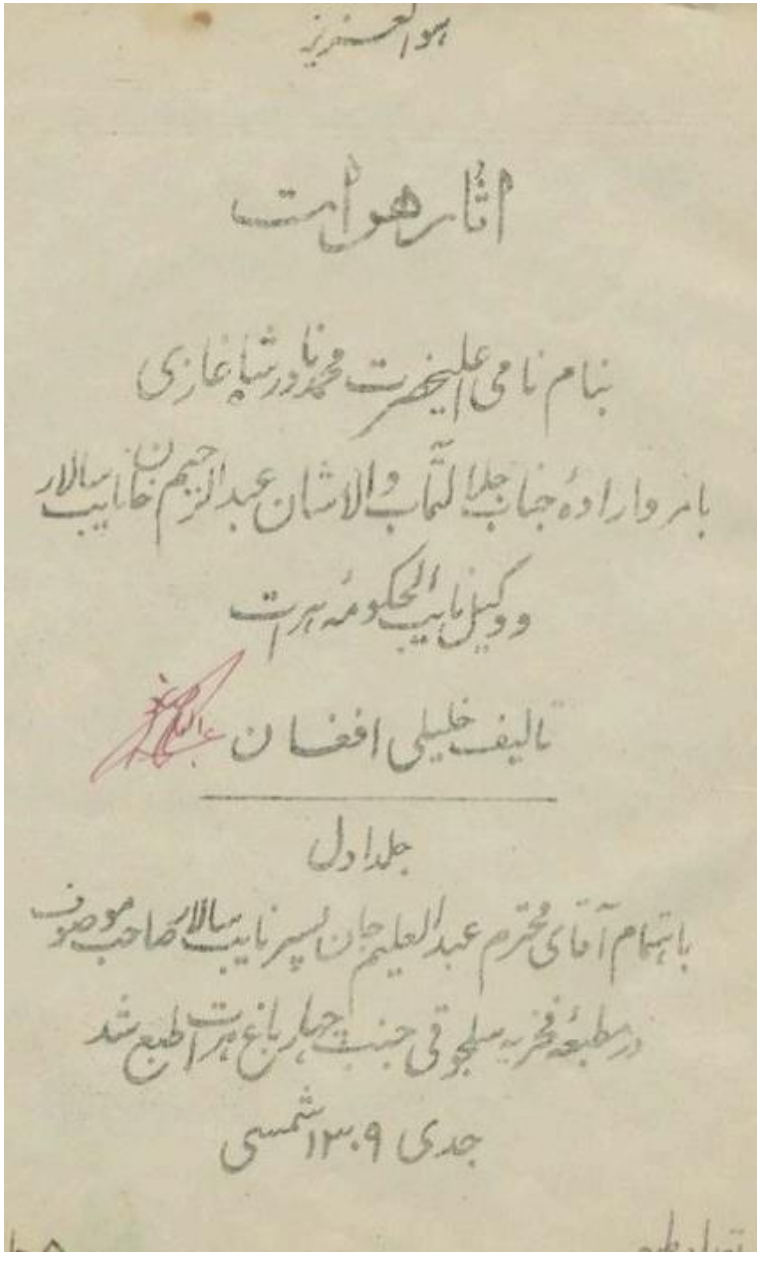

هو العزیز

# آثار هرات

بنام نامی علیحضرت محمد نادر شاه غازی

بامر وارادهٔ جناب جلالتمآب والاشان عبدالرحیم خان نایب سالار

وکیل نایب الحکومهٔ هرات

تالیف خلیلی افغان

---

جلد اول

باهتمام آقای محترم عبدالعلیم جان پسر نایب سالار صاحب موصوف

در مطبعهٔ فخریه سلجوقی جنب چهارباغ هرات طبع شد

جدی ۱۳۰۹ شمسی

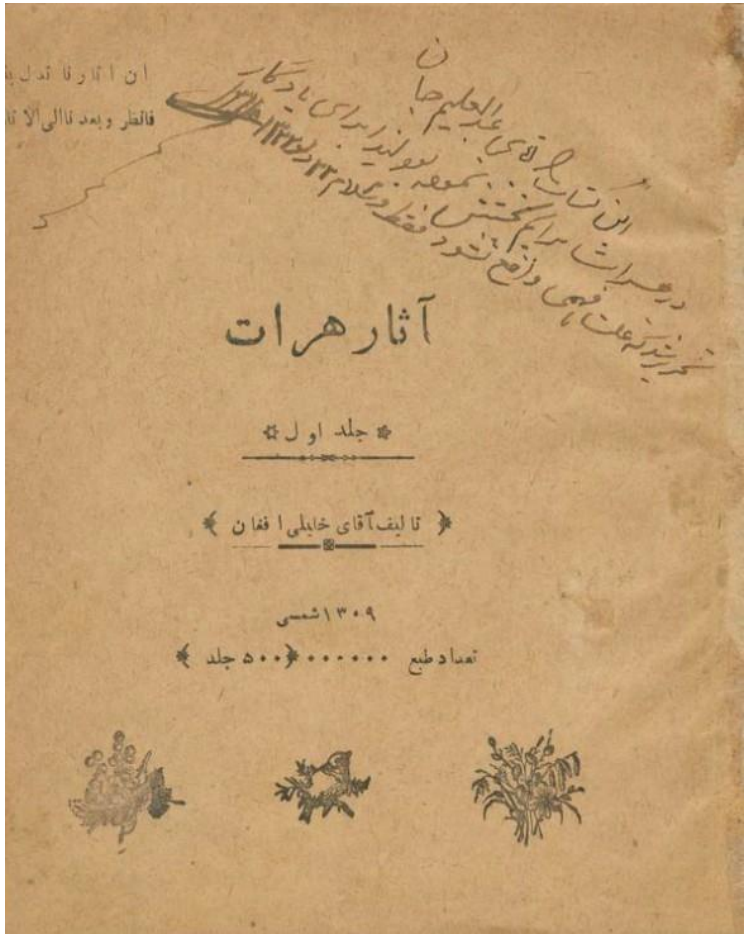
آثار هرات
جلد اول
تالیف آقای خلیلی افغان
۱۳۰۹ شمسی
تعداد طبع ..... ۵۰۰ جلد

# خاطرات محمود «طرزی»

در میان کتاب هایی که در تاریخ افغانستان در شرح قرن نوزده می شناسیم، کتاب «خاطرات محمود طرزی»، با لمس و تماس جامعه ی اواخر این قرن، شاید از کتاب هایی باشد که خواننده را در متن جامعه ی افغانی، قرار می دهد.
تقریباً اکثر کتاب های قرن نوزده از جمله «پادشاهان متاخر افغانستان»، «نوای معارک»، «گلشن امارت» و چند تای دیگر را خوانده ام. این کتاب ها با عرف معمول آن زمان، بر محور اشخاص و رویداد ها نوشته شده اند و تقریباً به راحتی از کنار زنده گی مردم، فضا و نوای آن زمان می گذرند.
علامه طرزی که جایگاه او در تعمیم مفاهیم جدید مدنی و توجه بر آزادی ها و ارزش کار رسانه یی، شالوده های موارد بالا را تایید می کند، در اواخر عمر، کوشیده بود با شرح ماجرای زنده گی اش، ما را با تخلیقی آشنا کند که در گونه ی او، همچنان نو و بکر است.
پس از تعریف زنده گی در خانواده ی مرحوم غلام محمدخان طرزی، تاثیرات نا آرامی های اجتماعی و «پادشاه گردشی ها»، زنده گی خانواده ی علامه طرزی را در پیچ و تابی درگیر می کنند که مردمان بزرگ آن روزگار در عوارض سیاست ها و سیاستگران، بلند می شدند و به زمین می خوردند.
کوتاه سلطنت های محمد افضل خان و محمد اعظم خان، نقش خانواده ی علامه طرزی را در تعیین جایگاه مردی که پسان ها در جنبش مشروطیت، توجه به رفاه عامه و آزادی ها، ایده های فکری بزرگ ایجاد می کند، در شناخت از ماحولی که بسیار نا آرام بود، به درک معضلاتی می کشاند که در تلاش های گسترده ی آن عالم وطن

دوست، آشنایی با مردی ست که شایسته گی بدون چون و چرای «پدر ژورنالیسم» افغانستان را دارد.
در کتـاب «خـاطرات محمـود طـرزی»، دوران کـودکی، نوجـوانی و بالاخره اوان جوانی، علامه طرزی در کنار پدر بزرگوارش، به فیوضـی می رسد که حسب معمول چنین حیاتی، شایسته ی مردانی سـت کـه از نعمت خانواده گی بزرگان آگاه و دانشمند، بهره می برند.
تعریـف مـاجرا هـای کـودکی، نوجـوانی و جـوانی علامـه طـرزی، سوگمندانه گرچه به شرح کامل بزرگ سالی نمی رسـد، زیـرا بیمـاری سرطان، حیات او را منقطع می کند، اما آن چه در شرح افغانستان اواخر قرن نوزده می آورد، ضمن لطف تعریف مسایل خانواده گی که همانند سایر کار های او، در تمایل بـه نقـد دیـده مـی شـود، در ترسـیم حیـات اجتماعی- سیاسی مردم با چنان مهارتی ست که تا کنون هـیچ اثـری را نخوانده ام که مرا در محیط زنده گی افغانان در قـرن نـوزده در قرابـت بسیار قرار داده باشد.
علامه طرزی در حدود جغرافیای سیاسی با تعریف ماجرا های شاهان و امیران، هجوم انگلیس، دشواری های مرحـوم امیـر شـیر علـی خـان، بـا زیبایی، زنده گی مردم را مصور می سازد. او در این نقش، از خـورد و خوراک عادی تا حیات پنهـان زنـان، کـار کسـبه، آیـین هـا، مشـاغل و بالاخره تبیین این حقیقت که در دو سـوی زنـده گـی اجتمـاعی مـردم، کاسـت هـای انسـانی، در زنـده گـی مردمـان مرفـه و تهـی دسـت، در مراسمی که اهل ثروت را خرسند می ساختند و توده های عام، نـاگزیز از تحمیل مصـارف و کـار بودنـد، حیـاط اجتمـاعی افغانـان را در قسـم معمول زنده گی در جغرافیای آن روزگار، اما با خصوصیاتی آشـنا مـی کنـد. در هـر سـطر و پـاراگراف خـاطرات او، از سـلیقه ی یـک دختـر کجاوه نشین که به آن «جاپان» می گفتند تا انتقال آن از سـوی مردانـی که در ایـن کـار، طیفـی از مردمـان شـناخته شـده بودنـد، مـی تـوان بـه

گونه ای به ریشه ی مسایلی رسید که یکی عقب هم، در جایی که فرهنگ های تعریف نشده خوانده می شوند، باور های رایج کنونی را به گذشته مرتبط می کنند.

خاطرات ارزشمند علامه طرزی با حُسن قلم او که با راقم شدن، همیشه پی علاج است و با توضیح دشواری ها، می کوشد به چه گونه گی راه حل رسید، شیوه ی معمول تاریخ نگاری یا تداعی گذشته را با ابتکار، رعایت نمی کند.

علامه طرزی ضمن نگارش تاریخ و توجه به نکات تاریخی در مشی و خواسته های امیران و وابسته گان، زمینه ی اجتماعی را در مجاورت حیاط سیاسی، به خوبی ملاحظه می کند. وقتی تعریف او از ماجرا های بگیر و ببند مجاهدین افغان با انگلیس ها را می خواندم، فضایی که قلم او به خواننده کمک می کند تا معنی خطوط را تصویر کند، آن قدر جذاب و جالب است که اگر خواننده ی کابلی آشنا با پایتخت، آن را بخواند، به خوبی می بیند که در دل پایتخت در حاشیه های شهر و در ده افغانان تاریخی، در گذشته ای که بسیار گسترده نبودند، مردم ما در شهری زنده گی می کردند که بقایای کابل تاریخی، اگر راوی می شدند، قصه های زنده گانی ست که حالا در گورستان های خموش، فراموش شده اند.

کتاب «خاطرات محمود طرزی» با مشخصه ی بسیار جالب و جذاب زنده گی، تاریخ و رویداد های اواخر قرن نوزده در افغانستان، شبیه ی مستندی ست که پس از تطور حروف، کلمات و جملات، تصویر می شود و در این تغییر، سیر در زنده گی مردمان بیش از یک قرن قبل، در ماجرا های سیاسی، اجتماعی، خوشی و غم، نه فقط باعث سیرابی ذوق تاریخی می شود، بل آشنایی نزدیک با طرز زنده گی مردم، به گونه ای در ریشه یابی آن چه در طبقات سنت، از گذشته مانده است، شاید بتواند در تعریف آن چه به درستی تعریف نکرده ایم، ما را کمک کند.

«خاطرات محمود طرزی» به کوشش مرحوم غفور روان فرهادی، چند سال قبل به مناسبت یادبود از علامه طرزی در محفلی که در وزارت خارجه ی افغانستان برگزار می شود، معرفی شد. این کتاب با تلاش های آقای فرهادی از چند تخلیق علامه طرزی، کتاب شده است و متاسفانه به دلیل مرگ آن بزرگ، ناتمام می ماند.

علامه طرزی به اثر بیماری سرطان که به سرعت رشد می کرد، در کمتر از دو هفته وفات می یابد و کتاب خاطرات او که در کار تکمیل آن بود، چنین مانده است.

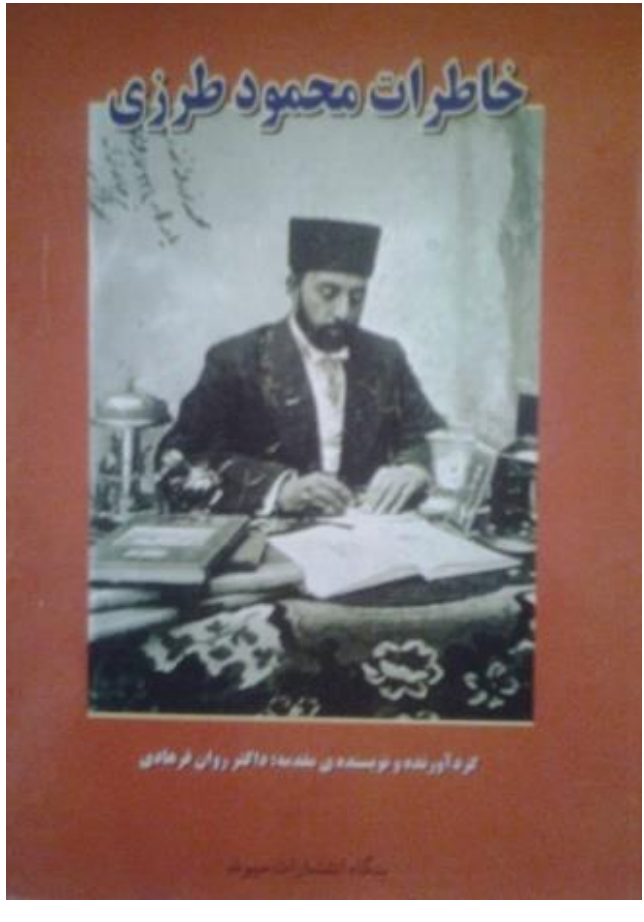

# سیر افغانستان

فرهنگ ستیزی های مشهود تاریخی، هرچند پس از هشت ثور، وسعت می یابند، اما جالب است بدانیم، ریشه در ارتجاع اول نیز دارند.
سه تن از فضلای هند در سفری به افغانستان، به دعوت اعلی حضرت محمد نادرخان، به کابل می آیند. سرراس مسعود، علامه اقبال لاهوری و سید سلیمان ندوی، روایتی دارند که در کتابی به نام «سیر افغانستان»، توفیق برگردان دری می یابد.
در نخستین سالیان ثبات پس از ارتجاع اول، کوشش های دولت افغانستان برای برآوردن اولویت ها، همچنان روی روابط خوب با نخبه گان خارج می چرخیدند. نقش ترکان و مسلمانان هند در آوردن اصلاحات و نوآوری در نظام تحصیلی افغانستان، همواره یاد می شود.
در سفرنامه ای که از سید سیلمان ندوی داریم، او و دو تن دیگر از همراهانش، روی سنتی دعوت می شوند که قبلاً علایق دوستانه ی افغانان با برادران مسلمان هندی بود.
ماجرای سفر سه شخصیت معروف شبه قاره ی هند، روایت جالبی از طبیعت، زنده گی، عمرانات، مردم و بزرگان افغان دارد. آنان از طریق جلال آباد به کابل می آیند و در این سیاحت به غزنی نیز می روند. تماشای مقابری که از تاریخ خونین غزنی مانده بودند، علامه اقبال را متاثر می سازد که می بیند چیزی از تاریخی خوانده نمی شود که در تصور داشت. ظاهراً رقابت های غوریان و غزنویان، خیلی پیشتر از تفاسیر ضیق ستمی، داغ هایی تاریخی اند که توحش آنان، پایان بسیاری از جلال تاریخی را حذف می کنند.
صفای مسیر راه جلال آباد و پاکیزه گی زنده گی مردم آن جا تا شهر کهنه ی کابل و دیدار با شیخی از خانواده ی مجددی که در میان انبوه زباله های شهر قدیمی، به تعبیری در میان ناهنجاری ها، جزایر زنده گی

مردمان متمول و صاحب رفاه را تشکیل می دادند، دوگونه گی طرز زنده گی و فرهنگ هایی را هم نشان می دهد که مخالفان در نقد دهه های پسین، یکی در جای دیگر، اصالت مردم را تحریف کرده اند.
علامه ندوی با تماشای زنده گی در شهر کهنه، متعجب می شود که مردم در میان انبوه زباله ها و حفره هایی که مجرای کثافات بودند، اما در میان خانه هایی خویش، صفا را اندرونی ترجیح داده اند. او با شرحی از زنده گی در ننگرهار از طرز بهداشت و توجه مردم به آن، تعریف کرده است.
دیدار با اعلی حضرت نادرخان در مسجد پُل خشتی، هسته ی کتاب «سیر افغانستان» را می سازد، اما سه دوست فرهنگی، کابل را جست و جو می کنند. گذار آنان در غرب کابل و منطقه ی دارالامان با خانه ها و عمرانات مفشن و زیبا، تعریف علامه ندوی از کابل همان زمان است. در غرب کابل، در محوطه ای که اکنون موزیم ملی قرار دارد و تعمیر قدیمی به سبک معماری دوران سراجیه، اولین مکان نگه داری آثار تاریخی ست، در محلی که در نخست «عجایب خانه» نامیده می شد، علامه ندوی با دوستانش به نخستین موزیم ملی افغانستان می روند.
در این روایت، خاطره ای جالب است که دوستان را شگفت زده می سازد. آنان آگاه می شوند تعدادی از مجسمه هایی که احتمالاً مکشوفه های تیم های باستان شناسی ایتالیایی و فرانسوی در سلطنت اعلی حضرت شاه امان الله بودند، توسط حامیان حبیب الله کلکانی، تخریب و شکسته شده اند.
در جریان حاکمیت سیاه بچه ی سقا، حامیان باسواد او که حساسیت های دینی مردم، به ویژه همتباران شاه امان الله را می دانستند، در شرحی که بار ها تکرار و تایید شده، حبیب الله را تشویق می کردند با نمایش مجسمه های مکشوفه، مردم را فریب دهد که شاه امان الله در نهان، بت پرست بود.

فرهنگ سازی های ضد طالبان را می دانیم. بر این اساس که مشت نمونه ی خروار است، کوشیده می شود با کلی ساختن آن، قوم ستیزی ها را تشویق کنند. این کنش منحرف سیاسی از زمانی که گرایش های افراطی دینی، فرهنگ ستیز می شوند، عامدانه کوشیده شده در جو تبلیغاتی رشد کند که دقت در ماهیت آن ها محرز می سازد فشار مضاعف نقد یک سویه، بیشتر برای فرار از تنقیدی ست که چه در ارتجاع اول و چه پس از هشت ثور، اکثراً مربوط تبار بزرگ نمی شود.
از تخریب مجسمه های بودا که رد القاعده در تمام امور آن پیداست تا فراموشی حافظه ها از ضایعات گسترده ی آن آثار تاریخی که در ارتجاع دوم، صورت گرفتند، شرح تنقیدات یک جانبه، بیشتر دنبال افراد و اشخاصی ست که هرچند بسیار معدود، اما از قوم بزرگ، شمرده می شوند.
با اجمال شرح علامه ندوی از ماجرای تخریب مجسمه های تاریخی موزیم کابل یا عجایب خانه ی آن زمان، رد فرهنگ ستیزی ها، از جمله تخریب مجسمه ها، نمونه ای نیز دارد که اگر قبل از ضایعات ارتجاع دوم و حکومت ملایان را بررسی کنیم، ریشه ی آن ها از اِزار حامیان ارتجاع اول، بیرون می شود.
در زمان طالبان، بخشی از آثار موزیم ملی که در حکومت ملا ربانی، به وزارت اطلاعات و کلتور، انتقال داده شده بودند، به گونه ای حفظ می شوند که گفته شده، شماری از بلندپایه گان طالبان، برخلاف دزدان تنظیمی که موزیم را تاراج و متباقی را در هرکجایی تخریب یا دزدی می کردند، امر می کنند با تحفظ خاص و سفیدکاری، نقاشی هایی ستر شوند که به اثر هنر صوری، ممکن افراد بی مسوولیت یا ناآگاه را تشویق به تخریب می کردند.
کتاب «سیر افغانستان» درکنار شروحی از افغانستان اوایل دهه ی سی، به نکته ای اشاره کرده(تخریب مجسمه های موزیم) که در تمام نگاشته

های پس از آن زمان، نکبت یک دوره ی تحمیلی، ریشه ها و بنیان بسیاری از گرایش های مذموم قومی، جناحی و رفتار فرهنگ ستیز و بنیادگرا را نمایان می سازد.

بر اساس روایت تاریخی علامه ندوی، تاریخ فرهنگ ستیزی از نوع تخریب مجسمه ها نیز به افراد «غیره» ی ما، تعلق می گیرد. خوب است در تمام جریان بازخوانی حادثه ی مجسمه های بودا، ریشه ی این گرایش های افراطی و بدوی را در آن گذشته ی افغانستان، جست و جو کنیم که حامیان آنان از عداوت پیشه گان معلوم الحال تاریخ معاصر و بزرگان این دوره اند.

ریشه یابی بسیاری از معضلاتی که در چهل سال اخیر، خوانش جوانب تنظیمی و گروه های وحشی مربوط به آنان می شود، مردم را کمک می کند با حذر از تنقید یک جانبه، توجه کنند حجم بزرگ تنقید افغان ستیز، بیشتر به خاطر ستر جنایات و خیانت هایی ست که حامیان ارتجاع اول، دوم، تجاوز شوروی و توجیه مشی نادرستی که جامعه ی بین المللی را به گونه ای شریک جرم دوسیه داران افغانستان ساخته است، در هر مصیبت داخلی، ردی از مزدوری برای بیگانه گان نیز دیده می شود.

یادآوری:

کتاب «سیر افغانستان» با ترجمه ی الحاج نصیر عبدالرحمن از زبان اردو به دری افغانی، از سوی بنگاه انتشارات میوند، چاپ و نشر شده است. همچنان ترجمه ی دری ایرانی نیز دارد.

از طریق لینک های زیر، ترجمه ی دری ایرانی کتاب «سیر افغانستان»/ «سفرنامه ی افغانستان» را رایگان دانلود کنید!

http://www.afghandata.org:8080/xmlui/handle/azu/16028
https://www.ketabton.com/book/12958

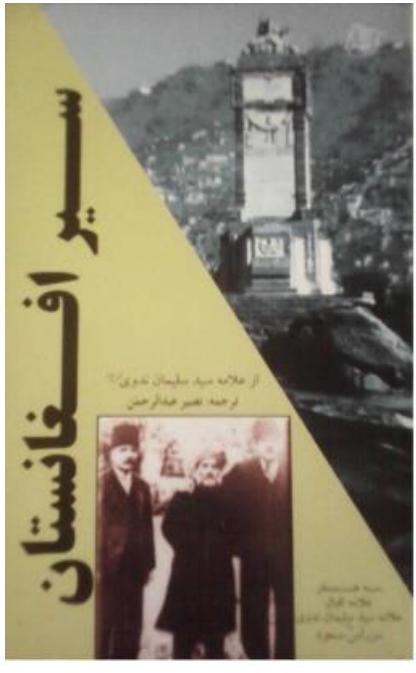
سیر افغانستان
از علامه سید سلیمان ندوی
ترجمه: نصیر عبدالرحمن

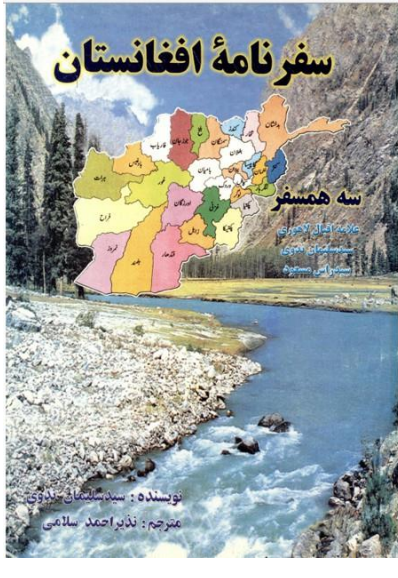
سفرنامهٔ افغانستان
سه همسفر
علامه اقبال لاهوری
سید سلیمان ندوی
سید راس مسعود
نویسنده: سید سلیمان ندوی
مترجم: نذیر احمد سلامی

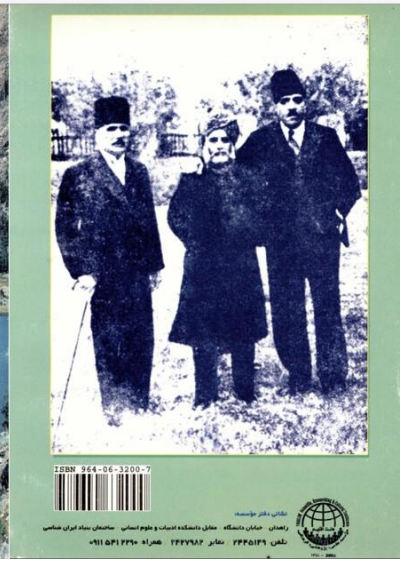
ISBN 964-06-3200-7

# صور تاریخی

جای خالی نگاره های تخلیقی و تخنیکی در اکثر کتب تاریخی ما به چشم می خورد. ریفرنس هایی که از آثار مطبوع منتشر می شوند، به اندازه ای ذهن محققان ما را مشغول کرده اند که جز با ترسیم نوشته ها، نقش عینی مستنداتی که تاریخی اند، به خواننده کمک نمی کند آن چه یافته است را با تمام و کمال درک کند.

روایت های زیادی از آثار، بنا ها و شخصیت های تاریخی را خوانده ایم. این روایت ها در طبقه بندی تاریخ، به ویژه در عمق تاریخی، اگر از مزایای هنر نقاشی و نقر بی بهره باشند، تنگنای دیداری دارند؛ زیرا شگوفایی هنر نگاره ها نیز با باور ها مرتبط اند.

گونه ای از تفکر قرون وسطایی، هنوز ارزش کیفی نگرش را رد می کند. در حالی که توان دیداری انسان غیر قابل انکار است. بنا بر این، هنر نگاره ها بر اساس انتقال مفاهیمی شکل می گیرد که انسان از قدرت دید استفاده می کند.

در زمان حاکمیت ملایان، با وجود محدویت های غیر منطقی که اکثراً تابع روایات دینی غیر منطقی و غیر قابل اعتماد بودند، اما باعث نشدند دقت شناسایی از میان برود، زیرا درج مشخصات افراد با تصویر، بهتر از قلمپردازی ها به شناخت کمک می کند.

زیان های وارده به عمران افغانستان، در محو آثاری موثر واقع شده اند که متاسفانه در قسمت ثبت تصویری آن ها نیز کار های مهمی صورت نگرفته اند. من بسیاری از تصاویر آثار، بنا ها و تخلیقات تاریخی را دیده ام که اکثراً به قبل از هفت ثور برمی گردند. فقط در سالیان اخیر بعضی پروژه هایی که خارجیان دنبال می کردند، مردم را از هاله ی روایت های نوشتاری، بیرون می آورند.

پخش تصاویر جدید گنجینه ی یونانی- باختری طلاتپه، ساحات استوپه ها و حفره های خیلی کهن، آثار حماسی و جنگی چند سده ی پسین و عمرانات با شکوهی که از زمان مرحوم امیر عبدالرحمن خان تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داوود، جزو مدنیت پُرارزش معاصر اند، به گونه ای مکتوم مانده اند که مجزا از ارگ ریاست جمهوری و چند بنای معروف، چون دارالامان و کاخ چهل ستون، تعجب مردم با یافت کلکیسیون هایی بیشتر می شد که می دیدند در یک و نیم قرن اخیر، جاذبه های عمرانی بنا های تاریخی با نگرش مخطوطات به درستی مفهوم نمی شد.

کتاب «سیاه و سفید» به کوشش محمد نعیم قدرت که با حمایت مالی خارجی از سوی وزارت معارف افغانستان، نشر شده است، سعی دیگری بود جهت انتقال تصویری مفاهیم تاریخی. این کتاب خوب که رایگان در اختیار هموطنان قرار داده شده، هرچند محدود به افراد می ماند، اما سیر تصویری افراد و اشخاص مشهور تاریخ که بیشتر از رهگذر توان قلم و ادبیات محققان و مورخان در اذهان جا داشتند، آنان را وضاحت می بخشد.

در کتاب «سیاه و سفید»، تصویری از مرحوم حبیب الله کلکانی(مشهور به بچه ی سقا) با کادر لانگ شات، در حالی او را نشان می دهد که در پا هایش زنجیر دیده می شود. شرحی که برای این تصویر نگاشته بودند، روایتی بود که آن را شهید اعلی حضرت نادر خان، گرفته است. شاید در جا های مختلف، راجع به ماجرای زندانی و سپس اعدام مرحوم حبیب الله کلکانی، چیز هایی خوانده باشیم، اما تکثیر تصاویر آن رویداد، جاذبه و انتباه زیاد دارد.

پس از کتاب «سیاه و سفید»، کوشش هایی دیگری را نیز ملاحظه کرده ام که سعی شده اند با روایت تصویری تاریخ، مقداری از غباری کاسته شود که همواره متکی به نوشته ها باقی مانده بودند.

من همیشه از کتاب هایی خوشم می آمد/ می آید که تصویر داشتند. اگر محتوای آن کتاب ها داستانی بود، تصاویر آن ها در قسمت وضاحت حال، احوال، لباس، محیط و چهره ها، در ساخت تخیلی آن ها کمک می کرد. بنا بر این، زیادتر روایت هایی را به یاد دارم که تصویری بوده اند.

کتاب «گوشه ای از تاریخ افغانستان در تصاویر»، نمونه ی دومی ست که علاقه مندان را کمک می کند روایت های تصویری را بهتر حفظ کنند. در این کتاب نیز افراد، فضای بیشتری را اشغال کرده اند.

طی کوشش های فرهنگی ام همواره تاکید کرده ام جهت تعمیم بهتر مفاهیم، ترجیحاً از تصاویری استفاده کنیم که به جای ژست های خود ما، ممد خوب نوشتاری می شوند؛ هرچند تاکید بسیار روی این گونه (مستند تصویری) به ویژه در روایت عمق تاریخی، بسیار غنی نیست. به ویژه اگر از مجعولات ۵۰۰۰ هزار ساله و همانند آن ها صحبت شود؛ زیرا چنین برداشت نادرست، بیشتر به اثر اقوالی شکل گرفته که ساخته و پرداخته ی ذهن اند، اما پی گیری تاریخ واقعی به مستند هایی می رسد که حتی در عمق تاریخی، قدیمترین روایت ها، نگاره هایی اند که انسان های عصر حجر، به ویژه کسانی که مبتکر و اهل تفکر بوده اند، با نقاشی هایی روی دیوار، تاریخ پیرامون خویش را عکاسی کرده اند.

نگارگری، قدیم ترین هنر انسانی ست. در واقع انسان با قدرت دید، این ظرفیت خدادادی را به هنری مبدل می سازد که از زمان پیدایش او تا عصر تکنالوژی، به ارزش نگرش مُهر می نهد.

پروژه های تصویر تاریخ در ایجاد ذهنیت هایی نیز موثر اند که مثلاً مردم با آگاهی از بنا ها و آثار، در حالی که آن ها را می شناسند و با این شناخت، جعل، تجارت و قاچاق آن ها دشوار می شود، با حس

ملی تحفظ میراث های ارزشمند، نگرانی و مراقبت دایمی به وجود می آید تا محوه یا آسیب نبینند.

افزون بر خلق آثار نوشتاری، گردآوری مجموعه های تصویری، نگرش ملی و وقوف بر دارایی های عامه را بیشتر می سازد. حساسیت های مردم پیرامون گنجینه ی طلاتپه، بیشتر به اثر سحر تصاویر آن هاست. کمتر افغانی را می یابید که در برابر درخشنده گی خلط تاریخی تمدن های باختری(افغانستان کهن) و هلنیسم(یونانی) بی تفاوت بماند.

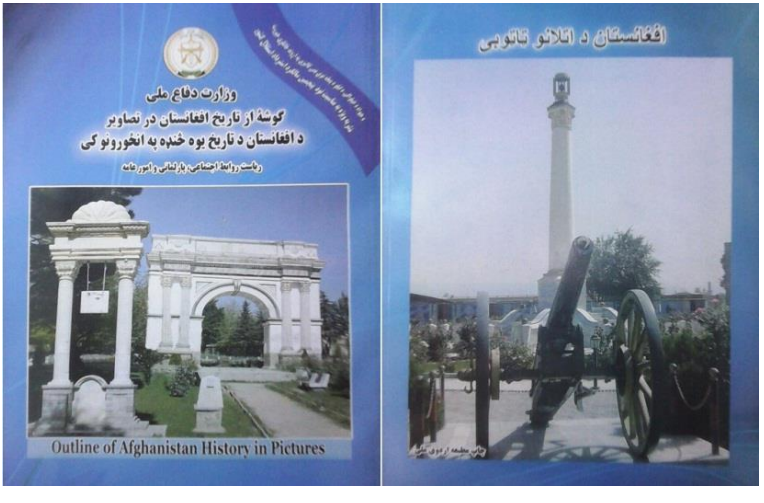

**معرفی مصطفی «عمرزی»**
(نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:
عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه هایی چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده گان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون«۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، «گاهنامه ی باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.
آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

۶- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۷- برنامه ی مستند تاریخی «آیینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۸- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

۹- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۱۰- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۲۸- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲۹- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳۰- مرز و بوم (تاریخی).

۳۱- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۳۲- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۳۳- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۳۴- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۳۵- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۳۶- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).

۳۷- در هرج و مرج زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۳۸- تاریخ عمیق (طنزی).

۳۹- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط)- منتشر شده است.

۴۰- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۴۱- روزگار (نوستالژی).

۴۲- پاسخ (واکنش ها).

۴۳- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).

۴۴- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).

۴۵- سیر فرهنگی (فرهنگی).

۴۶- پی آمد تصویر (فلم و سینما).

۴۷- در منظر بیگانه (تحلیلی).
۴۸- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
۴۹- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).
۵۰- در محور بنیان اندیشی (بازنگری و تدقیق تاریخ).
۵۱- سمتی و ستمی (تبیین گرایش های منحرف قومی و روحانیت مزدور و عقب گرا).
۵۲- افغان ها (در زمینه ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی).
۵۳- فساد نزدیک (تبیین زمینه ی ایرانی).
۵۴- ما همه «افغان» استیم! (ضد افغان ستیزان).

جزوه ها:
۴- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
۵- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
۶- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:
۳- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.
۴- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:
۲۵- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.
۲۶- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.
۲۷- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).
۲۸- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
۲۹- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.
۳۰- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.
۳۱- آریاییسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.
۳۲- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.
۳۳- دریَ افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.

۳۴- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.
۳۵- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).
۳۶- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).
۳۷- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.
۳۸- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).
۳۹- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
۴۰- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).
۴۱- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).
۴۲- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).
۴۳- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
۴۴- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
۴۵- فاجعه ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
۴۶- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
۴۷- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
۴۸- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:
۱۷- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۸- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۱۹- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۰- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۱- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۲- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۳- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۴- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.

۲۵- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۶- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
۲۷- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
۲۸- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
۲۹- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
۳۰- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۳۱- مرامنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.
۳۲- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:
«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).
فلم ها و برنامه های تلویزیونی:
«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تاییدات فرهنگی- مدنی:
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.
- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.
- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.
- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.

# Word For Word

## (Introducing Books)
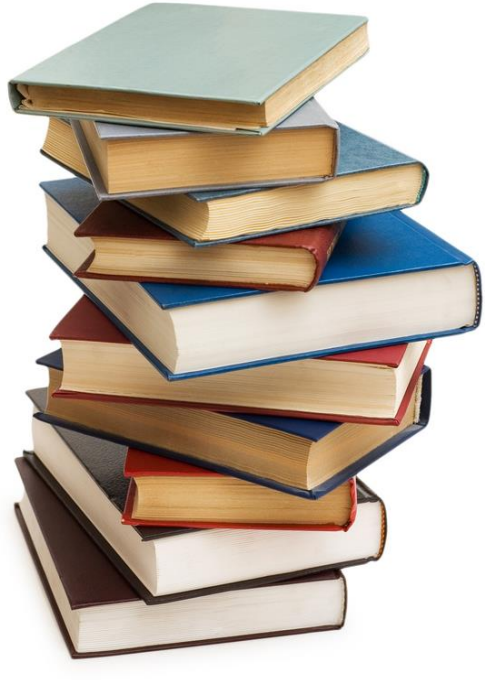
Mustafa Omarzai